

# سپاروون

شماره ۲۰۲، شماره ۱۳۶۹  
مجلس شورای اسلامی - تهران، مرداد ۱۹۹۰

Ketabton.com

شماره ۳۲، ۳۳  
دختر شایسته سال انتخاب شد

# فروشگاه عبدالستار نور



انواع تلویزیون های رنگی، سیاه و سفید

ترموزه های خورد و کلان و سایر سامان آلات برقی مورد نیاز خانواده  
و را از کمپنی های معروف جهان وارد می نماید.

**مراجعه کنید و انتخاب کنید**

آدرس: بازار زیرزمینی هتل پلازا

## مسیح ویدیو کست

در عهد و کست های ویدیو کست مسیح، جوارش امروز چهارم و پنج  
مورد عرضه تا زمانه فروش می رسد. همچنین مسیح و مسیح  
پوسته امر و غیره، ظاهر می رسد. مسیح و مسیح

## قرطاسی فروشی ایدشتا

قرطاسی خوب و ارزان، اقسام کتاب و کتابچه، انواع  
قلم های خودکار در رنگ دوده و تمام صنایع دیگر موجود  
مقدور تا نرخ را به قیمت های مناسب در رضایت  
بخش عرضه می دارد.

برقیون ۲۶۷۷۶

آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغان

## کفروشی سنبل

کفش تازه و کفش مخصوص هر سلیقه  
نیم عرضه می شود و در شهرهای مختلف  
موتور و برقی و غیره عرضه می شود  
آدرس: میدان شهر نو کوه کفروشی

## قرطاسی فروشی نام سیرتی

قرطاسی و کتایب و کتایب  
برق و غیره. همچنین اسناد را پاره  
پاشی می نماید.  
آدرس: چوک بریس میدان چوک جاده میوند

## شرکت وارداتی و صادراتی نذیر خیل

انواع تایر و پرزها و هر گونه موتور را بدسترس مشتریان و نیازمندان  
قرار می دهد.  
آدرس: چوک شاهر جلال آباد

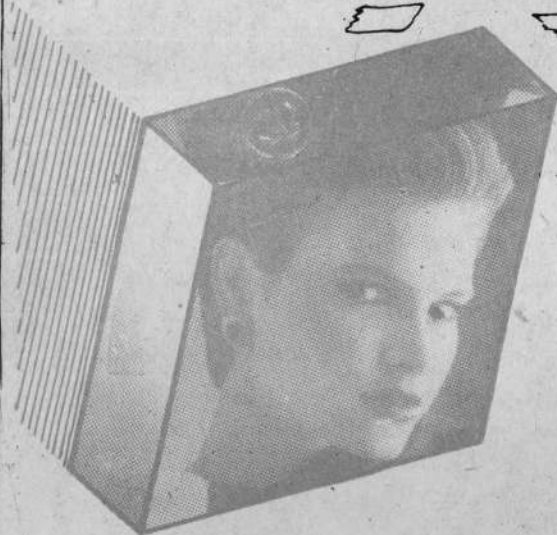
# فروشگاه روز



فروشگاه روز بر عهده قسام سامان و لفظ مود صورت خانواده با  
لین و لباسها مردانه زنانه و طفلانه شروع بوت با مردانه  
زنانه و طفلانه و هرگونه لفظ و وسایل کلاسیک از مشهورترین  
کمپنی ابرجاست تازه لفظ نموده قیمت مناسب به مشتریان گرامی  
عرض میدارد

آدرس: فروشگاه روز شهر مازندران شمال  
روضة مبارک

## سنگاره پویک



همه دنیا میبویند از خانواده ها  
از لفظ و با کیفیت  
عطرهای تازه رسیده

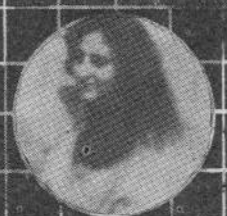
آدرس: زرغون سیدان تهران

## کورس هنری مشقی

در معانی خط، رسم و نقاشی، آبیاری و تیار و لفظ و فنون کلاسیک و سنتی  
شماره اول در تمبر آرمونی طبعه کلاسیک و لفظ و جاز به هر نوبه شکر مینویسد  
آدرس: کافه ۴ چهارمهر مینویسد آرمونی در جبهه انجمن



صفحه (۲۱)



خ ۱۸



صفحه ۱۲



خ ۲۴



صفحه (۵۰)

# تولونه په زړه پوری

## عرقان و تصوف

## بنا پیری لند داستان



## بجا وید راجی و نیر راجی



آر فولد  
صفحه (۳۴)



صلیب احمر

صفحه (۸)



صفحه (۵۴)

# سپاووت

شماره دوم و سوم ماه نور و جوزا سال ۱۳۶۶

تشریه اتحادیه ژورنالیستان ۱۰

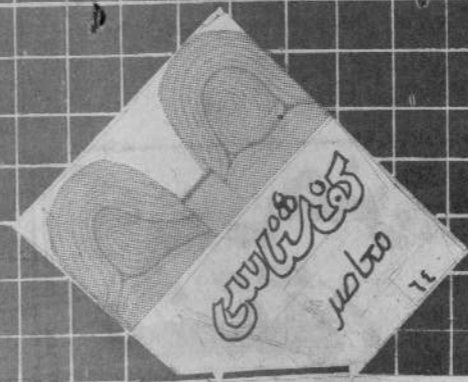
مدیرمسئول: د وکتور ظاهری  
تلفون: ۶۱۲۰۱  
مخبران: آصف معروف  
تلفون: ۶۲۷۰۲  
سویچبورډ: ۶۱۸۷۸  
ارتباطی: ۴۱، ۴۸، ۴۹

خطای: کبیر امر ویسی نامی  
ارت و گرانیک: حمید حلیلی و حمید سمود  
تایپ: احمد شاه نصیری و زلی "پهیل"  
مختم: محمد گل

ادرس: مکزوریون سم بلان (۱۱۰۶)  
مقابل تعمیر مطبعه دولتسمی  
حساب بانک (۴۰۱۲۳) سر (۸)  
د افغانستان بانک

زیر نبره هیات تحریر:  
باری تعلیمی  
محمود حیمی  
عبدالله نسادان  
رهنورد رریاب

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، معاینه وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد نظریات ارایه شده صرف نظر نویسنده میباشد.



کتابخانه ملی افغانستان  
مخبر

# دختر شایسته سال انتخاب شد

قدیمه بی‌مارک فارغ صفا ۱۲ لیسه  
عایشه دراتی ۱۸ سال دارد والینالر  
است • لیسان انگلیسی را به‌شتر بلبلد  
میشود • چندماه است استیوردن •  
شرکت آریانا است •  
میگوید :

زمن از قضا زیبا معلوم میشود  
اما زیبایی زمن وقتی بیشتر است که  
انسان آنرا در خود زمن می بیند  
و روی آن زنده کن می کند • من بهار  
را دوست دارم بیشتر رمان پلیسی  
میخوانم • از تو دارم آرامش  
در وطن تا • من نبود •

من پرسم اگر استیوردن نمی شدید ؟  
میگوید :

انتخاب دوم ندا شتم فقط تصمیم  
دا شتم استیوردن شوم و پس •  
- پس خیلی مصمم هستید •  
- تقریباً بلی •



انتخاب شده است .

معیارهایی که برای انتخاب دختر شایسته در کابل مد نظر باید باشد، روی مسأله زیبایی نمی چرخد بلکه بیشتر در جهت عفت و اخلاق افغانی و اسلامی تحصیل و کار و بر خورد خوب متمرکز میباشد . چه معیارهایی در انتخاب دختر شایسته سال مد نظر بوده ؟

یکی از مسؤولین توضیح نمود که تحصیل کار و خصوصیات خوب افغانی معیار اصلی بوده و دختر شایسته سال قد سوه بهارک یکی از چهره هایی بود که توانست با این معیارها مطابق باشد .

اداره مجله سپا وون معتقد است که انتخاب دختر شایسته سال در شرایط خیلی ها داغ کنونی تاجایی کار قبل از وقت بود و از سوی دیگر ادعاهای مستحق و نامستحق برخی از جوانان دیگر که خویشتن خویش را شایسته تر میدانستند نیز بحث های اضافی را در بین و آن دفتر و مقام ایجاد نمود . ولی به هر حال نمیتوان با نظریات عمومی جامعه و

در کابل دختر شایسته سال انتخاب شد . انتخاب دختر شایسته تعبیرهای گوناگونی به همراه داشت و همزمان با ادعاها و مخالفت های بیش و کم . سوالهای زیادی هم در مطبوعات و هم در محافل مردم و حتی در جلسات پارلمان مطرح شد که آیا انتخاب دختر شایسته سال در چنین فرصت کار ثواب بود ؟

میتوان با برخی از این نظریات موافق بود . مسأله مهم اینست که شایسته بودن را چگونه تعبیر کنیم . در شرایط ما در شرایط جنگ و عنعنات خاص جامعه میتوان چنین انتخاب را ماخذ کرد . اما معیارهایی برای انتخاب دختر شایسته سال در افغانستان میتواند مطرح باشد .

با معیارهایی که در کشورهای اروپایی وجود دارد در تفاوت است متأسفانه برداشت عمومی در جامعه طوری بود که گو یا در کابل ملکه زیبایی

مردم و نماینده گان مردم در پارلمان موافق نبود . آنچه مطرح شده حتی از نظر خانواده ها دختران انتخاب شده در مقام های ممتاز قابل تأیید نیست . بهتر بود گرداننده گان این برنامه توضیح مفصل تر در مورد شایسته بودن آرایه میداشتند تا تفاوت با کلمه ملکه زیبایی میداشتند . در برنامه و محفل تدویر نیز باید خصوصیات افغانی مد نظر گرفته میشد چرا که مثلاً دختری در شرایطی که پدر یا برادرش را در جنگ از دست داده یا نان آورد خانواده است و تحصیل خویش را در مقام ممتازی دنبال مینماید و وابسته به خانواده متوسط یا در سطح پایین اقتصادی است و چگونه درین انتخابات کاندید میشود و در معیارها چه ارزشهایی برای این کته گوری دختران وجود دارد و همینسان با در نظر داشت انعکاسات منفی انتخاب دختر شایسته میتوان به این نتیجه رسید که باید برای شایسته بودن دختر افغان معیارهای جدید و متناسب با احوال جامعه در نظر گرفت .

# درکابل

# پهلو

# پهلو



(پراپلیس) در پشاور که فعلاً توسط  
 هلال احمر پاکستان فعالیت های  
 آن به سر برد. می شود.  
 - ده کلینیک کمک های اولیه در تمام  
 نواحی شهر کابل و که این خدمات  
 در همکاری با جمعیت افغانی صورت  
 میگیرد.  
 - دوازده شعبه کمک های اولیه  
 در پاکستان در امتداد مرز جد جنوب -  
 شرقی پاکستان فعالیت می نمایند.  
 کمک اولیه به مجروحین  
 کمیته بین المللی صلیب سرخ چینی  
 گشته توانست وظیفه مداخلة در رگوری  
 های شلحانه را به دست آورد.  
 - کشورهای که در مراکز جهان  
 لطفاً ورق برگردانید

به این یا آن سا زمانه قبيله و گسرو پ  
 و یا خانواده انجام میدهد.  
 کمیته بین المللی "آی سی آر سی"  
 به خاطر قربانیان مناظره کدام اقدامات  
 را به دست گرفته است؟  
 "آی سی آر سی" به خاطر قربانیان  
 مناظره تاکنون اقدامات ذیل را به دست  
 گشته گرفته است.  
 نماینده کی در کابل و ۲ شعبه آن  
 در هرات و مزار شریف.  
 ۳ نماینده کی در پشاور و یک شعبه  
 آن در کویت.  
 ۳ شعبه شفاخانه جراحی برای مجروحین  
 جنگ در کابل - پشاور و کویت.  
 - دو مرکز ارتوپدی برای تولید و نصب  
 اعضای مصنوعی در کابل و پشاور.  
 - دو مرکز تدوی اعضای قطع شده

"صلیب سرخ" نام موه سه جها -  
 نیست که در سراسر جهان همینگونه  
 حادثه و مصیبتی روی میدهد، به کمک  
 و دستکاری انسانها می شناید.  
 کابل و پشاور در این ریزها از امداد  
 این موه سه وسعاً برخوردار است.  
 میخواهم انسانی ترین و با ارزش -  
 ترین و ظایفی را که تم دو کشور و سایر  
 گروه های کاری این موه سه به افغان  
 های مستمند و درد مند انجام میدهد  
 و به دانیم که در افغانستان چه وقت  
 فعالیت صلیب سرخ آغاز شد.  
 جهت جمع آوری معلومات به دفتر  
 مرکزی صلیب سرخ واقع فهدرک مسوا  
 جمع کردیم مسوول نشرات حاضر گردید  
 معلومات کافی در اختیار ما  
 بگذارد. وی توضیح داد که  
 شفاخانه صلیب سرخ در اکتبر ۱۹۸۸ -  
 در کابل ایجاد شد که از شروع تا سال  
 حال گشته ۲۸۸۰ نفر از کمک های  
 این شفاخانه مستفید گردیده اند.  
 وظایف کمیته بین المللی صلیب سرخ  
 کدام مساحت عمده را احتوا میکند؟  
 این کمیته در چهار مساحت عمده  
 فعالیت دارد که عبارت اند از کمک های  
 طبیسی به مجروحین جنگه پروگرام ارتو-  
 پدی و ملاقات با مجروحین جنگه  
 نیز برقراری مجدد ارتباط بین اعضای  
 جدا شده خانواده چا در زمان جنگه  
 که فعالیت آن در پنج قاره جهان در  
 بیش از ۸۰ کشور جریان داشته و این  
 کار راه صورت بین طرفانه به نفع قربا -  
 نیان تمام جا نبین مناظره بدون التماس

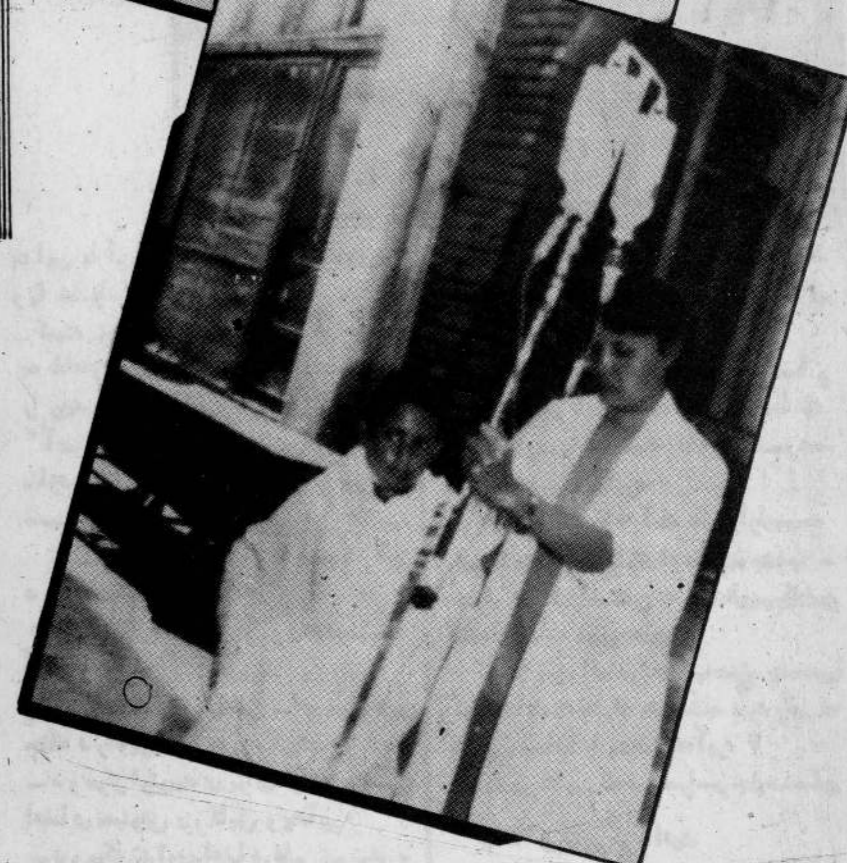


نوشته کامله "حبیب"

## قربانیان جنگ بدون استثنا از واریسی و مواظبت صلیب احمر برخوردار می شوند



با قرار داد های ژنو موافقت کرده اند  
 این رسالت را به کمیته بین المللی صلیب  
 سرخ داده اند. قرار داد ها همراه  
 خواستار آن اند که طرز رفتار در طول  
 درگیری های مسلحانه انسانی باشد.  
 ۱۶۱ کشور که قرار داد ها را امضا  
 کرده اند این رسالت را به صلیب سرخ  
 داده اند که از جنگ زده گان حمایت  
 و به آن ها کمک نمایند.  
 همچنان دولت های شامل این قرار  
 داد متعهد گردیده اند صلیب سرخ تا از  
 زخمی های "دوست و دشمن" یکسان مرا  
 قبت بنماید. از سلامت جسمی و روحی  
 مردم به شرف و حیثیت آن ها محقوق خا  
 نواده گان، اعتقادات مذهبی و اخلاقی  
 آن ها حمایت نمایند.  
 شنگجه و رفتار غیر انسانی ها عدم



به خاطر بهبود وضع مرضی را درک کرد  
 در اینجا ضجه ها و ناله های زخمی ها  
 نسبت به هر شفاخانه دیگر کمتر است.  
 زیرا کمبود ادویه محسوس نیست. و  
 دو کتوران هم همیشه به مرضی می رسد  
 مانده است چشمه دید خود را از اتاق  
 عاجل بر میداریم درین اتاق زخمی  
 های قرار دارند که همین اکنون آورده  
 شده اند.

نرس مؤلف این اتاق "اوکی هایدن"  
 نام دارد که جوانی است ۳۲ ساله.  
 از صلیب سرخ فنلند آمده است. از  
 مدت ۶ ماه به این طرف در افغانستان  
 است (۱۰) سال سابقه کار دارد، به  
 وظیفه اش سخت علاقمند است خوش  
 صحبت و خوش برخورد است.  
 وی در مورد مرضیانش میگوید:

## دوکتوران و نرسوهای صلیب سرخ نیرو و انرژی شان را در خدمت مصیبت رسیده گان قرار داده اند

میگویم بالاتر از توانم کار کنم. آخر  
 سوال مرگ و زنده گی انسانی مطرح  
 است. من کابل را دوست دارم. مردم  
 آنرا دوست دارم و هوای کابل را که  
 مثل هوای کشور خودم است دوست  
 دارم. من برای دو ماه به کشور خود  
 مبروم این رفتن برای تجدید نیرو نهی  
 جهت رفع ضرورت است.

از او می پرسیم: چه فکر میکنید؟  
 وقتی دوباره برگشتید باز هم تعداد  
 زخمی ها همین گونه سرسام آور و  
 وحشتناک خواهد بود؟ با باورمندی  
 میگوید:

"امکان دارد تعداد زخمی ها  
 کمتر ازین باشد."  
 محبت به وظیفه و مسلکش همه ذرات  
 وجودش را پر کرده است. من اینرا از

نوع برخورد او با مرضی در می یابیم.  
 زبراخته گی رانسی شناسد فقط میگوید  
 مرضی را نجات بدهد. مهربانی و  
 همدردی بزرگترین شوق و هیجان  
 زندگی اوست.  
 اتاق عاجل را ترک میگویم. در  
 دهلوز به زنی بر میخوریم که شاید  
 در حدود ۳۷ ساله باشد.  
 نامش "سوجهری" است.

ضمن صحبت در می یابیم که ۲۰ سال  
 سابقه کار دارد. ۲۰ سال در کنار  
 زخمی های جنگ گاه در این کشور و گاه  
 در آن کشور. وی از نوزادان است  
 سال گذشته در پشاور بوده است  
 از او در مورد کارها و دشواری ها پرسش  
 میبریم. میگوید: "کار طبابت  
 یک آزمون است از مایشس مهم و پر  
 مسوولیت. من قبلاً هم در پشاور بسا  
 افغانها کار کرده ام."

نظر او را در مورد این مسأله می  
 پرسیم که زخمی های جنگ در افغان  
 نستان کی ها و در پشاور کی ها اند.  
 بدون تا'مل میگوید: از وقتی من  
 درین شفاخانه استم اطفال و زنان  
 زیاد اند، ولی در پشاور زن ها و اطفال  
 کم اند. من در چهره این زن تلاش  
 انسانی و حس همدردی را به وضاحت  
 می بینم. در دستانش گرمای شفا و در  
 نگاهش صداقت و در کلامش صمیمیت است.  
 به همه اتاق ها سر میزنم. مرضی  
 را از نزدیک می بینم و طرز وارسی  
 انسانی دوکتوران و نرس ها را خود  
 مشاهده میکنم. این دوکتوران و نرس  
 ها در قلوب هموطنان دردمند ما جا  
 گرفته اند.

درین شفاخانه هر نوع ادویه در اسرع  
 وقت به استفاده مرضی گذاشته میشود.  
 تعداد پرسنل شفاخانه به ۱۵۰ تن  
 می رسد. دوکتوران به سه گروه تقسیم اند  
 گروه اولی متشکل از سه نفر است  
 جرمنی، فنلندی و سوئدی.  
 گروه دومی سه نفر که هر سه آن از  
 نروژ اند.

گروه سومی دو نفر اند که یکی آن از  
 سوئد و دیگری آن از بریتانیا می باشد.  
 ناگفته نباید گذاشت که یک جراح افغانی  
 نیز با این دو کتوران کار مشترک دارد.

لینا ملی یکی دیگر از نرس های این  
 شفاخانه است. او قبلاً در صلیب  
 سرخ نروژی کار میکرد. ۲۲ سال دارد  
 ۳ ماه پیش که به افغانستان آمده  
 کار با زخمی های جنگی همانقدر که  
 برایش درد ناک است جالب نیز است  
 وقتی لبخند مرضی به عنوان سہاس نظار  
 میگرد.

آن وقت احساس رضایت از کار را در  
 سیمایش مشاهده می کنم.  
 از او می پرسیم آیا کار با زخمی ها  
 برایتان دشوار نیست؟

جوابی که از او می شنوم خورشندم می  
 سازد. میگوید:  
 کار با جنگ زده ها همانقدر که تاثیر  
 بر انگیز است افتخار آفرین نیز است  
 همچنان می گوید:

شفاخانه ما هیچگاهی با فقدان اد  
 ویسه رو برو نشده است. آنچه که  
 مرا بیشتر نهری میدهد بودن نرس های  
 افغانی در کنار ما است. من مردم افغان  
 نستان را بسیار دوست دارم. زیاد  
 دلم میخواهد که همه ولا یات افغان  
 نستان را ببینم. من مدت سه ماه دیگر  
 را در اینجا خواهم بود. آرزو میکنم که  
 وقتی دوباره به افغانستان برگردم  
 نشانی از جنگ نباشد و دیدن زخمی  
 ها قلبم را به ستوه نیاورد. زیرا جنگ  
 روح انسان را خسته میسازد.

مسوول بانک خون "ایوا" نام دارد  
 وی از مدت ۶ ماه به اینطرف در کابل  
 است وظیفه اش را خیلی دوست دارد.  
 او میگوید:

"ما هیچگاه به قلت خون مواجهه  
 نشده ایم ولی طوری که در اروپا آنرا  
 استعمال میکردیم در اینجا نمیتوانیم  
 خون را مانند دیگر ادویه جات نمیتوانیم  
 از خارج بخواهیم."

به همه اتاق ها سر می زنم. از میان  
 چهرکت های مرضی بر ایمان راه باز می  
 کنم در نگاه های مرضی اظهار سہاس  
 از دوکتوران و نرس ها را به اشک را  
 می بینم. مرضی را می بینم و پاپوا ز  
 های مرضی را می بینم. در یکی از  
 اتاق ها زنی که از اثر اصابت راکت در  
 بازو و بدن خود زخم برداشته و اکنون  
 بقیه در صفحه (۹۱)





تتبع ونگارش  
دود - حجر الاسود

سخن از هر فلان و هسوف و این جلوه  
ها و نمود ارهای جاودانه کی روح انسا  
نست . راهی که شناخت هستی را از  
شهره " سرگذشت - سرنوشت " می  
آغازد و به بی انتهای " ازلیت - ابد -  
یت " با گره "معنویت " پیوند میباید  
انسان در هر دو حالتش چه جوینده  
( اگر یابنده بوده باشد ) و چه بی تکاپو  
( اگر بازنده بوده باشد ) همواره خواسته  
و نخواست و اگر از سوی شاهراه سرگ  
را پیوسته و از سوی دیگر روح مضطرب  
و ملتهب او همواره ژرفنای آفتابان قسوغ  
پر شمس های را در نور دیده اسف کد  
از ابتدایی باورهای بشری ( به هر  
نحو و دلهلی که بوده ) تا برترین -  
معتقدات و هرچه رابه نیایش نشسته -  
تکانه نهر و مند و ضرور ریش و نماز خود -  
جوش پاسخ طلب معنوی این رمز نهانی  
بزرگ بوده است :

" من " در هر دو سویم ، آنسو تر  
از " من " چیست ؟ به کوتاه سخن  
" غیب " . برای دست یافتن به پاسخی

فراران ... و مگر نه همینگونه بود  
است که گرسنه گان مایه مایه پیوند دهند  
معاهد گراهی گرفته اند و تهن گان آب بقا  
و ساز مانگران مقا طعمراه دیگر ؟  
خواهنده گان ساقه ها ، طریقی گرفته  
اند و جوینده گان رهش ها طریقی  
دیگر ... ؟

... و اما ان سفر پر باره با لند  
و حجب ...

سفر ما برای حدود اربعه اقالیم  
جغرافیایی و فضا مند تر از سیرانی ابعاد  
متعارفی زمینی . سخن از سفر عمودی  
و معراجست و همانی که پیشوای مسلمانان  
قوتیه مولانا و مخدو منا جلال الد  
ین محمد بلخی " روس " شبی برا پیش  
خواب " نردبان آسمان " را دیده بود  
: احوال مجد مجدود حکم سنایی غزنه می  
" بعد راقبه " را .

انسان از طلوع تاریخ تا نیمروز همین  
دم پیوسته در پویش هستی با همه رموز  
و کلوز آن ، مسافر خسته گی ناپذیری -  
بوده است که پس از نخستین درنگ  
در سپیده دم زنده گی خیزش علاست  
راهداری باورش راه دست راست  
یا چپ ، علم کرده و پس رخ خوی راهی  
نموده که باید پیوسته شود . از اینجا  
ست که سفرهای دشوار گذار آدمیها  
نقطه بی " و پر از مقاطعه هاست و یا  
" خطی " و یا رنگ و یا هم " حجب " و پر بار  
بدون شبهه هیچیک از این مسو ها ،  
خط مستقیم " این کو تا هترین و اصل  
فاصله ها بین دو نقطه " نیست و چس  
گونه میتوان خوبشاندی و همپیوستدی  
آن همه منحنی های پیچ در پیچ و منکسر  
های شکن در شکن رهن گارها را بیستاه  
بی آمد های الزامی ( و یا غیر الزامی )  
راه ها به انکار نشست و مگر نه ایس  
است که شاهراه یکست و بیراهه -

# درون سینه من دگای حکماست \* تو چو قبله معبود مقابل من

چنین پرسش گلوگیره باید سفر نمودی  
 داشت نه افقی . به مزم بمرج آماج  
 باید رفت و زود رفت بدین آن که به  
 گفتن و رفتن هوشه اندیشید . با هر هسه  
 بایستگر سنه رفت ه کلاه شکسته رفت  
 و هیواره رفت رفتند و خسته کی نشناس .  
 قدم به قدم بایستی همین را دانسه  
 که " او " یعنی "خلوص" ه خلوص یعنی  
 "یکتایی" و یکتایی یعنی "یکتایی" یا از این -  
 بیشتر را اگر گفت باید دیگر از او خسته  
 شدن به دار نهراسید ؛ چنانکه "وی"  
 نهراسید .  
 باری برگردیم به خاستگاه سخن .  
 میگویند دو گونه خیال وجود دارد :  
 نخست "خیال آفریننده" که ما از آن  
 حدتاء دود ستاورد داریم :  
 یکی "تصمیم و انتزاع علمی" برهمنی  
 تدبیر معارف از بازتاب بلا فصل و -  
 مستقیم هستی با تمام جلوه هایش در -  
 ذهن آدمی .  
 دیگر قدرت تصویر سازی هنری  
 بر اساس بازتاب هستی با آمیزه بسی  
 از اشتراک جدایی ناپذیر حاصل اند -

نخستین بدون آن که پای ادما ی  
 بررسی مشروح و یا کم از کم وارسی برخی  
 از جزئیات این مباحث عظیم و سترگه  
 باشد به گونه پیشی در آمد بر  
 بحث "عرفان و صوفیگری" سطوری  
 چند را با تکیه بر اقوال و تاریخ رقم  
 میزنیم :  
 الف - علوم سریه : مجموعه اصلا  
 آداب و تشریفات و مقررات است با ایما  
 به وجود یک جهان سری و نامشهود  
 ماوراء طبیعی و نیرومند تر از جهان  
 مشهود محسوسات .  
 این تعالیم در برخی از فرقه ها  
 رخنه بسیار عمیق داشته و بنیان هایش  
 آگاهی های عمیق و عقیدتی را سنگ  
 تهداب مینهد . مختصراً به ذکر  
 چند تا از اصطلاحات آن مانند :  
 "صنایع ازلی" ، "اعراف برخواستار" ، "نیل  
 به مقامات و کرامات" ، "تسخیر شمس"  
 "طی الاضی" ، "طالع و اقبال" ، "بجای  
 نخواهد بود .  
 مرنا " اعتقادی تزلزل و داعش

## یک سفر عمودی

یشه با عوامل روحی - روانی - عاطفی  
 (و حتی غرضی) و دوم "خیال ماورایی"  
 یا "انسانی" که ما از آن چهار دیتا -  
 ورد داریم :  
 همه کی پیشه هم بسته هم میروند و  
 از یک ریشه :  
 - علوم سریه .  
 - مذهب و کلام .  
 - فلسفه مرز تخیل و تعقل .  
 - عرفان و صوفیگری .  
 اینک با کوتاه سخنانی به الفاظ  
 بسیار فشرده پیرامین سه مقوله

موهبت خاص" را شرایط دست یافتنی  
 به این علوم میدانند . مثلاً خواجه  
 زندان (شمس الدین محمد حافظ شهباز)  
 میفرماید :  
 هر که شد محرم دل در حرم پادشاهند  
 و آنکه این کار ندانست در آنکا رسانند  
 و با مولوی جاودان یاد وقتی میفرماید :  
 آنها عامی بدندی گزیده از الطاف خاص  
 بر من هستی آن ها کیمیا مهر بختی  
 و نیز حضرت مولانا بزرگ در مثنوی  
 شریف هفت جا میفرماید که "بندگانی  
 خاص خدا" قدرت اشراف بر خواطر و

ضمیر خوانی دارند .

بازی حکم زمانه ها ه الهمرض در -  
 ((التضمین فی صناعه التضمین)) به تائید  
 ستاره گان و احوال آنان در گذشته  
 زنده گی و احوال بشر ه حکم میکند و -  
 منتهیست :

"ستاره گان را همیشه انزاع و تمجیل  
 از چیز هاست که زیر آنانسه وار پذیر -  
 نده گان ."

ب - مذهب و کلام :

مذهب به تفسیر و تجمیر اندیشه  
 همروز گار و همزمان ما" تلاش انسانست  
 به هست الوده تا خود را پاک سازد و از  
 خاک به خدا باز گرد دده طبیعت و  
 حیات را که دنیا میبویند ه قداست عظیم  
 و آخری کند ه چه قدس فضل مذهب  
 است و ما خصه جوهری آن .

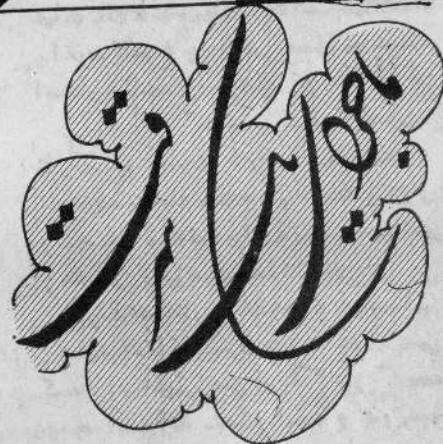
و برای آنکه "دنیا و آخری" تعابیر  
 ناروایی بر ندارند را "ما" میافزاید :  
 هر چه نزدیک است و دم دست و نازل  
 و سودمند - دنیا و آنچه بر تو دورتر  
 و متعالی و ارزمند - آخری .

در مذهب تاریخ خلقت ه جهان  
 پدیدایش انسان و سرگذشت را هنایانی  
 که برای آغنا کردن او با "راز" همه  
 وجود آمده اند منعکس است ؛ در اینجا  
 مشیت ناشی از اراده آلمی و قضای -  
 محتوم ه جهان را میگرداند و این -  
 مشیت لا هوتی در قالب عقل و منطق  
 تا سوتی نمیگنجد . به همین سبب  
 مقدسان و اولیا الله برگزیده گان و -  
 معصومان بهانگران هستند . اطلسه  
 ثواب استکو سرکشی گناه . از عالم  
 درو تا روز رستا خیز بشر در معرض همین  
 امتحان شگرف قرار دارد .

در پرتو احکام مذهب این نکات نیز  
 توضیح میگردد : عالم چس گونه پدیده  
 شده و صانع آن کیست ؟ کاینات ه  
 خورشید و ستاره گان را که آفریده برای  
 چس آفریده شده اند ؟ انسان از کجا  
 آمده و هدف از خلق وی چس بوده است ؟  
 این سلسله را در شماره آینده دنبال نماید

# افسوس و پشیمانی جنایت

پوشته: صباح رهش



بعد از افتخار نش در حالیکه خود را آرام میگیرد اطمینان از اصولیت کارش حاصل میکند و چون موش جالاک خود را به دروازه حویلی رسانده و بی صدا در حویلی را با ز میکند و در نقاب پوشد بگر مطابق برنامه بی که بیشتر از آن آگاه بودند داخل حویلی شده و دوباره در راعقب خود میبندند - ((نفر اول)) با اشاره دست به دو همدستش میفهماند که دنبالش بیایند هر سه نقاب پوش نزد یک دروازه و دهل نیز میروند با یکی درنگ از خواب بودن اعضای خانه مطمئن میشوند - ((نفر اول)) با اطمینان برای باز کردن دروازه دهل نیز دست به کار میشود عملیاتش نتیجه نمیدهد و از جانبی هم وقت از بلانی که بیشتر تشبیه شده است نباید زیاد تر به مصرف برسد ساعت یازده شب است و دوجفت چشم از زیر نقاب فعالیت (نمبر اول) را تعقیب میکنند آن ها نیز در حالیکه قبضه های تفنگچه هایشان را مانند دندان های شان میفشردند با هیجان اطراف را مینگرند - نمبر اول ترجیح میدهد جنگل کلکین را - بشکند در دوضربه موفق به باز کردن کلکین میشود - مهتاب زن بیوه و پولسدار که با اطفالش در منزل بود از خواب میپرد و با شنیدن صدای دزد ها برای به افسوا گرفتن دزد ها نام مردی را که هیچ در آن خانه نیست میگوید بلند چیخ میزند - (نمبر اول) مطمئن است که او یک زن چال باز است - هر سه نقاب پوش مسلح در حالی که در صدای شان نیز جعل کاری میکنند و

(نمبر اول) مهتاب را در حالیکه تعدید به مرگ میکند هدایت میدهد که خاموش بماند - مهتاب و اطفالش را در یک اتاق گرد می آورند (نمبر اول) مانند صاحب خانه بی تکلیف در حضور مهتاب و فرزندانش چهار صدوق را از جاها بی که توسط مهتاب جابه جاشده است بیرون کشیده با باز نمودن هر کدام آن یک یک - ملیون افغانی پول را داخل خریده خود مینمایند - سیر از داخل یک بگرد بگرد پنجم هزار افغانی را بیرون کشیده و از این بکس افزون پول یاد شده معادل پنجم هزار افغانی طلا و نقره را نیز صاحب میشوند - مردان جنایتکار با چهار ملیون و پنجم هزار افغانی ریسته طلا و نقره در حالیکه همه اعضای خانواده را تهدید و ریسته مینمایند بدون سرو صدا با بای پیاده آن جا را ترک گفته روانه خانه بی که بیشتر تصمیم شده است میگردند - - - - -

ساعت ۹ صبح آخر جدی تلفون دفتر خارندوی خیرخانه زنگ میزند از آن سوی سم یک خانم در حالی که خیلی ناراحت است و خود را به مهتاب معرفی میکند ۱۰ از واقع سرت چار ملیون و پنجم هزار افغانی و یک مقدار زود از منزلش واقع در پنجم فامیلی خیرخانه توسط مردان نقاب پوش مسلح گزارش میدهد - - - - -

سایه مردان مسلح با تفنگچه و کار در زیر نور کورنگ مهتاب بدیدار میشوند تنه دیوار کمی فقط کسی از سایه ها بلند تراست - پارس سگها در منطقه پنجم فامیلی خیرخانه به گوش میروند مردان مسلح بیشتر به حد کافی بالای بلان فارغ منزل مهتاب صحبت کرده اند - حالا دیگر همه چیز را حرکت سرهای پیچیده شده شان به همدیگر افاده میدهند - هر سه شان نظامیان کاردیده بی استند آزار و پولس و از استخبارات این هاتمام دانش مسلکی شان را اینبار وقف یک جنایت میکنند - مرد تفنگچه به دست ((نفر اول)) از سردیوار بالا میروند کم دوهندستش در بلند شدنش بردیوار با عجله بی صدا است - با احتیاط و زیرکی و جله خود را - آنطرف دیوار برت میکند لحظه کوتاهی

بعون میشود اشاره شفوی افسر خارند وی به همکاری که در موتور آن موتر منتظر استند، میسازند که هدف را دستگیر کرده اند.

موتورکاران هامپاست. و کارمند جنایی گل محمد را به موتر دعوت میکند هر دو - سواری میشوند و موتر به حرکت درمی آید. سازه ها خورد ترااصل هستند و آنتناب میورد که آرام آرام عمودی تا بیدن گیرد هنوز جاست نشده است. . . .

خانم محتاب در مورد هیچ یک از آثار - نهی مشکوک نیست و اما او اشخاصی را که از موجودیت پول و جواهر در منزلش آگاه بود ندانم میگرد.

دقایقی بعد گل محمد خود را در حوضه خارند وی میباید او از آن زمان که خط حرکت موتر تغییر کرده بود تا حال حرفی نگفته بود خاموش کارمندان خارند وی وی جواب

# مغیر اول کیست

خارند وی به آن جا میورد. تمام آثار جرمی مانند نشان انگشت و چاپ بای را - تثبیت میکند ابارات خارند وی حالا باید دیگر تمام حدسیات او براتینی شانرا مورد ارزیابی قرار دهند. کارمند جنایی - وقتی مهارت و بلدیت دزد هاراد رحادنه ارزیابی میکند به صورت قطع حدسش به گمان مبدل میشود که دزد باید از جمله نزد پکان خانواده سرت شده باشد. هیچ باند و یاد زدی چنین توانایی را ندارد که حتی از مخفیگاه های پولی و جواهرات پلک خانه تا این حد آگاه باشد. پسر مرد (نمبر اول) کیست؟

در مطالعات عاجل ارتباطات قومی و خویشی محتاب، دستگاه خارند وی پسر کاکای فاسل را مورد شک قرار میدهد. (گل محمد) را که در یک قطعه نظامی وظیفه نظامی دارد مورد پیگرد قرار میدهد. اما او را چنی طور باید به بازرسی گرفت؟ اگر او واقعاً دخیل در این قضیه باشد و دستگیرش انشاء شود هدف ستانش فرار میکنند.

کارمند خارند وی مخفی به قطعه (گل محمد) مراجعه میکند او خود را یکی از همسایه های محتاب معرفی نموده چنان سرت منزل محتاب را برایش میگرد. خارند وی باز یکی در پوشش یک دلسوزی از پسر کاکای فاسل سرت شده میخواهد تا به منزل محتاب برود. گل محمد با افسر خارند وی در حالیکه از این خبر سخنه ناراحت معلوم میشود، از ساحه وظیفه

بود نشان نسبت به نگاه های پرسش آمیزش او را در گردالی از ترس و هبجان آنگنده بود. امر جنایی خارند وی خیر خانه تا حال جز مطالعه کرکتر گل محمد و حدسیات او براتینی چیزی به دست ندارد. گل محمد داخل شمع میبندد او برای یک احتجاج آماده گسی گرفت. اما امر جنایی مجالش نداده پس مقدمه میبرد:

- پول های خوشبخت کجا بردی؟
- کدام پول و . . . .
- دگه همراهی کی ها بودند؟
- گل محمد با آماده می و تغییر لحن با صراحت میگوید.
- (. . .) امر صاحب شما به اشتباه تا ملتفت خواهید شد که من چی طور از خو - بقیه در صفحه (۱۵)

# کتابخانه

## کتب و اسرار و اسرار



# کتابخانه

تعبه کنند: سنگ صبور

جمعی از جوانان را مصروف مطالعه یافتیم .  
 به یکن از کارمندان کتابخانه که جوان  
 باهوش و خوش برخورد بود ، گفتیم که  
 میخواهم از جانب مجله (( سیاون )) گزارشی  
 درباره این کانون تهیه نمایم . او مرا  
 باری رساند تا پرسش هام را با شخصیت  
 گرانبایه محترم الحاج سید منصور ناد ری  
 سرپرست تفرقه شیعه اسماعیلیه و  
 بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو  
 بلخی طرح نموده و آنچه راهم اکنون  
 پیشرو دارید تقدیم خواننده گان مجله  
 نمایم :

آنروز آستان بدون اینکه به کوچه پی  
 خم شده باشد ، انگار ( به جای همه  
 نومیدان میگویی ) شاید به گفته -  
 ناصر خسرو - آن شاعر بزرگ ( ابرهائیش  
 فنای تبخیری همی زند ز داشت ، که سوشک  
 هایش به زلالیت نینم ، ترم شیشه ای -  
 میآورد ) و شاید هم ( چشم مجنون به  
 ابراند رنده بود )

ومن راهی کانون فرهنگی حکیم ناصر  
 خسرو بلخی ( واقع تاینی ) گردیدم . از  
 بیرون درب کتابخانه کانون اندک ترس  
 صدایی به گوش نمیرسید ، اما وقتی در را  
 گشودم ، در آرامش و سکوت فضای کتابخانه

محترم الحاج سید منیر نادری مکسون است اجازه بقرا میداد تا پیرامون کانسون ابعاد جاری کارکرد هایش، با شما صحبتی داشته باشم.

پس از شروع به نام خدا و پیش از یاد چیز دیگری، موفقیت کم نظیر اداره مجله سپاویون را که با توجه به پاره ای از جهات ذوق عصری نسل جوان تروطن، ضمن نشر مطالب متنوع جالب، میلان کم سابقه آنان را به مطالعه حد اقل ((مجله)) جلب کرده است، به همه مسؤولین و دست اندرکاران آن تبریک عرض مینمایم و از خدای توانا توفیق بیشتری به ایشان می طلبم.

\* خواهشمندم اندکی پیرامون انگیزه های ایجاد و منظور فرهنگی این کانسون صحبت نمایید.

پرسنده عزیز (به ارتباط پرسش های شما که نسبت وجود مصروفیت های درنگ ناپذیر خود، ناگرم متاسفانه بایست از ایجاز کار بگریزم) گفتنی میدانم که ایجاد تمدن و فرهنگ مباحثات آفرین انسانی، دادن رشد سالم انسانسلا ری به اینها بشر و مجاهدت در امر انکشاف و تعالی ابعاد مادی و معنوی جامعه انسانی و نیز تلاش در جهت برپا دادن ویران سازی اهداف ارمانی پیشگفته، تعاهوتها به دست خود انسان هاصورت می گورد.

برتری اقدام به یکی از دو گونه تلاش متناقض یاد شده بود یک روش پدا هتی دارد که مارا از استدلال در همین زمینه بی نیازی سازد.

امروز همه ما شاهد این حقیقتیم که تمامی ناگامی ها و بدبختی ها یا از عدم درک مطالب یاد شده و یا از اثر خود کامه گریها، کامجویی ها و بی مبالاتی به انسان و مقام او ناشی شده است، رویدادی که به همه حال اسف انگیز است.

بنابراین با توجه به حقایق فوق، بسا انتباه از دامنه تاریخی و نظر به نیازی که در جهت خدمت به اولاد و وطن احساس می شود، به توفیق خدا در صد شدم تا به هدف برآورده سازی مقدماتی آنچه در امر تمدن و فرهنگ امروز و فردای جامعه ما تمرکز است، به نوبه خود قدم بردارم.

ازین رو نخستین گام توفیق در راه این آرمان را، در تاسیس و فعال ساختن ((کانسون)) سراغ کردم که در امر اشاعه نور علم و فرهنگ سالم نقش ایفا کند.

همانادرا صد (۱۳۶۷) از خدای مهربان این توفیق نصیب شد تا با عرض این دامنه به پیشگاه ارباب فضل و دانش و فرهنگ کشور لبیک تاییدی و همکاری و او طلبانه ایشان را در زمینه حاصل و ما استفاده از مشوره های مستقیم ایشان به تاسیس ((کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسروی بلخی)) نایل آم.

\* وجه تسمیه این کانسون چیست؟

تسمیه ((کانسون)) به نام حکیم ناصر خسروی بلخی ناشی از چندین دلیل بود و

آنچه ماضن اهداف کلی خود از تاسیس کانسون فرهنگی بدان اندیشیده ایم حکیم ناصر خسروه حیت یکی از فرزانه گان بزرگ قبادیان بلخ در حدود یک هزار سال پیش از امروز اندیشیده و به آن عمل کرده بود.

حکیم ناصر خسروه حیت تسموه فرزند این خاک که زاد و مرگ آن در دامان میهن خود مان روی داد و از همین سرزمین به حیت شخص جامع الاطراف به حق مقامات حکیم، فیلسوف، متکلم، شاعر، ادیب جهانگرد و فرهنگی دیندار را از آن خود ساخت و به زبان مردم خود از اشاعه دانش ادب، دین و فرهنگ تا آخرین لحظات زنده گی می پازنه ایستاد و کارنامه های عظیم بر باری از خود به یادگار گذاشت.

حکیم ناصر خسروی بلخی از امتیازات ویژه، نظیر نخوردن نان به نرخ روزه، جبین نمودن به آستانه زود زور، جد لب لب منکر، امر به معروف و مردانه مردن برخوردار بود که بهترین جواب این مشخصات ممتاز او در کارنامه های ((قدسی - اخلاقی)) او انعکاس یافته است.

توجهات یاد شده و نظایر آن همما مجموعاً زمینه بی را فراهم آورد تا به مشوره ارباب فضل و دانش، ادب و فرهنگ کشور کانسون فرهنگی مورد نظر به نام نامی حکیم ناصر خسروی بلخی مسمی گردد.

\* ((کانسون)) از لحاظ ساختار تشکیلی چی گونه نظم دهی میشود؟

در چوکات تشکیل این کانسون - شورای مرکزی به حیت عالیترین ارگان رهبری امور مربوطه فعالیت دارد. افزون بر آن - کمیسیون اجرایی، کمیسیون امور فرهنگی، کمیسیون آموزش رسانی - کمیسیون امور صحی، کمیسیون اعمار ابنیه و آبدات تاریخی، کمیسیون امور مالی و ((گروه داوری)) در تشخیص آثار مستحق کاندید جوایز مالیانه حکیم ناصر خسروی بلخی درین کانسون مصروف خدمت اند.

\* آیا کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی دارای نشریه مشخص است؟

در اواخر سال گذشته از جانب این کانسون، پیشنهادی دایره تقاضا و استیذان نشریه ای به نام مجله ((حجت)) به مقامات محترم دولتی صورت گرفت که سر قرار معلوم خوشبختانه مورد تایید قرار گرفت و تقریب به کار نشراتی خود آغاز خواهد کرد.

\* اگر امکان داشته باشد، خواننده گان مجله را در جریان پروگرامسیون وظایف و فعالیت های کانسون قرار دهید.

فعالیت های کانسون فرهنگی ناصر خسرو از بدو تاسیس تا کون به گونه بلاوقفه و دام التزاید آن در ابعاد متنوع کاملاً مربوط به احیاء انکشاف و اشاعه دانش

و فرهنگ ما میگویم، شرح همه آنها در حوصله این مصاحبه باشد. با آتم نسبت لطفی که در شنیدن ابعاد کار این کانسون ابراز میفرمائید، به بخشی از نعمت فعالیتها و وظایف آن اشارت میکنم:

۱- تاسیس کتابخانه در مرکز کانسون به ظرفیت سه هزار جلد از کتب دینی، ادبی، تاریخی و ملی که همه روزه به روی همه بازاست. به منظور فضا مندی بیشتر قرار است به زودی هیاتی از کتابشناسان این کانسون به خارج از کشور سفر کنند و کتب معتبر دیگری را به مصرف این کانسون خریداری و به کشور انتقال دهند.

۲- تعیین جایزه های سالانه به نام جایزه حکیم ناصر خسروی بلخی. علاقه مندان دریافت آن ها، میتوانند آفریده های شاه را در رهنه های ادبیات (شعر، داستان) فلسفه و پژوهش های دیگری که مربوط به معارف انسانی و اسلامی باشد، کاندید نموده، پس از تصویب گروه داوری در تشخیص مستحقین، جایزه خود را دریافت دارند.

۳- تاسیس نمایندگی و ولایتی کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف. ۴- اقدام به اعمار و محراب مسجد جامع به ظرفیت یک هزار نمازگزار در شهر کابل و دیگری به ظرفیت هفتصد تن نمازگزار در روه کیان که کاراولی (۸۰٪) به شرفته و دویس به پایه اكمال رسیده است.

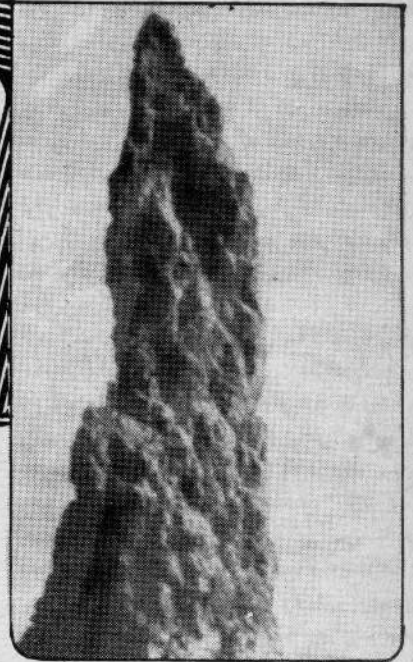
۵- اعمار آبدیه یادگار حکیم ناصر خسرو بلخی در خیابان حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف.

۶- تهداب گذاری و اقدام به اعمار آبدیه مولینا جلال الدین محمد بلخی. ۷- تاسیس شفاخانه درمان معتادین تریاک و مشتقات آن به ظرفیت ابتدایین بیست و سه بستر که ادویه عصری در اختیار داشته و جمعاً بیست تن گادون برسونیل طبی (سرطبیب) دکور - نرس - کارکنان اداری و خدماتی دارد.

این شفاخانه نخستین و یگانه شفاخانه نوع خود در کشور است که خوشبختانه به تعداد اضافه از دوهزار بیمار مبتلا به اعتیاد تریاک و مشتقات آن را درمان نموده و پاکسب صلاح مرضی ساخته است و طبق تازه ترین گزارش از ولایت بدخشان، تیم صحی کانسون که مصروف تداری معتادین در آن ولایت میباشد تا الحال هزار نفر معتاد را (از اهالی و سواالی های شغنان و اشکاشم) ازین و تیره مهلك نجسات داده است.

۸- تاسیس دستگاه های قالبین بافی به نام این کانسون در شهر کابل و دروه کیان که تولیدات آن هم اکنون به خدمت سالون های مساجد و سایر ابنیه مربوط به بقیه در صفحه (۹۵)

# تعمیرات



## د سمنډرونو غرونه

د سمنډرونو په لایتناهی فضاکی هغه اجسام دي چی ملالیی همکی ته هم رارسیدز ی اوشمیریی تراوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټکل شوي اوبسی هیڅکله هم اټکل نه شی بلکه چی به لایتناهی فضاکی باید د یوشمیر ستورو واین نسبت همکی ته لږ او د یوشمیر نورو واین د پوزیات دي . هغه ستوري چی واین یی له همکی څخه د پوزیات دي له همکی څخه نه شی لیدل کیدای .

یوشمیر ستوري د ثوابتونه نامه یاد یزي . دغه ستوري حرکت نه لري او پرخپل محای ثابت ولاړ دي . یوشمیر نوری حرکت

د سمنډرونو په لایتناهی فضاکی هغه اجسام دي چی ملالیی همکی ته هم رارسیدز ی اوشمیریی تراوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټکل شوي اوبسی هیڅکله هم اټکل نه شی بلکه چی به لایتناهی فضاکی باید د یوشمیر ستورو واین نسبت همکی ته لږ او د یوشمیر نورو واین د پوزیات دي . هغه ستوري چی واین یی له همکی څخه د پوزیات دي له همکی څخه نه شی لیدل کیدای .

یوشمیر ستوري د ثوابتونه نامه یاد یزي . دغه ستوري حرکت نه لري او پرخپل محای ثابت ولاړ دي . یوشمیر نوری حرکت

## ستوری یاد آسمان مشاکونه



لري اود لمر پر شاوخوا وایه ازاد ډول په کیهانی فضاکی حرکت کوي .

په شمسی منظومه کی د ثوابتوشمیر د پوزیات دي نو د پیژندل وایه د ثوابتوشمیر په مقصد د ستورو پیژندل وایه د ثوابتوشمیر په مقصد د لمر ویشل شوي دي . یوزیات شمیر د دغه ستورو په ستورونه لیدل کیدی . علت یی دادي چی له همکی څخه به لیسري واین کی واقع شوي دي .

له همکی څخه د لمر واین :  
له همکی څخه د لمر واین د ستورو پیژندل وایه د ثوابتوشمیر په مقصد د لمر ویشل شوي دي . یوزیات شمیر د دغه ستورو په ستورونه لیدل کیدی . علت یی دادي چی له همکی څخه به لیسري واین کی واقع شوي دي .

# تعمیرات

## گاتا

برخی یعنی (( گاتا )) اونورو برخو ترمنځ شته دادي چی گاتا منظوم شکل لري او د اوستانوري برخی د نثر په ډول دي او - نثري شکل لري .

د یاد ولولو په وجه چی اکثره کتابونه چی د آریائیانو د ژوندانه لومړنی تاریخ د وروته منسوبیزي د نظم اوشعر په شکل دي او د وخت په تیرید وسره یی خپله شعري بڼه له لاسه ورکړي اوشور شوي دي .

د اوستاد کتاب څلورمه برخه چی د - (( پست )) په نوم یاد یزي اوس هم شعري کیفیت اورو لرونکی د اوستا سبک بڼه لري چی دغه برخه هم په لومړي سرکی په پوره ډول منظومه وه .

د (( گاتا )) کلمه په لغوي لحاظ د سرود په معنا ده چی په اصل کی گاتا او په پهلوي ژبه کی گاس تلفظ کیده او بیباک وروسته په دري ژبه کی تري (( گا )) جوړ شوي دي چی د مکان او زمان د ظرف په حیث استعمال یزي .

(( گاتا )) له پنځو منظومو څخه جوړه شوي ده . هره منظومه له یوشمیر خبرکو څخه متشکه ده چی د (( ها )) په نامه یاد یزي . هره (( ها )) په یوشمیر قطعو اوترو ویشل کیدی چی هره توت د - (( وچش تشتی )) او هره مصرع د «انسن» په نوم نومول شوي دي .

په مجموعی ډول (( گاتا )) له ۲۳۸ - توتو او ۸۱۶ مصرعو څخه جوړه شوي ده او د یوه محانگري لیکنی سبک لرونکی دي .

د هغو کتابونو په ډلی څخه چی د پسر تاریخ قدامت لري او د پخوانی بلخ په سیمه کی د هغه زمان د ستر پوه اونیالی شخصیت (( زراشترا )) یا (( زردشت )) له خوالیکل شوي پوه د (( اوستا )) په نوم کتاب دي چی د (( ویدا )) له کتاب څخه وروسته یی د دوم آریایی کتاب په حیث پیژندلای شو .

(( اوستا )) په پنځو برخو ویشل شوي دي چی دغه برخه برخی په لاندی ډول دي :

- ۱- یستا
- ۲- ویسپرد
- ۳- وندیداد
- ۴- پست
- ۵- کوچنی اوستا

د اوستا د لومړي برخی اوه لمرخپوکی چی له یسنا څخه عبارت دي . د (( گاتا )) په نامه نومول کیدی . دغه برخه د اوستا تر ټولو پخوانی او اصیله برخه ده . پوهان عقیده لري چی دغه برخه د زردشت له خپلو خبرواوندونو څخه جوړه شوي ده او خپل اصالت یی ساتلی دي .

پوهان عقیده لري چی اوستا په خپل پخوانی شکل کی لکه د ویدی سرود ونسو غوندي منظوم و خود وخت په تیرید وسره یی اکثره برخی په اوسنی یعنی منشور شکل اوستی دي اوعنی تغییرات پکی منع ته راغلی دي . ویل کیدی چی دغه تغییرات عمدتاً د سانسانیانو په دوره کی په اوستاکی پیښ شوي دي .

هغه ستر توپیر چی د اوستا د لومړنی

## د نور سرعت

د نور حرکت سرعت په یوه ثانیه کی د دري سوه زره کیلومتره دي . که چیري په دري سوه زره کیلومتره واین کی د رڼا منبع ولیدل شی یوه ثانیه وخت لازم دي ترڅو ولیدل شی .

د فز سرعت :  
د فز سرعت په یوه ثانیه کی ۳۳۲ متره تثبیت شوي دي . یعنی که چیري د دري سوه زره کیلومتره واین لیري کی فز یا صوت تولید شی یوه ثانیه وروسته به هدفه واین کی اویدل کیدای شی .

کهکشان :  
کهکشان د یوزیات شمیر ستورو مجموعه ده چی لمر هم د هغو په ډله کی شامل دي . په کیهان کی د پیر کهکشانونه وجود لري چی هر یوی به متوسط ډول دوه سوه ملیارد ستوري لري .

د فو ستورونه ډلی څخه یوشمیر لکه لمرغوندي نور تولیدوي او تودوخه خپروي اویوشمیر نورل نورانی اوتودوخه تولیدونکو ستورو څخه رڼا او حرارت اخلی چی همکله هم له هدفی د ویی ډلی څخه شمیرل کیدی .

تراوسه پوري د پرومجهزو اودرنسو د ورپښتو په وسیله د نري یوشمیر پوهان ارفضا غیر ونکی بدی توانیدلی دي چی په لایتناهی فضاکی له ملیارد څخه زیات کهکشانونه وپژنی .

د فو کهکشانونو یوشمیر زمون له کهکشان څخه یو ملیارد نوري کلونه واین لري . او د یوشمیر نورو واین تردی هم زیات اټکل شوي دي .

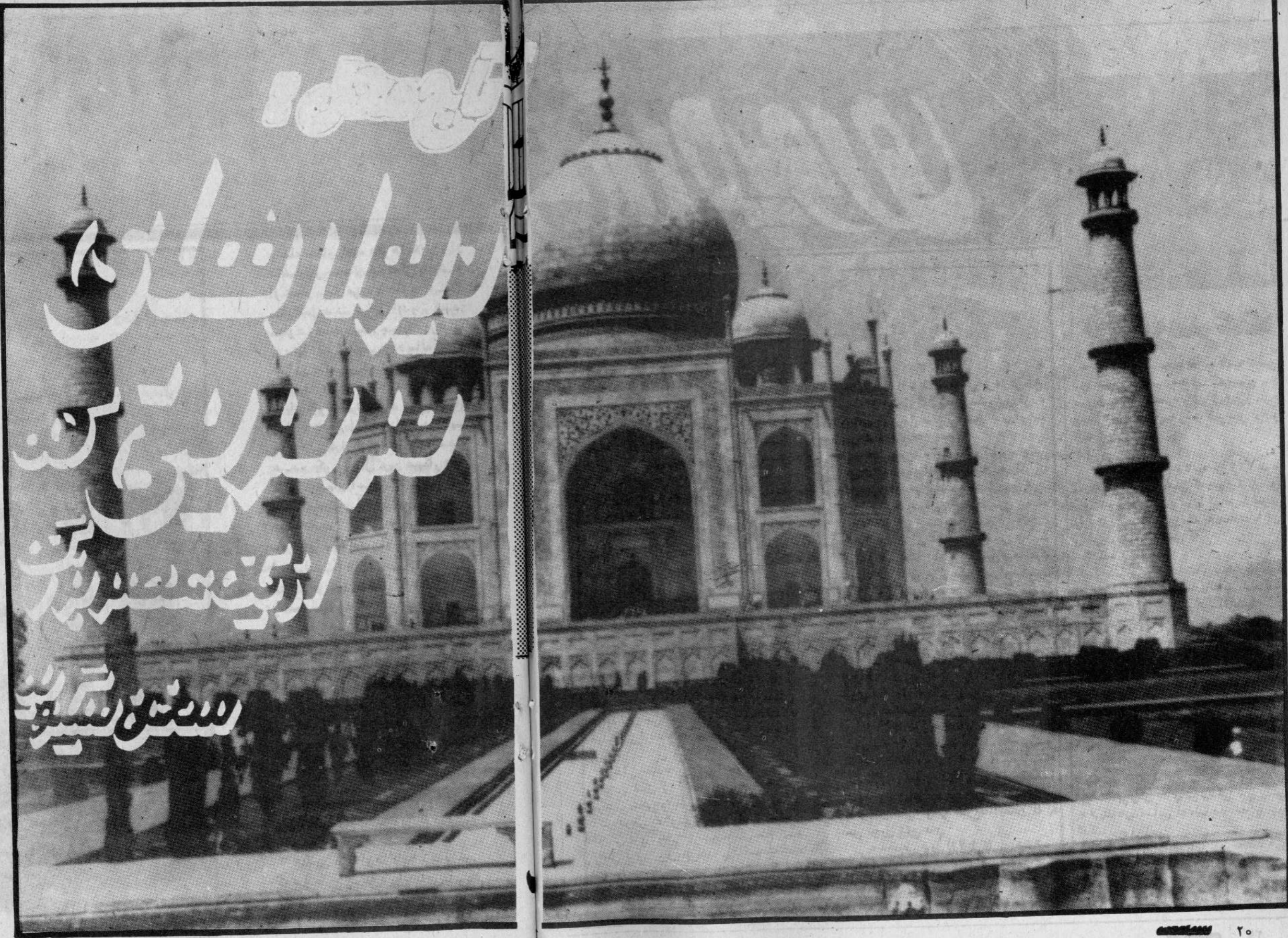
د وکتور ظاهر ظهیر مد پسر  
 مسول مجله سپاون بنا پسر د مورخ  
 دولت هند از تاریخ ۲۰ حمل  
 تا ۸ نور از شهرهای دهللی  
 بمبلی و آگره دیدن نموده و  
 از انجا راپسورهای برای مجلیه  
 سپاون واخبار هفته تهیه نموده  
 اند که اینک درین شماره  
 راپور تار از آگره را به نشر  
 میرسانیم :

**تزارش اختصاصی**  
**سپاون**

در گرمای ۴۰ درجه سانتی گریس  
 سفراز دهللی جدید به آگره پوزحمت  
 است . فاصله بی که چهارونهم  
 تا پنج ساعت رادر برمی گهرود و جاده  
 یاریکی که هر لحظه احتمال تصادم  
 ترافیکی در آن وجود دارد اما به هر حال  
 مسافرت به هند و بدین دیدار از آگره  
 جایی که یکی از زیباترین دستاورد  
 تمدن جهانی یعنی تاج محل و دیگر  
 بناهای تاریخی قرار دارد و ناکامل  
 خواهد بود .

صبح روز ۲ می ۱۹۹۰ متر حامل  
 دهللی را به قصد آگره ترک نمود . هوا  
 لسی ظهر جاده های مزدحم آگره مرا  
 یکی و بی دیگر عقب گذاشتم و در  
 هتل زیبای آگره توقف کوتاهی به  
 عمل آوردم . در هتل با مهماندار  
 محلی آشنا شده و مستقیماً راه پست  
 های تاریخی رادر پیش گرفتیم و دیدار  
 شهر آگره را از تاج محل آغاز نمود .

پس  
 تاج محل مقبره است که شاه جهان  
 فرزند جهانگیر و نواده اکبر بزرگ از  
 سلطه هاها و مغول که ظهیر الدین  
 محمد بابر بنیانگذار آن است برای  
 همسرش ممتاز محل بر فراز رود خانه  
 جینا بنا نهاد .



تاریخچه  
 تاج محل  
 تاج محل  
 تاج محل  
 تاج محل



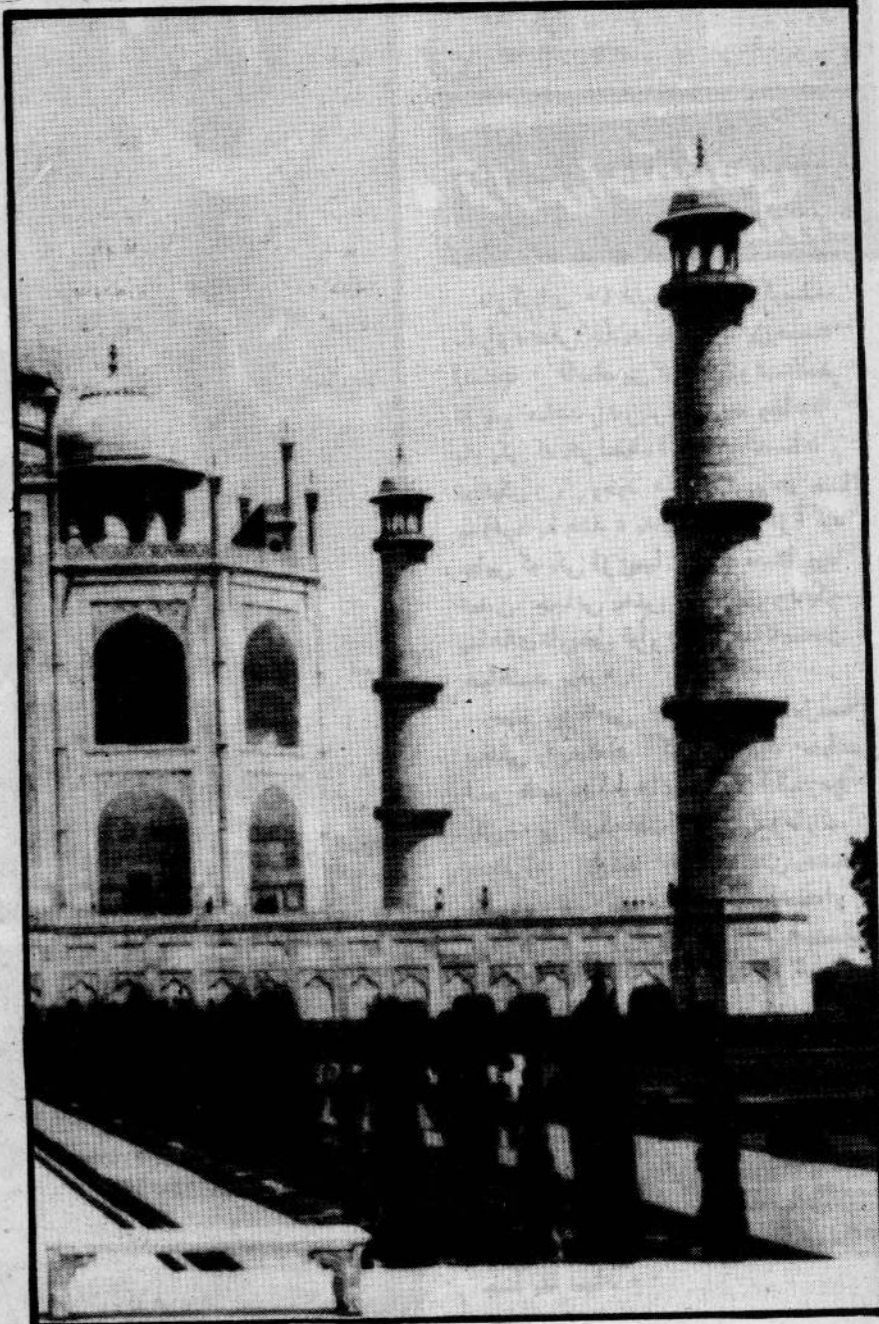
# ۲۲ هزار کارگر طی ۲۲ سال

# دکامین کار بنا

شاه جهان که به هنر ها علاقه زیاد داشت در بهست و یکساله کی با آنکه از همسر سابق فرزند ی داشت هبا ممتاز محل دختر ایرانی ازدواج کرد. ممتاز در هجده سال چهارده فرزند به دنیا آورد و درسی و نه ساله کسی هنگامی که آخرین کودکش را به دنیا می آورد در گذشت. شاه جهان به یاد کار همسرش و بیاد باروری ممتاز محل ه تاج محل را احداث نمود. این بنای عالی که از مرمر خاص ساخته شده یکی از کامل ترین شهرکار های معماری جهان است سه هنر مند طرح ساختمان آن را تکمیل نمودند: استاد همی ایرانی ه جبر و هند و بر دنویا استالوی و او ستین دو سو از فرانسه. برای احداث این بنا صنعتگرانی چهره دستی را از بخدا د و قسطنطنیه و دیگر مراکز اسلامی به هند دعوت نمودند.

برای ساختن تاج محل بهست و دو هزار کارگر ه بهست و دو سال کار اجباری نمودند. سنگ مرمری که در ساختمان تاج محل به کار رفته ه تحفه مهاراجه جهوپور برای شاه جهان بود. کیفیت مرمر به کار برده شده چنان عالیست که نور خفیف چراغ دستی در یک نقطه در حجم وسیعی داخل قلعه مرمر را روشن می کند ه مانند چراغی که در عقب شیشه می گذاشته شود.

هنگامی که ما از دروازه ورودی قصر که دو طرف با دیوار های بلند کنکره دار امتداد میابد ه گذشتیم بنای تاج محل در برابر ما قرار داشت

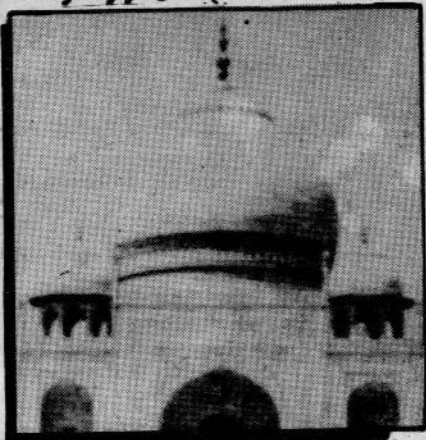


که بر تلواره بی از سنگ مرمر استاده و اجزای آن را دو عمارت زیبا و مناره ها استوار گرفته است. از فاصله دروازه تا عمارت تاج محل باغ وسیعی است که در میان استخری قرار دارد که تصویری تاج محل در آن بازتاب میابد و در فاصله چند متر از میان استخر حالا فواره های آب بلند شده و هوای باغ را طراوت می بخشد. خود بنا از مرمر و لاجورد و سایر سنگ های قیمتی ساخته شده که دروازه پهلوی و چهار مدخل دارد. در هر گوشه مناره باریک قد بلند کرده سقف بنا از گنبدی تشکیل یافته که بر فراز آن میله بی جا دارد. بر دیوار بنا آیاتی از قرآن کریم نقش شده است.

در داخل بنا مقبره ممتاز محل و شاه جهان قرار دارد که در اینجا هنگام ورود دو مقبره به چشم می خورد، که اطراف آن با دیواره منبک و هفت ضلعی که از مرمر تقریبا شفاف ساخته شده احاطه نموده است. روی مقبره ها جواهرات و سنگ های قیمتی به صفحه مرمر سفید جا گرفته است. اما مقبره های اصلی در طبقه پایین قرار دارند که بر روی مناشده آن باید پلکانی را به پایین رفت. در این عمارت زیبا جای قارنگی دزدان محلی وارو پایی که کوشش نمودند جواهرات فراوان را از عمارت بدزدند باقیمت و منجمه دروازه ورودی که روی آن با طلا مزین شده بود و حالا از طلای آن خبری نیست ه زیرا یکی از سلاطین سکه پنجاب آن را ربوده است و همچنان الماس کوه نور که از فراز مقبره شاه جهان بر کسده

شده و حالا به موزیم لندن برده شده. ارتفاع بنا ۸۶ متر است و در دو طرف آن یک مسجد و یک اقامتگاه شاهسی قرار دارد. دو بهج عمده در مدخل بنا به دو طرف دیده می شود.

بعد از دیدار تاج محل همراه با مهندسان راه قلعه آگره را که مرکز سلطنت جهانگیر شاه جهان و اورنگ زیب بود در پیش گرفتیم قلعه آگره در نقطه مقابل تاج محل قرار دارد.



به نورد یا قلعه آگره بیشتر از سنگ های سبز رنگ ساخته شده که در اطراف آن حصار های محافظتی و خندق ها جا دارد. در این قلعه میان باغ ها مسجد مروارید ه مسجد گوهر ه تالار های باغام و پارخاس و کاخ سرسیر قرار داشته است.

همچنان ساختمان هایی مانند حمام های شاهسی ه تالار آینه ه کاخهای جهانگیر و شاه جهان ه کاخ یاسمن نور جهان و بهج یاسمن جلب توجه می کند.

هاتنگونه که قلعه آگره از عظمت

یک تاریخ سخن می گوید ه تراهدیها و مهارت خونین شاهان مغل و پادشاهان صرف تاج و تخت سلطنت بهاد میسی آورد.

با مرگ ظهیرالدین بابر ه فرزندش هبا یون به قدرت رسید. او از دست شهر شاه سوری شکست خورد ه ولی سر انجام ده سال بعد مجددا وارد هند شد و تخت سلطنت را پس گرفت هبا یون هفت ماه بعد در گذشت و جایش را پسرش محمد که بعد ها به اکبر شهرت یافت گرفت. اکبر در تاریخ هند بنام اکبر بزرگ شناخته شده ه مردیکه از سلطه بر یک بخش کوچک هند به فرمانروای سرتاسر هند و ستان مهمل شد.

مهرات بزرگ اکبر به جهانگیر رسید که در بهداد نام داشت و در حرمسرای او شش هزار زن وجود داشت که شریک حیات خصوصی او بودند. پسرش شاه جهان باری کوشش نمود تا پدر را از راه بر دارد ه اما موفق نشد و با مرگ جهانگیر از محل اختفای خود درد کن برآمد و خود را امیرا طور اعلام کرد و برای آسوده گی خاطر تمام برادران خود را کشت.

همین شاه جهان است که تاج محل را بنهاد گذاشت و حتی ساختمان های جدش را ویران کرد تا بجای آن از خود یاد کار بجای بماند ه اما شاه جهان با قیام پسرش اورنگ زیب مواجه شد اورنگ زیب بر تصور های پدرش پیروز شد و شاه جهان را اسیر کرد و در قلعه آگره وی را اسیر نمود. مدت ته (۹) -

بقیه در صفحه (۲۳)

دې څو څه له نهاره لري کليوالي سيمې ته مولوي کله کړي و ده هغه کورته چې موز بکن اوسيدو د يوه گراج برسرسر په دوهم پور کې وه د يوه لويدي اوجنوس خواړو يې د وې لويې ارسې گانې وې - چې د شاوخوا پراخه او زړه وړونکې منظره او نفا ترې د هغوله ښکلي لرليد سره د کورنی له منځه ليدل کيده د شاوخوا شنسې وروښگاني چمنې همکې پتيان والی او دلته هلته پوپل ته نژدې د گاونډيانو کورونه د دکلی له برسره بيا ان د نژدې غره تر لمن پورې کورنې او چمنونه وچسې دي ټولو يوه پوره به زړه پورې منظره جوړوله .

خود گاونډيو که کورونوڅخه يوازې يوکسور تر نوو زيات زمونږ کورته نژدې و د ا زمونږ د لويدي پيسې خواد گاونډي کورچې زمونږ له کوره يوڅوڅوڅو له لري به دوه پوريزه توگسه جوړ شوي واوچې زمونږ دکورله ارسې څخه به دې وروخوا وکتلی نويه لومړې نظر د گاونډي دکور به دويم پور کې يوازې يوه د روزه تر نظره کيده چې دکومې کورسې په ختيځ خوا ديوال کې يوي وړ يې باسټيه خوا خلاصيده .

خود گاونډي دکور د ا دروزه دروغو وروخوا پرله پسې کتلو وروسته داسې يوڅه عجيبه راته ښکاره شوه . ځکه تل به تر لې وه ان د شپې له منځې مې هم نه وليدلې چې د ا دروزه دې چا خلاصه کړي وي داسې ايسيد ه چې بسايی دلته دې د گاونډي کومه اضافي کورته وي چې دنه استفادې له امله يې د روزه تر لې ده . خو خو ورسې پس مې کتل چې نه هسې هم چې ماگيلی وه نده . بلکه دا دروزه لږ تر لږه د ورسې يووار څه شيبې له پاره خلاصې ي . د لومړې لعل له پاره مې يوه ورځ کله چې سبا ناري کاوه به زياتې حيرانتيا سره دې ته پام شوچې د اهرکله تر لې دروزه سره بيرته شوه . د دې دروازي خلاصيدل خداسته ولي د ورسره راته په زړه پورې و لکه چې ان زړه مې ورسره وځورېده . د دې دروازي د اناڅاپسې را خلاصيدل مې ښه فال وگڼلواو داسې د ا مې به زړه کې پيدا شو چې لوي خدای مهرباندي خټکه چې د ا تر لې دروازه مې پس له مود وود و خلاصه ولېدله نو داسې به د ژوند د زيات شمير کارونو و جنجالونو د حل لاري هم زما پرمخ پرانستل شې .

د دې دروازي خلاصيدو څخه داسې ژوډه اغيزه راباندې وکړه چې نه مې شو کولی له هغې څخه بلې خوا سترگې واړوم خو هسې چې سترگې مې د دې خلاصې دروازي په

خوا بريد ي باتي وي پوناڅاپه مې وليدل چې داسې يوه حسينه پيغله پکې راښکاره شوه چې ان له زياتې ښکلا څخه يې زما په سترگو پېښنده ښگره رابړوته . د هغې تورو ملالو فتو سترگو جگې بزې سپينځ له پرمخ او اننگور امير ند و تورو حلقه خور لسو زلفو سره د يوه تنکې او نوي رافور پد لسی حسن د پير رنگينه پسرلی ساز کړي و پته تيره بيا د هغې گلابی رنگه پنجابی جامواو هغه نازکه گلابی تڼکې چې له خپلو خورو وښتو او صراحی فارې څخه يې راتاوکړېو هغه يې گرد سره د گلاب څو څو پېسې ښکاروله . د پيغلي دې آسمانی جسن مې داسې په سترگو خوازه و وڅول چې اوز دې شيبې مې سترگې د هغې نازنين صورت ته پاته وي څه شيبه پيسې هغې هم زړه وليدم او عوارو ناپېره راسره سترگې په سترگې

پيامی دروازي خواته وکتلی نووې ليده چې پيغلي هم له يوې خوزې موسکا سره د روزه پيسې پورې کړه اوزه هم د خپلسې نوکړې خوا روان شو . هيڅ ونه پوهيدم چې د دې دروازي خلاصيد او له هغې څخه د يوه تنکې اورنگين حسن ليدلو پرمهال څه وکړل ، وړند اوکون يې کړم عقل او هوي يې راڅخه واخستل . خوله پيسوي پيريخيالی او هوسناکې د نياگې سره يې آشنا کړم . د نجلي جادوگر حسن مې په زړه کې نوي نوي اندېښنې راونېسې کړې او زه يې په راز راز خيالونو او چر تونو سرکړم ان د ورسه چې دود ورسې له ده او هغه څخه د گاونډي دکورنې د پيوند نه په باب يوڅه معلومات پيدا کړل او راته څرگنده شوه چې د ا يوه سوداگر کور دي چې پخپله مياشتې مياشتې پخپلو کارونو پسې ورک وي

خوکه کورن چې سبا بيا هم هند اسی د روزه خلاصه شوه اوسم له دې چې زه به نا ري کولووم ، پوهل بيا د حسن ميره به دي - د روزه کي راښکاره شوه او زما سترگې سو لعل بيا د هغې د نازنين صورت د معلومه سوز مې پلوشو سره وسربښولې . خونن مې د پيغلي په کوراوکوتې تر پرونه زيات څه تودوڅه ليدله .

زمونږ د ا پته په پته ليدنی کتنې زياتې شوې او دې پوه شوچې نه د ا يوازې زه په حسيني پيغلي نه م مین شوي بلکه د هغې په زړه کې هم ضرور څه شته . په دې لړ کې د پوري ورسې وروسته کله چې مې يوه ورځ بيا د پيسې افوستله افوستل مې چې نوکړې ته ولاړ شوم . په زياتې جورانتيا سره مې پام شوچې د پوري په غير حسينه پيغله راته څه اشارې شانی کوي . پوهل بيا مې

ناکو خبروله لنډو لنډو وختد ا نانو سره چې په ځنگلونوکي د بيلبو د چغند و په خير راته زړه خونبونکي ښکاريد ه ، ما ته گرد سره د ا څرگنده کړه چې په رښتيا هم د حسينو نجونو پاري څومره خوزه او ژوند پخپلونکسې وې . پدې ورځ هغې په خپلو ټولو خبر وکې يوازې خپله مينه ټولې ټولې راته څرگنده کړه ، خونياتره يې له ما پوښتنې وکړې : کله دي واده کړې . . . . . خوما شومان دي دي . . . . . څه کار کوي . . . . .

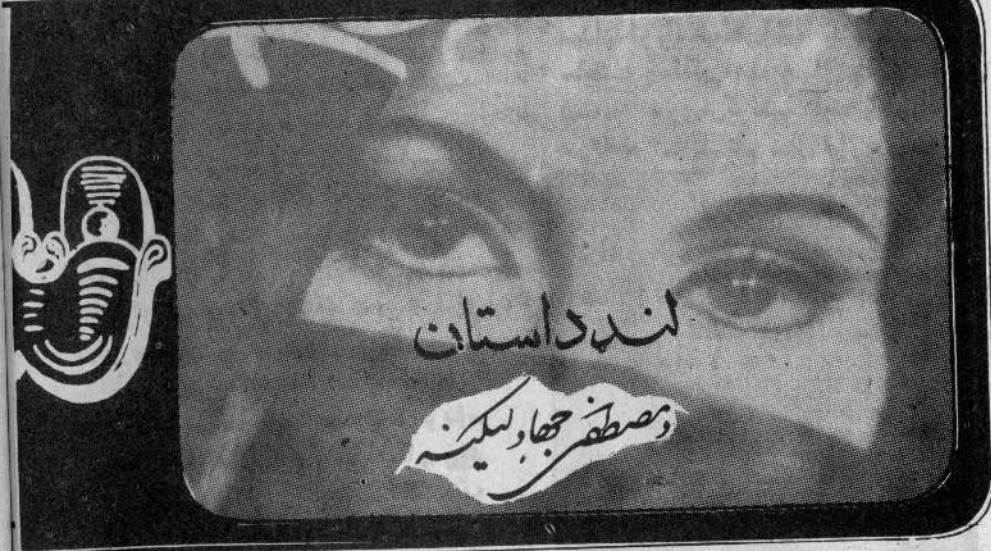
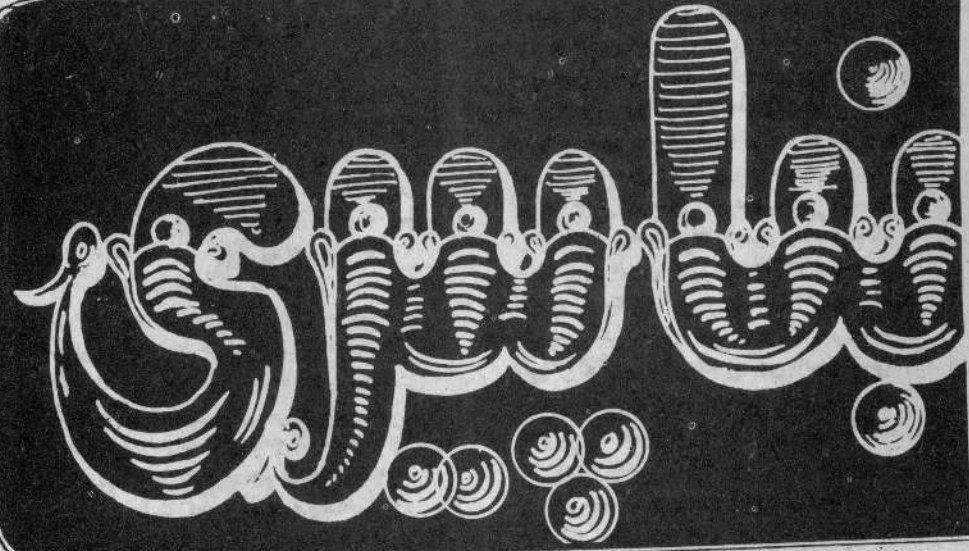
اوما د هغې پوښتنوت له جواب وپلوريس او د ا د ا د هم ورکړ چې د هغې سوزلده ميني مې د زړه په تل کې محاي نيولې دي ، او د هرڅه باوجود يې له ماڅخه بېخي بل بنيادم ساز کړي دي . خونو مو د مينې خبرې او انسانی داسې خوزې شوي چې ورسې لښکر اې له هغې څخه نورڅه زيات

پوه ورځ چې له ښايې سره مې له فرسې وروسته بيا هم له کلي څخه د وتلو کورن د تر خوله ليدلو کتلو هغه اېښی وه په هواکي ناڅاپي ښکلي او چټک بدلون راتی . خبر و ورسې ، تالندي برېښنا ، په هر ک باران او هغولې وچې په شاوخوا فروتو راښکته شوي وي ، خپل محاي زېري لمر اوښه پراخه اسمان ته چې ورسې دود ، د يو پکې لکه واوره په سفندر کې حل کېدي . برېښنود په کورنوکې غنمو او په پولوکې وښواو گياوو چې باران يې په ځنډو کې د مرغلرو اميلونه جهر کړي و د لمر په پلوشوکې لکه د شنسو ورسې په خير بحلاکوله او د پسرلني باران څخه وروسته راولاړې شوې زمي ته په ناز او مکيز ماتېدل راتاتېدل ، اولاېه دې ننداره مې سترگې نه وې مري شوې چې که کورن - ښايې بهې هم له خپلې جناري چادري سره را ښکاره شوه او پوله په پوله زما په خوا رافله .

د انوهغه ورسې وي چې نوروما هم نشو کولی د ښايې د دې سوزنده اوښ باک ه ميني په وړاندې يې شوېر باه شوم . نورسې له ټولې د نياڅخه يوازې د هغې په ليدلو سترگې خوزې دي اوکله به مې چې هغه ليدل له نويبا به مې پهن ش م چې نه واهه او د هغې په خاطر به هره قربانې راته آسانه لاهه چې ضرور پېښيد ه . د ښايې ميني ته وړول او هسې چې هغې په موسيدلې اوکله د نوي فور پد لې خلاص پېښ خپله چادري له منځې اړوله ، سره ستر مې نه شې موکر ه ، څومره ښکلې ورځ اوڅه پختور سلامت و . پوهاي ښايې لږ څه په بولي وښويد ، نژدي وه چې ولتوي ، څو

لا صله پښورک کړل او هسې چې زړه مې سختې تونکې وهلی له کوره روتم . اوسه هغه لوري روان شوچې هغې په اشارې راته نيولې و . اوچې کله لږ څه وړ اندي د پورې تړي او متروکې کلا ترخواڅه شيبه ودرېدم نوکه کورن چې پيغله هم په پوي جناري رنگه چادري کې راښکاره شوه . د هغې په ليدلو پس پوهل بيا لکه په دام کې نېښتې مرض زړه به ترکوشو پيغلي دراندوي کېد ورسه مې د پوري حياناکې پښې اولسه لنډې موسکا سره سترې مې شې راسره وکړه او دود ، وړيد کلي څخه بر د کورن واو وروښگانونو په خوا روان شو او هلته د سپرلشو مسوود کورن و په پولو ورس شو ، چېرته چې کزاره کراري وه او تر دې ورو وړو محايونو هم څوک نه ښکاريدل .

هغه ورځ ان تر نژدې فرسې پورې سره وگرځيدو . د گلابی پيغلي پستو او وړ وپينه



لندا استان  
د صدف جېابلیکينه

خو په دې کور کې يې بوب ابلار له دوچټو پيغلو خونېد او د سوداگر له هغې پويې پيسې سره چې يوازې دوه درې مياشتسې پخوا يې کړې وه اوسني مادابورا څو څو څو مېل ليدلی و چې لکره به يې په لاس او په پير کې او او توخېد و ستميد ورسره به په لاري ته .

شوه . پيامی هم په کورته کې دننه په څه کار سرښکته کړ ، خو هرڅه شيبه پس به بيا لکه برېښنا راښکاره شوه . په زړه کې مې د حسيني پيغلي د نازنين حسن ليدلو داسې يوڅه خوزې ولولې راولوي او پيل شوې وید ه عواطف يې پکې راونېسې کړل . چې زه يې اړ وېستم که هرڅنگه کنيزي ، بيا اوبيا د هغې خوا وگوم . د دې له پاره چې ما - شومان او ميرمن مې راته متوجه شوې نه وي ، نو ژر تر مې خپل چاپې وڅښه اوبيا هم هلته چې ناست مې ، د خپلې دريشې په افوستلو بوخت شوم . د پيغلي دې ليدلو کتلو ، داسې يې واړه او تره ووه کړې مې چې ان - کله آيښې ته ودرېدم ، ورسې ليدل چې حشې د کمپس تکی مې هم وړاندي او وروسته تر لې دې .

زړه ناز په خولښځه په پير ه تللوته چمتو شوم اوچې خپل لاسې بکس مې واخست او

مايي زر لاس ونيوه اورا پورته مي کړه د -  
 هغی د مرمرين لاس مطبوعی تود وخی می ان  
 زره راتود کړ او هسی چی می لاهم د هغی  
 لاس پخپلو لاسونوکی نیولی و ، بیا هم  
 په وړو وړو په بولو گرید او د مینی خواله  
 مو سره کول . بناپیری پدی ورځ لانوری -  
 پوز نوکی او حیوانونکی کیسی راته وکړی -  
 هغی راته وویل چی خرنګه د هغوی کلسی  
 کوربه جگر وکی وړان او لوته لوته شوا و د  
 کورنۍ فری خولا بریز ده چی ان د هغوی  
 فوا ، فواګانی او بسونه چرګان هم ژوندی  
 یا نه نشول . خو ګوره چی نصیب او قسمت  
 خنګه بناپیری له دی ناتاره ژوندی وساتله .  
 هغه د بیسی په شپوکی د خپلی ترور کړه  
 بنا رته تللی وه . د بناپیری ترور چی کله  
 بنا رکی می ژوند کاوه ، سړه او یواختی  
 خیالی زلی زوی می په جګړی کی وړل شوی  
 و . نو خنګه چی تردی وروسته بناپیری هم  
 بل داسی کم دوست او سرپرست له درلوده  
 نو هغه چی د خپلی ترور کړه می استوګنه  
 غوره کسره . د بناپیری ترور چی لاهم -  
 لخوانه وه ، بته بته په دی پس گرید و  
 چی که وکړای شی لمان ته خوک د ژوند  
 شریک پیدا کړی . خود اچی هغی هیڅ  
 هم نه درلودل نو د هیچا باملرنه یسی  
 چند ان لمان ته نشورا اړ ولی . هغی که  
 څه هم چی ان حیثی کسان می تر نظرسر  
 لاندی هم کړی و ، خو پدی هم پوهیده  
 چی دی وړلی کوندي کولوته هیڅوک هم  
 زره نه بنه کوي . خوله هغی سره د بنکلی  
 بناپیری پوهای کید و ، هغی ته څه نوی  
 فکرونه اوتازه اند یینی ورید کړی . نو  
 هغه چی د خوصا شوله تیرید وروسته یی  
 همداشتمن خوصا ش سوداګر پیدا کړ او د  
 لسولګو روپوه اخستلوی بناپیری لاند په  
 لاند وبری خرڅه کړه او هغه هم د مازي  
 نیګاح په تر لولو سره بناپیری خپل کورته  
 بوتله . خپلو دوو پخوانیو پنهو ته یی  
 چیرته په بنا رکی یو کوربه کړا ، و نیوه .  
 او بناپیری یی له خپل بلار او دوو پیغلو  
 خویندو سره پخپل همدی پلرنی کورکی  
 استوګنی ته اړ وېسته . خوفنی هغه  
 نوی شتمن شوی سوداګرو چی ان د بنا -  
 پیری په خیر د غوریدلی ناوی له مینی یی  
 هم زیات شتواو بیسوته نظر درلوده . نو  
 داچی بناپیری له دی ټولو پیښو څخه  
 په خبرید وسره د خپل میره په نسبت  
 سخته کرکه پیدا کړی وه . دی کرکی د هری  
 ورسی په تیرید و لازیات د بنکلی بناپیری  
 په هر مکی رینی محفلولی او هغه یی د  
 فنی خان په مقابل کی په یوی ټوټی کرکی  
 بدلوله . فنی د بیسو مینی او د خپلسی  
 سوداګری پتو او بنکاره معاملود اس -

بوخت کړی وچی ژوند کور ، تنعسی او  
 ان ناوی بناپیری یی هم تری هیرولسه  
 هغه چی د پیری د نیایه ورکړی سره  
 یی کړی وه .  
 د بناپیری ترور هم چی د هغی په پلورلو  
 سره بوخته بیسی تر لاسه کړی وی ، تردی  
 وخته یی د لمان په خیر یو کونډه سړی  
 سره ګوتی خوزی کړی او هغه یی پخپل  
 دام کی را ایساره کړی و . خو کله به چی  
 بناپیری هر دوه دري ورسی سر د هغی  
 کړه ورته او هغی ته به یی د خپل ژوند  
 تاو تر خوالی خرګنداره نوتوربه یی هم  
 چی لمان د هغی په وړاندی یو ټول -  
 ملامت ګانه ، بناپیری ته ډاډ ورکاوه او  
 هغه به یی د پتی ته هخوله چی د لمان د  
 ژورولو له باره څه لاره پیدا او خچاره  
 وسنجی . تر دسی له هغی سره د اوزه  
 هم کړی وه چی پدی برخه کی به ترورسه  
 وده له هغی سره مرسته کوي ، اوله -  
 شان زره په پای کی د بناپیری په ژوند له  
 سره تر نیایه نه پوره خیر شمع له دی -  
 ترخو پیښو او کسو څخه په خبرید وسره  
 می په زره او د همن کی مرسامونک -  
 اند یینو لمانی وپوه او ان د ویری او ګواښ  
 احساسات پیدا شو خو اوس تا اوسا -  
 پیری مینه داسی اندازی ته رسیدلی وه  
 چی فکر کم نور د وار و شوکولی هغی  
 هیره اولمن یی خوشی کړ و ، خو چی  
 بناپیری بالاخره خپله وروستی غوښتنه او  
 خبره هم راته وکړه اوله ما څخه یی غوښتل  
 تردی حتی چی بیای میره راشی .  
 د هغی د ژورولو باره څه لاره چاره  
 وسنجم . خوناپیری هم پدی پوهیده  
 چی زه یا باید له خپله کوره تنعسی او  
 ماشومانو څخه لاس واخلم او له هغوی  
 تیرم او یا هم داچی بناپیری د هغی  
 له سوزنده مینی سره هیره او لمان تری  
 په خنګه کړم خونه زما په زړه کی د -  
 هغی لیونی مینی داسی اوړ لګولی و چی  
 هرڅه می کولی شول ، خو بناپیری من  
 هیرولی او پرینودلی نشو . ترداشتمه  
 بناپیری ، دوه دري محله د خپلی ترور  
 کړه هم بوتلم . داسی راته بنکارید ، چی  
 زه خپل ژوند د بناپیری له مینی قربانوم  
 او داسی څه عجیبی اوترخی بیسی می  
 په ژوند را روانی دی چی زه یی مخه  
 نشم نیولی او یا هم نه غواړم د هغو  
 مخه ونیسم .  
 د بناپیری ترور چی زما او د هغی  
 ترمنځ له سوزنده او غوریدلی مینی  
 پوره پوره خبره وه ، هرکله یی په پیره  
 مینه زما تود هیرکی کاوه اوزه یی دی ته  
 هخولم چی ژر تر ژره یی د خوزی د -

ژوند د ژورولو له باره چی سم ورسره  
 زما پخوانی عادی ژوند هم بریادید .  
 څه فوځ کار کړم اوله دی نوی غوریدلی  
 گل سره نوی اورنگین خوشحاله ژوند له  
 سره پیل کړم . پدی توګه د بناپیری  
 مینی زه پخپل ټول ژوند کی له پیر -  
 پېچلی سوال سره مخامخ کړم . راز راز  
 اوزره لږ زونکی سوداګانی یی را وا -  
 چولی او د لوپواند پیښو په سمندرکی یی  
 لاهو کړم . د بناپیری او د هغی د ترور  
 د افوښتنی هغه وخت لازیات بیسی  
 شوی چی هغوی ته جا خبر راوړ چی  
 فنی خان خو ورسی سر له ملکه بهر له  
 خپل اوزده سفر څخه راستنېږی .  
 پدی کی یوه ورځ بیا هم د بناپیری په  
 غوښتنه د هغی د ترور کړه ولاړ و خودا  
 وار می د هغوی د وار وترمنځ د څه  
 پتی خونۍ ، تر شونه ولاندی خندا او او  
 څه پتو خبرو او اشارو کا یوا حساسی وکړ .  
 څه شیبه پس هم د بناپیری ترور د خپل  
 نوی سړه سره د ودی ایښودلو په پلمه  
 له کوره ووته اولار به او بناپیری هم  
 د روزه بسی وتر له اویانوس له دی -  
 چی یوښه دمزی چای یی رادم کړ او د  
 پوخه خوز واو موی سره یی راور ، نو  
 رافله اوبه بیخه زره راسره کیناسته او  
 شیبه پس هسی چی می خواته پیره  
 پدی ناسته وه د لومړی محله له باره  
 یی په زیاتی مینی لومړی خپل سر په  
 ولی راته کینود او هسی چی نابیره یی  
 خپلی تنکی ګلابی شوندي زما شونډ و  
 ته راور اندی کړی . لمان یی یی واکه  
 زما په غیزه کی راواچاوه ، اوزه هم لکه  
 داچی لومړی شمع نوداسی می په تو -  
 شیدلی مینی د هغی په وړی خولګه او  
 ګلابی اشکو خوله و لګوله او داسی می په  
 غیزه کی تنګه کړه چی د هغی د تنکی  
 زره یی وار تریدل می د خپل زره له  
 ټوټو سره پوهای احساساوه خو پدی  
 اورنجه او سوزنده حالت کی می بناپیری  
 ورو پرمخ لاس راتیر کړ او هسی چی خپل  
 نازنین سراوصورت یی په زنگانه راته  
 تکیه کړه ، له یوی خوزی موسکا سره یی  
 راته وویل :  
 - سلیمه ( ) ته می پرخوښیږی  
 ( ) مینی دی لیونسی کړی م...  
 یوه شیبه دی هم نشم هیرولی خوا یا ته  
 به دومره وکړی چی موز سره پدیر خپل  
 او د مینی ډک ګډ ژوند ته ورسید و...  
 ستادی په خپلی میرانی قسم وی ، چی  
 مه می بریزده ، د فنی په خیر د دوه -  
 پښو لرونکی لیوه خوراک شم... هسو  
 سلیمه ( ) که یوه شم چی له هغه سره

ژوند خولاخه چی د یوې بلې شپې تیرولو ته اړ کینم ، نو د پاپه اوسه چی سمدستی به یوه کبه زهر خوږم او جان به وژنم ... همداسی فیصله ده سلیمه ( ... نوره - خوښه ستا ... زه چی شپه مخکس د ښاپیری د وصل په هوس کی نینې نینې - شوې م ، د ښاپیری په دې خبرو یو بل بیالزخه به سرشم ، زموږ رښتیا هم له ډیر لوی او بیچلی جنم کولای شو مخامخ م . د ښاپیری هر کله د ویره له منی ډک و چی مایه به یو کول شوی هغی باندې دخپل کولت لاندو و ولگوم . آیا د اکوړه و چی د لاسلمو ښاپیری می داسی له هغه مخیا لولک مزي سره لکه د گلو دوس به شوی و کړی برته وه .

نوما هم هسی چی د هغی په خوږو وینو کی گوتی وهلی او د هغی په لاسه لکه نازک صورت می لاسراسته . نوی خپله وروستی فیصله ورته خرگنده کړه چی د فنی تر راتلو مخکی به هغه یوه لري کلسی ته ، چی خوږی هلته اوسنې ، د وولم بیا به له هغه بحایه خپله لاره باسو . ان هغی ته می دا پاپ وړکړ چی د هغی په خاطر کولی شم خپل کور - میرمنی او اولاد ونوته شا کرم اوسری تیرشم .

د دې خبروله اورید ورس لکه د اجسی ایله اوس چی زه لگیدلی وی ، لسه غنې می راباخیده او هسی چی با دا - می سترگی می به خنګه راولی ولی اولاس می زما به لاس کی ونیو ، نوی له زړه - خنګه د وروستی شک د لري کولوله یاره راته وویل :

- رښتیا وای سلیمه ! ... قول دې ؟؟ او ما بیا هم به موسید وسره ورته وویل : - هو ښاپیری ... زه به ستا له پاره له هرڅه تیرشم ... هرڅه به وکرم ... خو تابه پری نه زدم چی لیوان دې - وخورې ... خپل گرد ژوند به دې له سره نهار کړم او خوچی ژوندي می لکه د لیمو په خیر به دې ساتم ... پس له دې چی له هغی سره می د تللو د وړعی ، نینې او بچای په باب تیکه وعده کینوده ، نو د هغی هم پوره زړه ولگیده او ښه پاپه شوه او هغه رخت می ایله دا راته خرگنده کړه چی ترویی د دې په غوښتنی نن شپه خپل کور هغوی ته ور بری ایښی او خپله هم خپل میره ته ورغلی ده ، او اوس چی داسی ده نوزه ستا اوستابه واک کی م ، اوله دې خبرې سره سم می نری اوله بشپړ وپکی لیجی او مړ وند ونه راخنګه راتا وکړل او داسی

می به غنجه کی تیڼګه کړم او په خوله یی خوله را ولگوله چی ما ویل له ډیره خونده کباب اولوبه شوم .

هغه شپه می تر ښاپیری داسی جان د ښاپیری د وصل په سمدرکی غوږه کس چی هلو ونوړی هیڅ شانی ارمان هم په زړه کی باته نشو او د جنت مزی می د دنیا پر سر ولیدي . خوله دې سره دا هم راته به پاپه شوه چی هغی به (نیتیا) هم له میره سره د هغوی پیس رخت لکه خنګه چی لانه وه ، جان د - هغه غوښتنواو لاس ته نه وسپارلی بلکه ښاپیری تر هغه کی شپې هم لا بکسره له ښاپیری سره می نری د وروسته دریمه وینو وپلورل ، بدې وینو ښاپیری د وینو لامل جاد وگره نکلا موندلی وه . بار خنګه چی د ترو وینو په نسبت زیات او پښین او غنی و . سپین و چی می هر شپه سر چی اوس می او تیر کولیس بخوانی شوم ، کات له دې لیده ، داسی راته ښکاره شو چی د وینو لامل هغه وای خپل دې د هغی سره غوږیدلی و چی د وینو نیس سیدان هغه به لوړ شوی لکه د وینو چی له هغی سره د تللو لکه د وینو چی خبر او وینو چی کولو وروسته هغه خنګه کړ او خپله هم د خپل دې غوښتنی وکړه ، پاپه د جان - چمتو کولو به خاطر کونه ولاړ او لاس خپلی میرمنی خنګه می غوښتل چی اوس د پاره سفر ته د تللو له پاره جان او نوری شیان به یوه بکس کی راته چمتو کړی . هغی ته می داسی بهانه کړې وه چی موز د خپلی موسی له خوا کوم بل ولایت ته د خه مودی له پاره شو .

شپه به ډیره ناراسی راباندې تیرسره شوه ، پکی خوب هم رانغی ، تر سببا پوری له یوې خوا د ښاپیری د سوزننده منی اند پښنو اوله بل بلوه له کور ، میرمنی او اولاد ونوخنګه د تل له پاره د جلاکید و فغونو پراساختی م ، خو هر څه چی و ، شپه تیره شوه .

سبا زړ زړ راپورته شوم او د ناری له کولو پس د دریشی باغوستو لگیا شوم . خود وې سترگی می د گاونډي د کور د روزی ته باته وې چی کله به خلاصیږی او ښاپیری به تری له کوره خنګه د وتلو له پاره ماته اشاره کوي . موز همداسی سره ویلی و . خو انتظار اوز د شو او - د روزه خلاصه نه شوه . میرمن می پوڅه شکته شوه او س چی هرڅه تیار دي اوسا رخته کینې م ، نوزه ولی نه شم ؟؟

په پای کی هم له یوه اوز ده انتظاره

دروسته د روزه خلاصه شوه او ښاپیری پکی به ډیری تر هیدلی ښی رانیکاره شوه . خو سم له دې چی فوښتل می ماته په اشارې څه روایی چی کتل می د یوې فتنې ، خورتو ښوونی خیری لرونکی سړی می خواته راغی ، ماشا ورواړه له خود سترگوله اړ خه می په کتلوسره ولیدل چی سړی ښاپیری له نرواوز و وینوله او په داسی زور سره می د کوتی پریخی و ژور وکوله چی ان د غور وید او آوازی زیات ترخوزه شو ، اوله دې سره می د روزه هم په ډیر شدت سره ووهله او پوری می کسره .

په زړه می سختی غوسی منگول ښخه کړه او بدې کی می واوړیدل چی سړی ښاپیری وهی . داسی جوړ د جینو ناروا اوږ او آوازی ښه اوریده ، اوس نو یوه شوم چی داسی می ضرور سړی هغی دې ، چی ښایې نن شپه ناخایی راغلی وي .

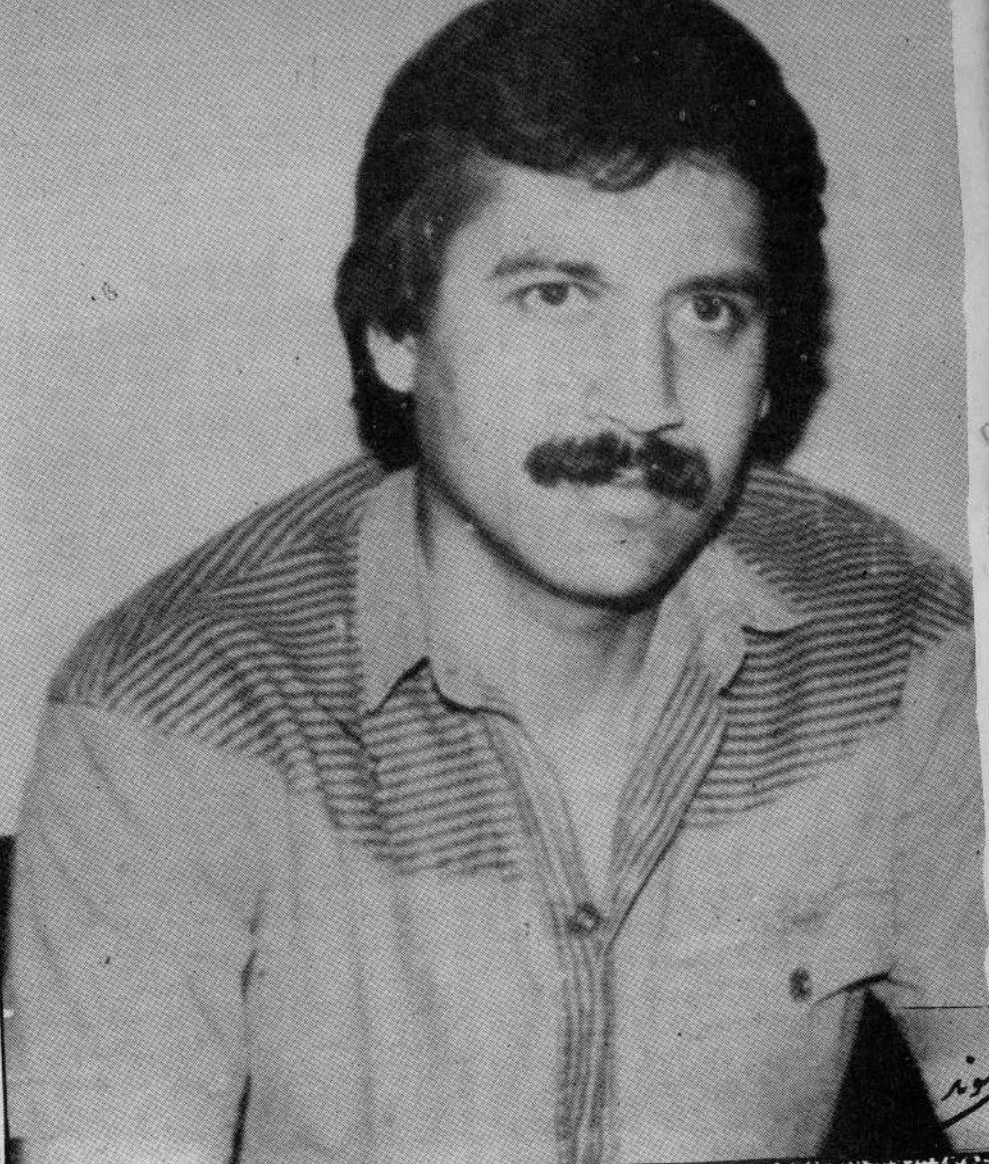
خولکه د اجی د سړی زړه د دې د روزه په تر لونه وې پاپه شوې . نوشیبه کړی می چی خنګه میخونه او د لری کسو لری راوړی او د روزه می داسی کلکه وینو وکړه چی هلو و بیا هیڅکله هم هغه خوک خلاصه نه کړی ، د دې ترخو وینو په لید لوسره داسی شوم لکه چا چی د وینو د نیاقومونه او کړ اوونه زما په کور کی راجولی وي . نوی د خپلی میرمنی او اولاد د اشتباه د لری کید و له پاره جان به جاروش ووايه او داسی می خپل تکلیف هغوی ته زیات ونیوه چی هلو و هغوی د اراسره ومنله چی سفر ته نسم تللی . خو په زړه می یو خدای خبرو هغه وینو می تر بیګا پوری هرڅه چی وکړل هیڅ داسی چاره می ونه موندله چی زه دې باید خه وکړم او په خه توګه دې ښاپیری وژوم . پخپلی دې ناتوانی سخت غوسه راغله . خو آیا ماخه کولسی شو ؟ آیا جان او خپله مینه می رسوا کړی وای ؟ بله می هیڅ لاره له صبر او انتظار ایستلو برته نه تر نظره کیده .

په سبا می نوکړی ته ولاړم ، خوله فرسی سره سم بیرته کور ته راغلم . که کور می یوه لاری ولاړه ده او دوه تنه سړی او خوما شومان تری د گاونډي کور ته گالی چلوی . لکه چی د ښاپیری د وې کور ته نوي کومه کبه راغلی وه او چی کله می له هغوی خنګه د دې کور د بخوانیواسید - ونکو پوښتنه وکړه . نو داسی راته وویل چی هغوی نن لاس بجی له دې بحایه کله وکړه او د اکوړی موز ته به غور واکړ . خودا هغوی ته نه وه معلومه چی د کور پاتی په ( ۹۱ ) مخ کی

صدای خوشداشتن نیست  
 نظریست که همه آسانها صاحب  
 آن نیستند. اما شناخت و ادای  
 درست و دقیق کلمات و بیان  
 خوب صفاتی اند که آسانها بعضا  
 تلاش و تجربه آن را کسب می کنند.  
 حرف های دایم با نیره راهی گوینده  
 خوب را در یوتیوبیون که با هم میخوانیم:

خواستید گوینده باشید و چی کنید؟  
 - خواستم گوینده باشم و کلام زیبا را زیبا تر  
 برسانم. باشد که به آن معراج برسیم.  
 جوینده یا بنده است.  
 چه پیش برداخت هایی برای یک  
 گوینده لازم میدانید، و خود باچی ها  
 وارد عمل شدید؟  
 - صدای زیبا، لحن فصیح باطنی-  
 دلنشین، آشنایی کامل با واژه ها و  
 بهره داشتن کافی از سواد، البته  
 نه در سطح خواندن و نوشتن. بل بالاتر  
 از آن و... در مورد خودم زیاد  
 نمیدانم اصلا تفاوت آن ها در مورد  
 خودشان، همیشه صادقانه نیست  
 خوشبینانه است. اگر بگویم با همه  
 باور میکنید؟  
 و اگر بگویند بلی، یک تعداد دلنشین  
 برای من.  
 به نظر شما دانستن موسیقی کلمات  
 برای یک گوینده بالفطره نیاز حتمی  
 است؟

اگر بخواهد خوشگو و خوش کلام  
 باشد، حتما اما در... ریاضت  
 واقعا هنرمند ارزنده و پس بها.  
 سوز، مطالب مورد خوانش، بانویست  
 صدای گوینده، بایست آشتی پذیر باشد.  
 شما چی گونه می اندیشید؟  
 - انگاش در این مورد نظر برود بوسر ان  
 پذیرا بگوشان را می برسید، زیبا  
 آشتی پذیر صدای گوینده با سوز  
 مطالب آشتی ر ضرورت است که بگوشان  
 و موسیقی ویژه و فضا دادن لازم به  
 برنامه پی.  
 برای گوینده شدن در راد یوتیوبیون  
 چه معیارهایی وجود دارد. شما  
 با آن جوراستید؟  
 - به نظر من معیارهایی که در راد پیو  
 وجود دارد خیلی دشوارتر است تا  
 لطفاً صفحه برگردانید



کفایت شعر با جاوید نیره و سفر ننگی کریم با آ... و یوتیوبیون

خاوند راهی و از غزل و غزلیه براد پیو-  
 تلویزیون نخستین کارها پیشرا سر-  
 ((باران)) آغاز کرد. به نظر من  
 جاوید راهی تا از زیر باران بدر آمد  
 راه خرد راهت است که آشتی انگیز  
 ((باز آمد آن روزگاری)) همه ای لیس  
 همه می باشد. به آرزوی آشتی بلند  
 راهی درین سفر همه و شنیده بی باوری  
 داشتیم که میخوانیم:

از کجا آغاز کردید؟  
 - سال ۱۳۶۰ آغاز کارهای هنری امیتوان  
 باشد. مدتی سال به همکاری فرهاد  
 دریا تبعه نظر الجنیر محمد صدیق تمام  
 اساس موسیقی را فرا گرفتم. سال ۱۳۶۳  
 وقتی ارکستر باران کارها پیشرا آغاز کرد  
 من عضو این ارکستر شدم. فکر میکنم در هر  
 گوینده همه حرفها در مورد آغاز کار باشد.  
 نخستین آهنگ تا کد ام اس، و آخرین  
 کد ام ای، طی تظلمات میان این دو شمار  
 کرده می توانم؟  
 - نخستین آهنگ (مع نما و نما)  
 از ساخته های فرهاد دریا و آخر  
 آهنگ به نام (باز آمد آن روزگاری) ساخته  
 (صبر) میباشد. به نظر من کار هر هنرمند  
 در آغاز ناپخته است. چه از نگاه آواز -  
 شعر، کمپوز و غیره جمعا اگر چه تاحدی  
 اعضای گروه هنری باران در تهیه و  
 انتخاب شعر و کمپوز می به خرج میدادند  
 اما یک نکته قابل ملاحظه مدتی شد  
 وسایل موسیقی و ضبط صحنه می باشد. که  
 این خود درجه گویندگی یک آهنگ تا  
 به سزا دارد. به نظر من در کار سایر  
 هنرمندان یک آواز خوان، آنچه دست او را به  
 موسیقی چیره می سازد، همانا تجربه  
 اندوختن است که هنرمند همه نظرهای  
 فراگرفته اش را در صحنه پیاده می سازد و -  
 طبیعتا که حرکت و وصل آواز را به  
 منزلت می برد به این رقم تفاوت هایی که  
 میان آهنگ نخستین و آخرین من که تا هنوز  
 سرود ام، می بینید. یکی از دلایل آن  
 در یافتن تجارب بیشتر در موسیقی می باشد.  
 چرا صرا (باران) کوتاه بود؟  
 - این سوالیست که همه جا با آن مواجه  
 است. نه تنها من بلکه تمام اعضای  
 گروه شاید به این حرف معتقد باشند که  
 هر گروه و یا گروه هنری بعد از یک مدتی  
 راه بیایی هنری از هم میاشد. چو  
 لطفاً صفحه برگردانید

# من از آن صدایانم، تو از آن صدایانم

## اما جاوید و نیره با هم راه می اند

گروپ های (بونی ام) - بیم فلاپ - -  
 دولی دو تن هالندی - چهار برادر - مد رن  
 تاکینگ و ۰۰۰ که از هم جدا شده و کارهای  
 شان به صورت تک تک و فردی پیش میروند  
 درین مورد دلایل گوناگون وجود دارد  
 معترازمه د روی کرکرها ، عدم شناخت  
 درست از هم دیگر ، وبالاخره بی تفاوتی  
 اعضا در مقابل کارگروهی و رقابت های  
 ناسالم است . آهسته آهسته گروپ را از هم پاشید  
 \* آهنگ های زیر (باران) تانراکسی  
 می ساخت :



۱ - زاوایل آهنگ های گروه را فرهاد دریا  
 تهیه و ترتیب می نمود . مثلا : من تنها  
 توتنها - باز دل میتد برای - ای داد و  
 بیداد - ره عمر با چشم تر میزند دل - باز  
 نگاه می بکن و شمار دیگر از ساخته های  
 فرهاد دریا است .

\* موسیقی شرق یا موسیقی غرب - که امیک  
 جوابگوی احساسات آن است ؟  
 - همینکه گفته اند موسیقی فدای روح است  
 حرفیست : جا . گاهی یک آهنگ فریب و  
 گاهی شرفی جوابگوی احساس بوده و روند  
 زنده گی طوریست که نمیشود به صورت  
 مشخصی گفت این یا آن . اما بیشتر از همه

موسیقی کلاسیک (شرقی) میهنم وهران  
 پارچه فزل - کلاسیک غربی که خوب  
 خوانده شود زیباست .

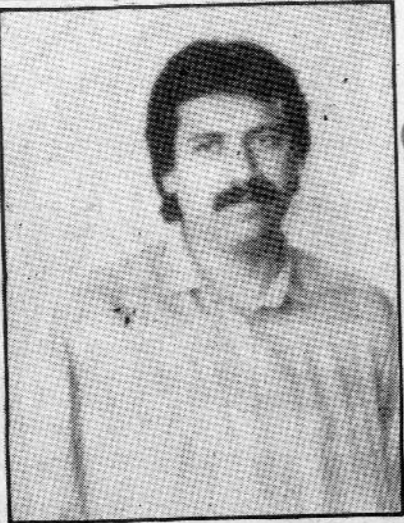
\* یکی از شیوه های تدوین منبضان  
 روانی معالجه ، بیماریه وسیله موسیقی  
 بوده است . اما امروز برای موسیقی بی  
 راسی شنوندان که درست برعکس آن تاثیر  
 می گذارد ، شماچی نظر دارید ؟

- میخواهد بگوید که شنونده حساس  
 شنوایی اثر را از دست میدهد راست  
 راست بعضی هنرمندان ما از بی تفاوتی  
 کار میگویند ، که نه تنها مداوای درد بیمار  
 نیست بل دردشان را افزونی میبخشد .  
 شخصا به این نظر که هنرمند یک نمیتواند  
 کم از کم در یکسال چند آهنگ خوب تهیه  
 و ترتیب کند راه علاج آنست که در یکسال  
 یک آهنگ خوب تهیه کند (از کسبه کم  
 کن و به کیفیت بیفزاید)

\* موسیقی جاز و موسیقی شرقی از لحاظ  
 ساختمان صوتی و ضرب ها و نیز از لحاظ  
 ارتباط و تناسب حروف و حرکات و مخارج  
 حروف و تلفظ آن با هم یکی نیستند . بنابر  
 آن برای هنرمند افغانی که می خواهد  
 ساز فریبی بنوازد و آهنگ های فریبی  
 بخواند و یا چیزی از مجموع این هر دو  
 شما چه چیزهایی را لازم میدانید ؟  
 - برای آنکه مردم زبان هنرمند را بداند

# جاوید راهی : بی تفاوتی اعضای مقابل کارگروهی و رقابت های ناسالم اعضا گروه باران را از هم پاشید نیرد راهی : ظرافت شعری جدیدت خبر جو در نمی آید

در این اواخر با تاسف در کشور عزیزمان  
 در عرصه موسیقی کلاسیک توجه  
 چندانی صورت نگرفته ، خود میدانید که  
 در سایر کشورها زمینه آموزش و فراگیری  
 موسیقی وسیع است و همگانی ، سالها قبل  
 کورس موسیقی کلاسیک توسط استادان -  
 مجرب هندی پیش برد می شد که بعد از ختم  
 دوره ماموریت شان در افغانستان دروازه  
 کورس هم بسته شد . صرف در این اواخر  
 برنامه موسیقی کلاسیک از طریق تلویزیون  
 هفته یکبار نشر میگردد که آنهم نظیر  
 به خواست و اصرار علاقمندان آن بوده .  
 به نظر من همین ها دلایل عمده بود .  
 پس باید در این راه کوشید برای حفظ  
 موسیقی کلاسیک شرقی تلاش به خرج داد .  
 از راه نشر رساله ها ، ایجاد کورسها و غیره  
 امکانات همچنان در مساهای رادیویی  
 مرحوم استاد سرآهنگ که بهترین رهنمود  
 برای راهبان موسیقی است باید به طور  
 منظم در برنامه بی گنجانبه شده از طریق  
 رادیو به نشر برسد .  
 \* بیوند شعرو موسیقی راچی گونه یافته اید  
 وجهت تداعی و آمیزش بهترین دو با هم  
 کدام نکته ها را برای خود قابل درنگ  
 می دانید ؟  
 - شعرو موسیقی لازم و ملزوم یک پیکرند .  
 و انتخاب شعر خوب برای آهنگ آنقدر  
 مهم و ضروریست که آپ برای تشنگان  
 حال خود بیساند پیش و بد اند ضرورت  
 شعر خوب را ، در یک آهنگ ، به نظر من  
 هنرمند در انتخاب شعر آهنگش آنقدر  
 کوشا باشد که با بخش سرودش شنونده  
 به تشویق نیفتد . شعری را برگزیند که

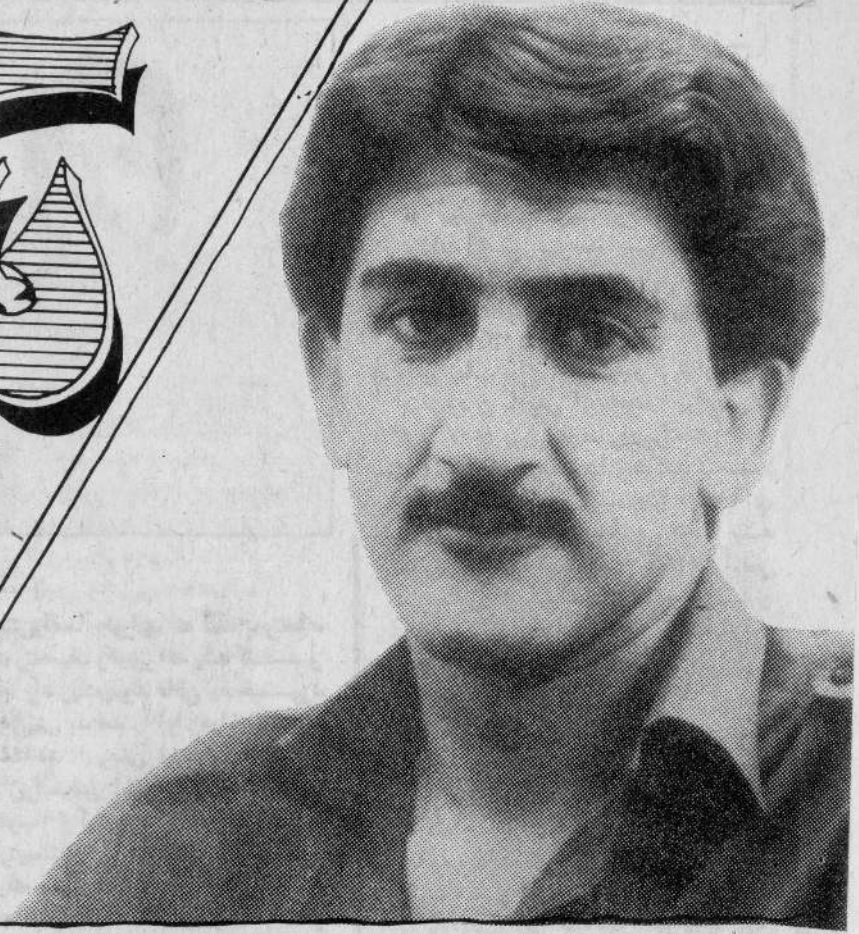


با احساس واقعا جورا بد نه آنکه در تضاد  
 باشد . در تصنیف و کمپوز اندیشه کسود  
 بعد همه رادریک بیوند عالی به خورد  
 شنونده هایش بدهد . آوازخوان باید  
 شعر را بشناسد . یعنی موسیقی شعرا  
 بداند . زیرا بعضی اشعار با وجود شکل و  
 مضمون خوب از کیفیت عالی موسیقی شعری  
 برخوردار نیستند . از همین جا است که  
 انتخاب یک چنین شعر برای آهنگ ثقلت  
 های ایجاد می کند ، که طبیعتا بر  
 روان کلی آهنگ تاثیر دارد .  
 \* شما یک پارچه آهنگ خوب را از کدام  
 زاویه انتخاب می کنید ؟  
 - زمانی میتوان یک آهنگ را عالی و خوب  
 بگویم که در آرای شعرو کمپوز خوب و هالی  
 بوده در جلوهی این دو شرط اساسی و -  
 لازمی رسایی آواز هنرمند است از نگاه ضبط  
 در دفتر آن شنونده را محتاج خاموشی  
 خواهد ساخت .  
 \* به کدام آوازخوانان ارادت و علاقه  
 دارید ؟  
 - آوازخوان خوب را همه هنردوستان  
 عزیز می دارند . ارادت من به طور  
 ویژه به هنر والای مرحوم استاد سرآهنگ ،  
 کوه بلند موسیقی و آواز وی میباشد و شنیدن  
 آواز احمد ولی لحظات خوشی را برام میسر  
 میسازد .  
 \* گفتنی یا گفتنی های دیگر . . . .  
 - تا مین صلح و آرامش در کشور بلا کشیده  
 ما افغانستان ، خشک شدن اشک  
 در چشم ها و شگفتن گل لبخند بر لبهای  
 عزیزان بزرگترین آرزوی من است .

بقیه از صفحه (۲۱) **نیو راهی**  
 تلویزیون ، گویند ، راد یو بایست چنا  
 صدای دلنشین داشته باشد که توجه  
 شنونده را به خود جلب کند و خود را  
 بشناساند . اما در تلویزیون تا آنجا که  
 می بینم چهره زیبا در قدم اول - بعد  
 و تا اندازه ای نیز صد او سواد و مهارت  
 کلام که به نظر من تنها روی فوتوژنیک  
 ( Photogenic ) بود ، نطای  
 نباید اتکا داشته .  
 \* وقتی زبان برای گفتن وجود دارد ،  
 حرف زدن بانی از وجود ، برای یک  
 گوینده ، تلویزیون جقدر ضروریست ؟  
 - نه آنقدر که با زیست ها و حرکات  
 مناسب خود ذهن گوینده را از فضای  
 متن و برنامه منحرف ساخته و خود را به  
 معروض نمایش قرار دهد . اما تا آنده ای  
 در بعضی از متن ها مثلا موقع خواندن  
 یک شعر خوب حالت نگاه ، آهسته در  
 صورتیکه مسخره نباشد خیل  
 بر بندیش شعری افزایش  
 \* به نظر شما ، هر گوینده ، یکله تورا است ؟  
 - هرگز ، به هیچوجه ، کاش میشد ، همه  
 ایلا میدانیم که صدای هر گوینده  
 صرف توانایی آنرا دارد که بخشی ویژه  
 مناسب با صدای خود را اجرا کند هیچ  
 گوینده خبر خوان توانایی یکله کردن  
 را ندارد ، زیرا ظرافت شعر با جاد به  
 خبر جو در نمی آید .  
 \* پگان گوینده راد یو و تلویزیون شعرو سایر  
 انرژیده های ادبی را آنگونه بی تفاوت  
 و بی آهنگ میخوانند که گاهی انرژینده  
 اثر فکری کتد : کاش این اثر را ایجاد  
 نکرد ، بودم ، فکرم کم در اثر کتد  
 فکری میان یکله تورا سخن گوئی مادی  
 هیچ تفاوتی را نمی شناسد .  
 چی گونه می اندیشید ؟  
 - چی کنم وقتی شما روزنامه ها همه  
 را تشویق میکنید وانی را که بی آهنگ و  
 بی تفاوت میخواند بی جهت ستایش  
 می کنید گله شما نا بجا است .  
 شما در مصاحبه ها پتان هم لعل را به  
 دست می آورید و هم دل پاروایی رنجانید  
 \* آیا میتوان بگوید که کی ؟ اگر  
 گفتید آخرین تان .  
 - اینکه شما هنوز نشناخته اید ، یکبار  
 دیگر از شما من طلب به برنامه های ادبی  
 ( اگر اشاره نزد یک کرده باشم میگویم :  
 به برنامه های ادبی روزهای پنجشنبه  
 و جمعه ) راد یو گوش دهید .



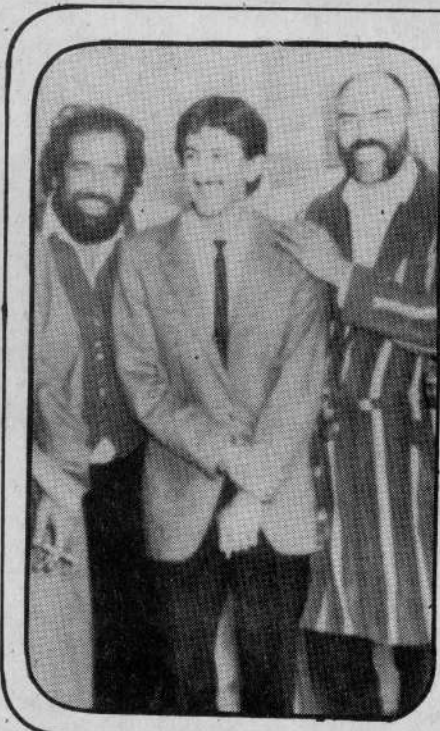
مواجهه از مورچه



در سال ۵۷ خواستم یک گروه ۵۷ نفری را نیز ایجاد نمایم. در پوهنتون، موسسات و کتابت نمایشهای را اجرا میکردم. سپس فشارهای سیاسی بالای ما زیاد شد خود من نیز زندانی شدم یک عده همکاران ما زندانی شدند و یک عده دیگر فرار کردند. بعد ازها شدن از زندان حق کار از من سلب شد، مدت یک سال نتوانستم کار کنم. در جریان سال ۵۸ با همکاری یک گروه ۱۲ نفری که متشکل از جوانان مثل رها پو تلویزیون بود توانستیم نمایشهای خویش را عرضه کنیم. در سال ۵۹ که برای بار اول دیار تفت هنرهای زیبا در پوهنتون کابل ایجاد شد. ما در آنجا جذب شدیم، در مدت کوتاهی نمایش (مقصر اصلی کیست؟) را ادیت و نگارش کردم که به اساس همین نمایش به من بورس تحصیلی داده شد و از طریق اتحادیه هنرمندان عازم چکوسلواکیا گردیدم. در جریان ۶ سال تحصیل تجربه های نوبه شناخت تئاتر در یک جامعه

من چند سال پیش به چکوسلواکیا رفتم پس از ۶ سال تحصیل اساسی در بخش کارگردانی، در امپورتوری و سینو-گرافی دوباره به کشور برگشتم. در گذشته ها نیز کارهای کوچکی داشتم - از سال ۵۶ زمانیکه شاگرد لیسه استقلال بودم. کار نمایش و نمایش بازی را بسیار نخست آتماز کردم. اول تئاتر شروع کردم. از تئاتر کوچک و نفری، سه نفری بعد داخل تروپ خود لیسه شدم. در سال ۵۷ مسولیت همین تروپ به من سپرده شد. تحت نظریک کارگردان - فرانسه بی در لیسه استقلال کار میکردم سپس پروتوکول ها با فرانسه قطع شد و یک تعداد (معلمین دوباره به کشور خود برگشتند. در همین سال بار اول من بیسهای خود را به نمایش گذاشتم اولین نمایش من که بیشتر به نام قرضه اربود آنرا به نام پیش (۵ هم) نوشته و کارگردانی کردم. تا سال ۵۹ (۷) بیس کلان را که همه از ساخته های خود بود به نمایش گذاشتم.

کار هنرمند ارزنده کی اوجد انیست برای اوتیاتر نه از جای وزانی آغاز میشود و نه به جای رعایت تمام مسی شود. مهم (اسدوزی) از شمار چنین هنرمندان است. زیرا وقتی او را حد از سن میبینی به خوبی درمییابی که هنر او بازنده کی او به حرکت او صحبت او عجبین گردیده است. اما مهم (اسدوزی) کجا بود! از کجا آمد و چی گفته یکی و یک بار به شهرت رسید. با انبوهی از پرسشهاییدایش کردم اما باد شواری. چندین روز سرگردان بودم. تا سرانجام او را پایتخت در صحبت کردن خیلی شتاب داشت و من با مشکل از گفته های او یاد داشت بر میخداشتم.



# تئاتر و فرهنگ

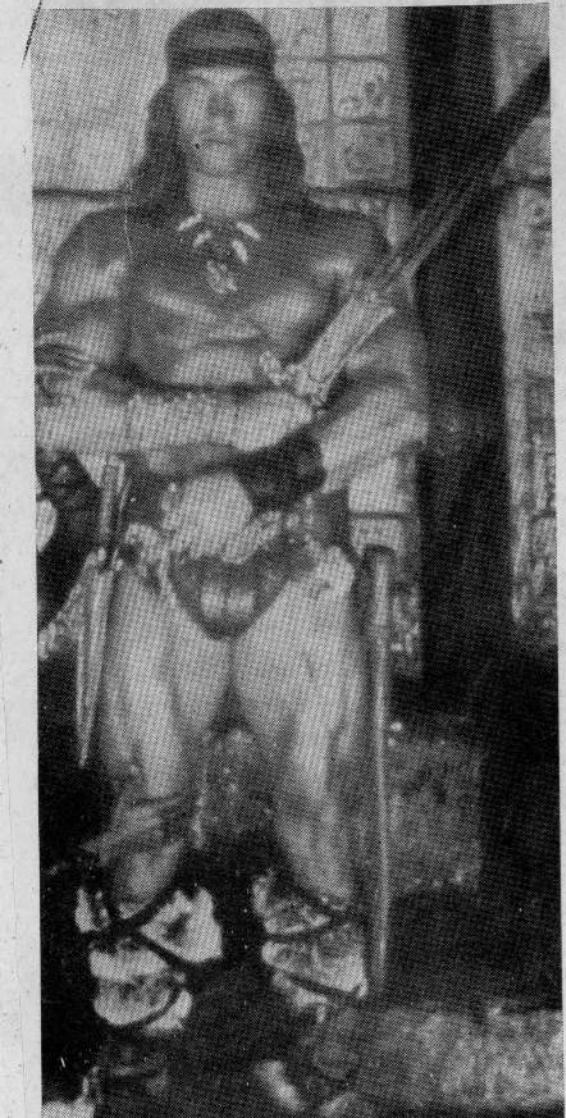
بیشترفته بی با فرهنگ عالی چشم و گوش  
مرا متوجه این ساخت که بتوانم در -  
نهایت مشکل محیطی چیزی را در خود  
بگجانم تا در وقت برگشتم به شکل متناوب  
بمانم . . .

همینکه برگشتم ، سریاز شدم و در چوکات  
محدود نظامی توانستم که تربیه یک  
عده جوانان را به دست بگیرم . در سال  
۶۷ توانستم بدون هیچگونه پشتیبانی  
اقتصادی و تخنیک سیمینارهای تئاتری  
را در بین جوانان برگزار کنم . . . ما  
موفق شدیم برای بار اول کار تئاتر سازمان  
جوانان و تئاتر امنیت دولتی را و همچنان  
بعضی ارگان های دیگر تئاتری را به خود  
مربوط بمانیم . سیمینار مدت ۶ ماه  
دوام کرد دروس اولیه تئاتری را به شکل  
عملی و نظری تدریس میکردیم حتی صدیق  
برمک و استاد ناهید که خود آموزگار  
فن اکثوری بود ما را همکاری کردند .  
اما با تا سف باید گفت که نسبت مشکلات  
اقتصادی و تخنیک سیمینارها از بین رفت  
ولی کار عملی جریان داشت و نگذاشتیم  
که وحدت جوانان از هم بگسلند . بعد  
بار اول در سطح کشور تئاتر ایستاد راکشود -  
دیم که شامل ۱۲ پارچه نمایش بود -  
سپس آن را پارچه کردند به گونه  
گشایش یک تئاتر نه بل به گونه شب  
طنز تلویزیونی به دست نشر سپرده شد .  
جریان کار ما ادامه پیدا کرد مواد درسی  
زیاد در دسترس داشتیم و به خاطر این  
که هرچه زودتر این پروگرام درسی نتیجه  
بدهد و هم شاگردان با شیوه های -  
مختلف تئاتری و مکاتب گوناگون بازیگری و  
دیگر اعضای تئاتر آشنا بشوند ما توانستیم  
در یک وقت کم همه مطالب را به شاگردان  
تفهیم نماییم . طور مثال در ماه جوزای ۶۸  
یک نمایش حماسی موزیکال را به نام  
مرداب ها افتتاح کردیم .

بار اول با مسایل تخنیک طوری مشال  
شمشیر بازی - رقص و نوع استفاده از رقص  
موسیقی در کلیم ، آشنا شوند .  
مرداب ها پنج دور گونه گون تاریخی  
را نشان میدهند . ماسمبول های مختلف  
را جدا ساختیم بخش اول فرعون را نشان  
میدهد و خود ماهیت زنده گی را ، و از  
اینجا حرکتی کردیم این دوران را ما از  
نگاه کار نظامی شکیستاندیم و آمدیم  
به سوی جهان فاشیسم که آهسته آهسته  
موضوع نزد یک میشود به واقعیت های -  
امروزی . و بخش سوم صحبت میکند از -  
قدرت تسلیحاتی ملی بیشترفته و تا تهر  
شوم آن بالای کشورهای عقب مانده .  
قطعه چارم منظومه بیست از تراژدی -  
امراض جنگی که در اینجا مساله  
اعتماد و معناد بودن نقد و بررسی شده  
بود و قسمت بنجم که یک منظومه بود با  
استفاده از نوع رقص تابو و امازون که  
همین نتیجه جنگ امروزی را بررسی  
بقیه در صفحه (۹۶)

✦ بخشید شمداریکی از صاحبیه  
های تلویزیونی خود گفتید که اولی -  
نمایش حماسی موزیکال - یعنی که قبلا  
چنین چیزی نداشتیم . تئاتری بود که  
اکتور آشنا میشد با ملودرام بازی آشنا  
میشد با شکل کاملا نوسینوگرافی و خط -  
اندازی های تازه از نوع سایه .  
✦ نوع سایه یعنی چی ؟  
- تئاترهای استند که فوق العاده  
در اروپا ارزش دارند . دیکور به شکل  
برده ها بیست که سایه را بازتاب میدهند  
پرسوناژها به شکل سایه ها اشکار میشوند  
همچنان اکتور در جریان این نمایش  
مجبوراً و تحمیلآ باید به خود همین نروش  
فن اکثوری را به وجود می آورد تا جوانان





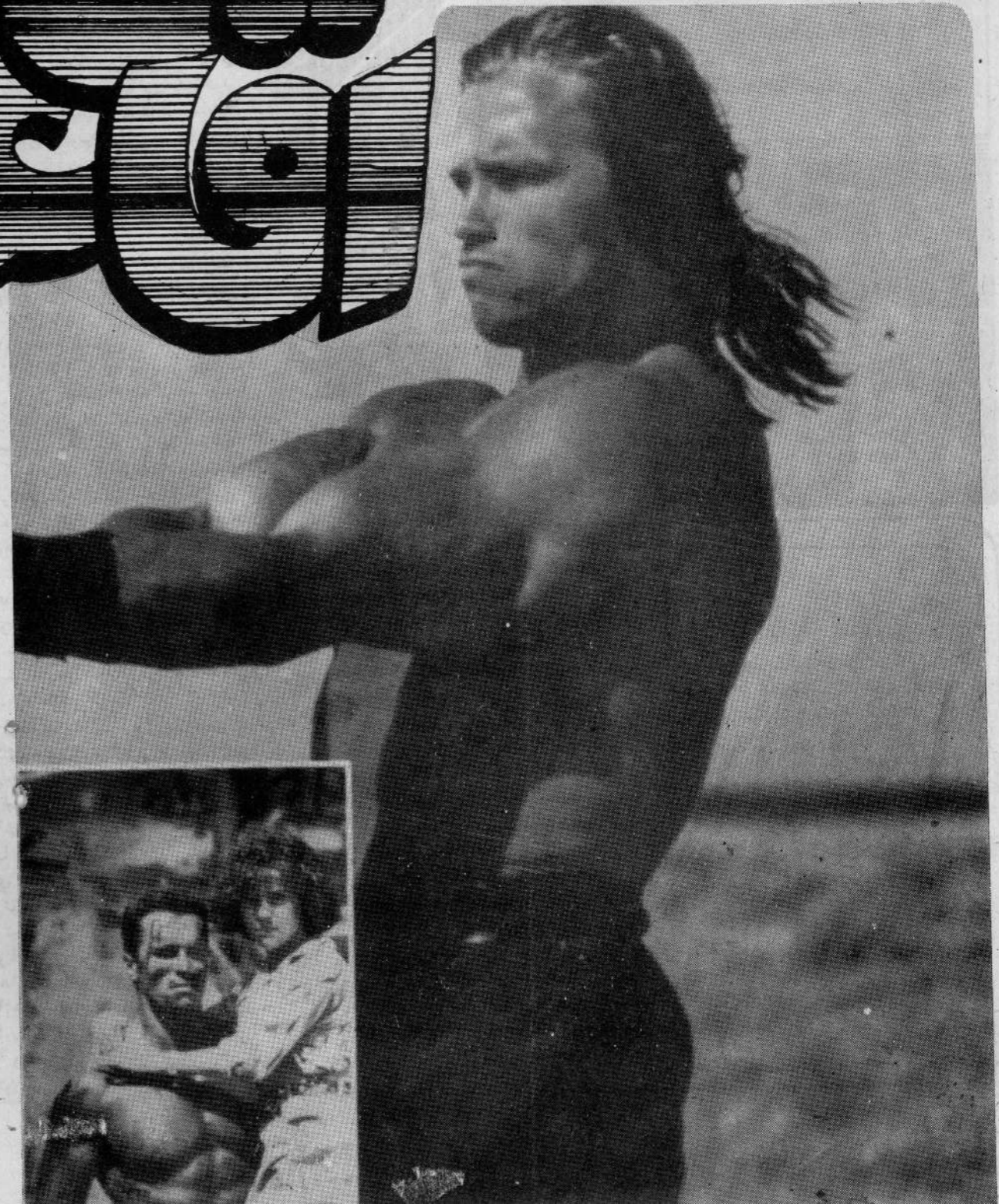
# شاهروز

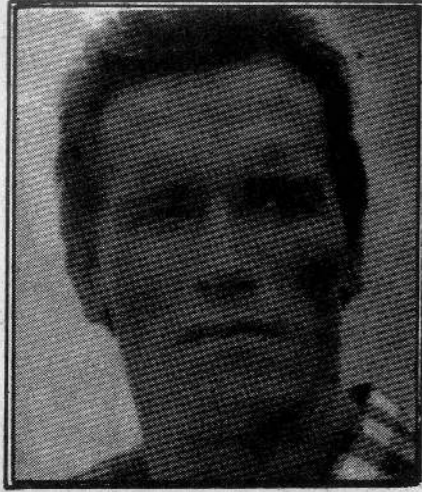
هانس " در سطح گرانترین اکتور رای است. از تولد بدون شک هکس از بزرگترین و قطورترین بازیگران هالیوود و جهان را دارد و چنانچه ۶۰۰ - سانتی Biceps بی سپس در مقایسه ۵۵ سانتی از ستلون و ۱۹۸ پسر و ۱۱۵ کیلو گرام در مقابل ۸۲ - پسر و ۱۰۰ کیلو گرام ستلون ۱۰۰ - اما در زنده کی تفاوت - عده ای و قول سینمای ما نبود درین است که از تولد به کک اندام زیبا و عضلا - تهر به سینما راه یافته است اما ستلون بعد از ورود به سینما به صورت مشخص به صورت پرورش اندام پرداخته است - شاهروز بدون شک نخستین هنر پیشه درجه یک جهان است که از دنیای سینما به سینما را آورده است با وجودیکه تهر به سینما پیش از او آمده است - لیندا لوتزیا - پوگنسر ستیان فراده و کلاویه باز معروف جنگ تونس قبل از او به سینما آمده لطفا ورق برگردانید

در جولای ۱۹۴۷ در سن یک سال پس از " ستلون ستلون " فارسی اتی در یک دهکده کوچک کنتار دامان کره ها قرار داشت زاده شده است و پدرش افسر پولیس بوده او مانند ستلون طفولیت پر از بازیگرمی را گذرانده است - شهرت و شهرت او در جهان سینما به خاطر - هیو ویلر مورد علاقه اش " پوزش اندام " بادی بهله پنگه " کسه او را محبوب عام و خاص ساخته است میانه که اسپریت یکی از موفقیترین و گرانترین هنر پیشه گان سینما و پرورش نموده است - شاهروز از هر لحاظ مبلغ سه میلیون دالر دریافت می دارد که طبعا فاصله زیادی با ستلون ستلون که صرف از فیلم " بازوهای آهنین " ۱۲ میلیون دلار دریاست نموده است دارد اما با سایر هنرندان معروف چون " ون فورد " - " استیو " - " لوتزیا " - " پوگنسر " -

# لرزه

# شاهروز





در تمام و به نوبت روی آوردم و در اصل در يك جهان دیگر روی آوردم و به ویژه علاقه مند جمع آوری کلکسیون ها شدم.

کونی : تولد يك اسطوره . کونی در حقیقت يك قهرمان افسانه ای روحیه است که در سالهای ۱۹۳۰ توسط "هاوارد" نویسنده امریکایی آفریده شده است و شوارزنگر هر روزی به الطلی سینما پیش را در دو قسمت فیلم کونی در دهه هفتاد به دست آورد اولی کونی وحشی و دومی "کونی هراتر" با تماشای من در فیلم "ارتولد باهکوه" یکی از کارگردانان قسم تهیه فیلم کونی را گرفت که مدت يك سال برای آماده کی به تمرین پرداختم و روزانه تمرینات مشخص پرورش عضلات را دنبال میکردم . همچنان تمرینات با همسر را تحت نظر "کیوش یا ماساکی" که در فیلم فرمانده نظامیان است پیش میبرد . زمانیکه بالای صحنه برای نمایش حاضر شدم خود را از هر جهت آماده مینداشتم .

هر روزی فیلم اول کونی ضرورت تهیه فیلم دوم را ایجاب کرد که قهرمان اصلی همانا "کونی" قهرمان افسانه ای که دوازده هزار سال پیش از عصر ما زندگی می کرد و با جماعت و دلیری می جنگید است قهرمانی که در مقابل مارمظیم ۲ متری و فسیح عظیم بقیه در صفحه ۸

با ورود در جهان سینما خواسته تا برای همیشه به دور مسابقات قهرمانی پرورش اندام که تا آنوقت در حدود ده بار مقام های جهانی آن را کسب نموده بود خط بکشد و برای بار آخر در يك فلم که از جریانه مسابقات بزرگان "پرورش اندام" امریکا به اسم ارتولد بود اشتراك نمود و با هر روزی بر همه آخرین عنوانهای را نیز کسب کرد . و در عمل با پرورش مورد علاقه اش هرگز وداع نگفت و راه سالو نهایی تمرین را بر خود نیست . ارتولد نه تنها به پرورش اندام علاقه ای اکتفا نکرده و پیل به تاه لوف کسب چو : "ارتولد" و پرورش اندام "ارتولد" و پرورش اندام برای مردم و "ارتولد" و تناسیب اندام برای زنان " و ۰۰۰ دست یازده است که از پرورش ترین کتابهای امریکا شمرده میشود و افزون بر دایر نمود

## سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

کفرانس ها ، تفسیر مسابقات ورزشی راه اندازی نمایشات و پروگرام های تمریناتی در زندانها و برای اطفال محبوب نیز اقدام نموده است .

وقتی به ورزش روی آوردم هدف رسیدن به قهرمانی مطلق جهان در این رشته بود ، مگر پرورش اندام آخرین امید نبود . پیل وسيله می بود برای دست یازیدن به آرزو های چو :

سینما ، پول ، و مسابقات محلی و موفق در اجتماع . و این دقیقاً متناسب بود برای من یادداشت لباس های سفید و زیبا موتور شیک و ابارتار مجللو ۰۰۰ زمانیکه به مسابقات را وداع گفتم من هنر پیشگی را در پیش

توتونگ " و " هرکول در زومبارک " در ۱۹۲۰ و بعد در فلم " شخصی " از ساخته های " روبرت التیان " هنر نمای نمود . مگر حقیقتاً آغاز او در ۱۹۲۵ با نقش آفرینی در فلسی از ساخته های (بوب دلسو) کارگردان جوان سینما بود که از جریانه تمرینات و مسابقات پرورش اندام تهیه میشد و در این فلم ارتولد طبعاً خود را راحت تر احساس میکرد و زهر خود را در قالب خود میافت و قهرمان فلم هم او بود زیرا اوسایر جوانان را که ضمیمه ترازا بودند و از جمله " ستلین " نوس پای جهان پرورش اندام را نیز حذف میکند این فلم " طاقه و توانایی " نام دارد ارتولد در این فلم لقب بهترین هنر پیشه تازه کار را از جانب مطبوعات کسب میکند :

" نقش آفرینی در فلم ها برایم دیگر کوش بزرگی را همراه داشتم زیرا در جریان مسابقات " پرورش اندام (باید همه احساسات را مخفی داشت و تسلیم خاص را رعایت کرد آنجا صرف باید اندام و عضلات را به نمایش گذاشت و سپس من با چنین محطی خود گرفته ام اما در سینما برعکس باید بر علاوه نمایش اندام احساسات را بر انگیزت و بر خلاف پرورش اندام يك ورزش انفرادی است در سینما باید به دیگران نیز مرتبط بود . و به آنها نیز اندیشه و در آن جا تسلیم و اندام همه چیز نیست "

بود . من مجبوراً مدت دو ساعت با پای به خانه بر میگشتم . در ۱۹۰۰ ساله کی زمانیکه عسکر بودم برای مسابقات قهرمانی جوانان اروپا در "شتوتگارت" شدم . در برگشت مرا زندانی کردند ، اما وقتی دانستند که من عنوان " آقای عضلات اروپا " را در میان جوانان کسب نموده ام مرا رها کردند و از همان روز دانستم که آن طوری که من میخواستم ورزش شکار حرفه ای شدم .

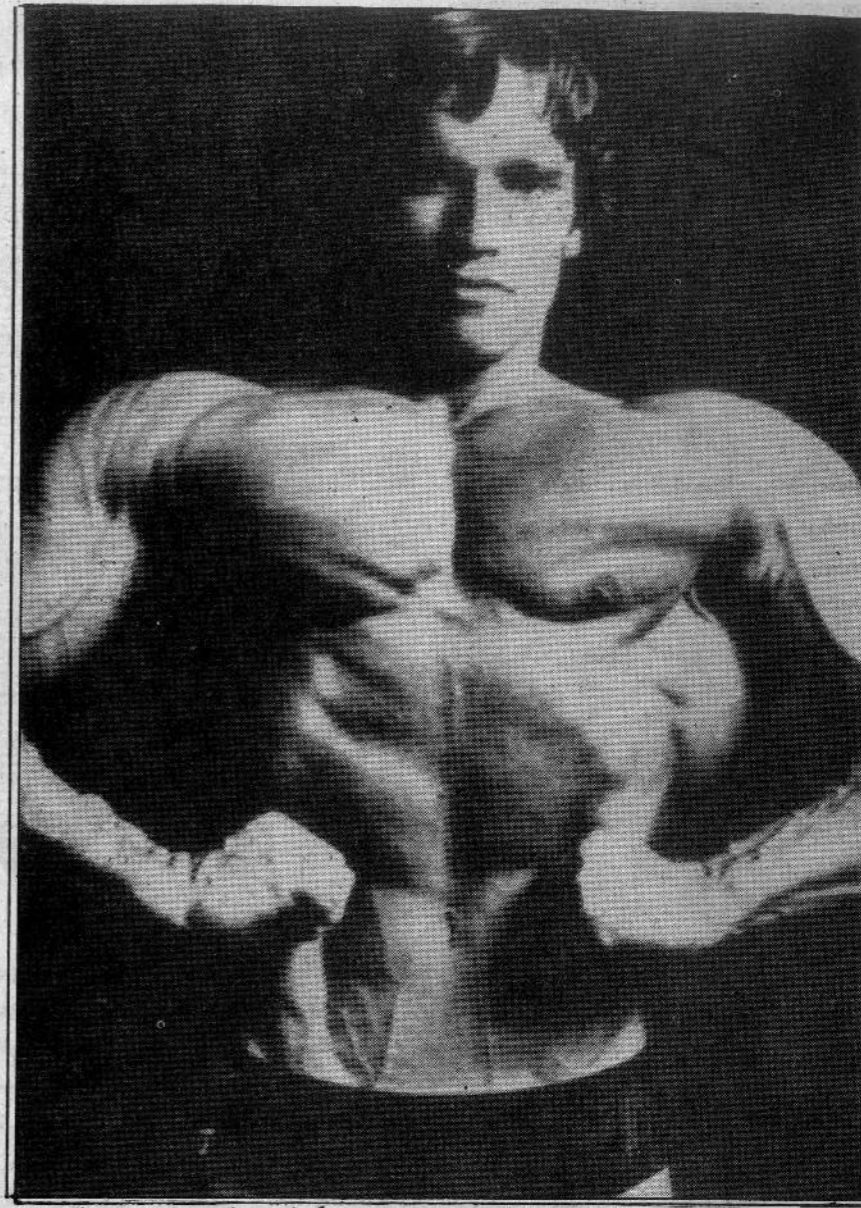
بعد از آن برای ارتولد حرف مقام " آقای جهان " قابل دید بود پس و يك سال پس از پرورش اروپا بعضی کامپای اش را ضمن و استوار جانب عنوان قهرمانی جهان برداشت و نخستین پرورش پیش را به دست آورد . سپس با پشت سر گذاشتن هفت مبارزه دیگر عنوان قهرمان المپیک را کسب و فتح کرد . و آن وقت به خواب -

## سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراك نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

" من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."

در آغاز در فلم " ارتولد -



و هرگز از مشقات تمرین نمی تالیدم به خود هراس را راه نمیدادم و برای تحریک هرچه بیشتر خود دیوارهای اتاق خود را با عکس های " بسادی - بلهدینگ " زیبای اندام ، به ویژه رکلام ها و عکس های چاپ شده - مجلات از ورزشکاران این رشته ورزشی از این بسته بودم و امریکا را در خوا - ب های من پروریدم . و سپس نه به صفت يك مهاجر فقیر در کله قورنسا ، من میخواستم سلطان عضلات همه دوران ها باشم و به این منظور همه روزه پس از پایان یافتن دروس در مکتب برای تمرینات به شهر مرفس و شب وقت برگشت چون ناوقت می

اند اما او با شکوهتر از آنان است . در دوران نو جهانی زمانیکه چارلز برانسون و کلیس ایستوود دو ستاره خوابهایش بودند طور تصادفی خود را در سالون " پرورش اندام " محله شان یافتند . این محلی بود که افزون بر پرورش اندام و مبارزه با خود چانس تحقق خوابهایش نیز مقرر بود : " هنوز ۱۵ سال داشتم که به مبارزه با خود و زنده کی پرداختم . به این سبب به ورزش پرورش اندام روی آوردم و به سکوی افتخار " آقای جهان " می اندیشیدم و این خواب و آرزو به من نیروی پیشروی میداد



ترجمه صفيه رازانه

# پوسیدگی دندان

بقایای غذایی موجود است (مثلاً سطوح بین دو دندان، فرورفته‌گی‌های خطی و طبیعی دندان) یک قشر نازک پسوده مانند اندکی بوناک از ترکیب پروتئین‌های کوچک لعاب‌دهن و مواد غذایی به میان می‌آید که بستر نگهداشته و تغذیه میکروب‌ها در وسط قشر به شکل یک بلك مجتمع درآمده و اسیدهای ضعیف لاکتیک و تیزاب سرکه را به وجود می‌آورد که در نتیجه تاثير آن‌ها اول يك تغییر بسیار جزئی (فرورفته‌گی‌های جال مانند و خلاهای میکروسکوپیك اما پیشرونده) در سطح مینا شروع میشود. افراد بسیار حساس‌تر در رشت خفیف را توسط زبان خود احساس نموده میتوانند (و این مخاطب‌ترین وقت تماس گرفتن با ستوماتولوگ یادآور دندان است.) به زودی در خلاها و فرورفته‌گی‌ها مواد غذایی جا گرفته رنگ مینا زرد میشود و پس از ۲۸ ساعت به نوارهای مبدل میگردد (امادرمعتا-

- عدم مراعات حفظ الصحه دندانها  
- آماده‌گی و استعداد ساختمان دندان‌ها به معاب شدن : (ضعف مقاومت مینا که این خود ناشی از نقص ساختمان کیمیایی آن است؛ مثلاً اگر مقدار منرال‌ها به ویژه فلورآن کم باشد)

- نوع غذاهاي مصرفی : افراط در استفاده از مواد غذایی شیرین و چسبنده مانند مربا، چاکلیت‌های نرم، کیک، کله‌ج، اکثریت میوه‌های پخته و (ساجق) های بدون نمناع مخصوصاً باقی‌ماندن پارچه‌ها یا بقایای این مواد در فاصله بین دو دندان  
- موجودیت میکروب‌های اسید ساز رشته‌مانند

تشکل کاری یک پروسه بسیار طولانی و تدریجیست. اگر حداقل تا سه ساعت پس از صرف غذا دندان‌ها شسته و برس نشوند نخست در همان قسمتی از مینا که آن جا لعاب‌دهن و

از مجله «جهان طبابت» چاپ شهری شماره فوق العاده جنوری ۱۹۹۰

آخرین آمار انستیتوت مرکزی طب دندان اتحاد شوروی وانگلستان ثابت ساخت که از لحاظ کثرت وقوع پوسیده‌گی دندان با کاریس با هیچ بیماری قابل مقایسه نیست. کاریس یا (کرم خورده‌گی دندان) مرض مغرب‌کننده تام و یا قسمتی دندان است که در اثر آن تیلور قسمتهای تکلی و ساختمان‌های مغزوی دندان از بین میرود. اسباب و تکوین مرض: کاریس در اثر اشتراك شماری از اسباب و فکتورهای مساعد سازنده به وجود می‌آید از آن جمله:

# برای جلوگیری از پوسیدن دندان‌هایتان حداقل روزانه دو بار آن‌ها را بررسی نمایید.

- با مرض فک بالایی یا پانیاواساج مجاور را شامل شده به اوستیومیلیت و فلکتوم منجماد که ایجاد جراح حسی عاجل را منماید.

- ویا بروسه التهابی ظاهر آ رام شده مرکز مخفی زمین برای منته شده آینه به وجود می آید که ممکن زمانی فعال شده و امراض قلب، دماغ، استخوان و گردن‌ها را به وجود می آورد.

امروز ثابت شده است که تیزبهای رفیق جوف دهن و توکسین‌ها واسید های حاصله از میکروب‌های رقتی مانند بامالیکول‌های پروتینی موجود در ساقه، پاک مخلق کیمایی چند پیته دارای قوه بلند تخریب راتشکیل می‌دهد. مخلق یاد شده تیلور قسمی می‌تواند تخریب و منحل نموده و بویختن مواد آهکی آن سبب میشود.

### رقاب و پیشگیری:

- در رشتن دندان‌ها کوچکترین غلظه نشود. حد اقل روزانه دو بار (صبح پیش از ناشتا و شب قبل از استراحت) بررسی کردن دندان‌ها احتیاط مدینه بررسی کردن نباید گذشتن از چهار دقیقه باشد.

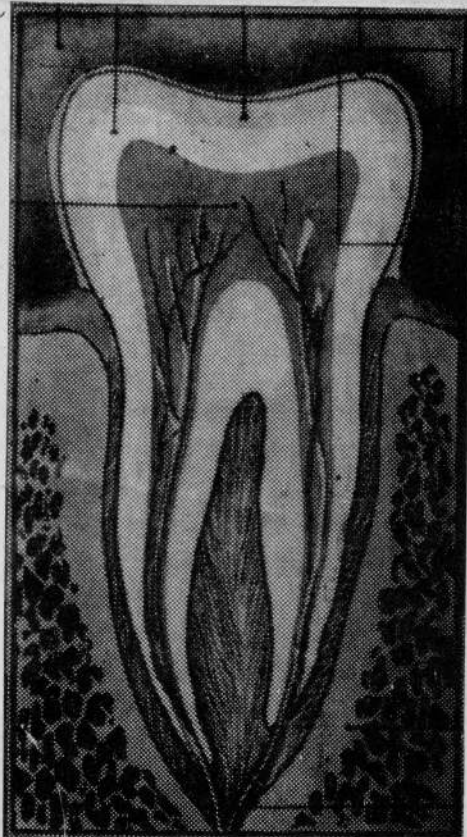
- کولی کردن دهن بعد از خوردن غذا هرچه زودتر با آب گرم.

- در صورت امکان، جویدن سبب برای حد اقل (۳-۵) دقیقه پس از غذا خوردن دایمی سببها خود به خود باعث پاک شدن دندان میشود.

- در بین دو وقت غذا چاکلیت یا شیرینی (مخصوصاً بدون چای و مایعات) صرف نشود.

- تطبیق تابلیت‌های فلور برای اطفال کمتر از سه ساله (زیرادرسه سال اول حیات مقدار فلوراید اطفال بسیار کم میباشد).

- استعمال کرم دندان‌های فلوراید دار برای یک هفته متواتر (چهار بار) پس هر دو ماه برای اطفال بالاتر از سه سال و گاه لان.



دین سگرت و اشخاصی که زیاد چای و قهوه و نوشابه‌های رنگه مینوشند می‌تواند رنگ سیاه را به خود بگیرد.

فرورفته‌گی‌ها با هم وصل شده و عمیق‌تر میشوند. با آن که تیزاب‌های سرکه و لاکتیک ضعیفند اما تماس د و امدارشان منزال‌های سطح مینارا از بین برده با تخریب قسمی آن سویی ماده اساسی و عمیق‌ترین دندان راه می‌کشاید. این مرحله د نشان‌دهنده مشخص ووضی دارد:

اول: دندان در برابر مخرشیاب کیمایی بسیار ضعیف و حساس میگردد. دم: سردی (چه در اثر تنفس هوای سرد، چه نوشیدن مایعات سرد) و شیرینی، شدیداً درد را به وجود می‌آورد.

اگر در این صفحه نزد ستوما تولوگ مراجعه نشود، مواد زهری واسید میکروب‌ها به داخل دندان نفوذ نموده حادثه و تخم (پولیپت حاد) را میسازد که وصف عده آن درد -

نیغانی و موجه موجه دندان است. در اوایل با سردی (تنفسی یا غذایی) زیاد میگردد. مگر پس از (۲۴-۳۶) ساعت دیگر دندان در برابر غذاها ی گرم به درد می‌آید (نه سردی) و این نشاندهنده پیشرفت حادثه التهاب -

بیست زیرا عصب دندان کاملاً برهنه شده از بین میرود. جوف از چرک ملسو گردیده و در اثر گرمی شریان‌های جوف متوسع میشوند در نتیجه نسج اطراف خود را تخریب میکند و تخریب سبب درد شدید میگردد. اگر مرض در این حالت توقف داده نشود، التهاب از دندان خارج شده، ساختمان‌های مجاور را در بر میگیرد و مرض نمیتواند چیزی را بجود. چون درد زجر آوری تخریب میشود (حتی تماس زبان درد -

ناک است) در ظرف کمتر از هشت ساعت درد به سمت گوش، چشم و شقیقه همان طرف انتشار نموده و با پیشرفت زیاد و خطر احتمالی را باری آورد:

# جوایز اسکار ۱۹۸۹



## بهترین فیلم سال

اینجاست که راننده ی سها هو سه با نان " هوک کالبرین " با بازی مورگان فرین " وارد ماجرا می شود . او ۶۰ سال سن دارد و شخصیتی محکم خود می جوید وی از همسرش طلاق گرفته و همسر کاری را با همسر و حوصله ای تمام انجام می دهد . مشخص است که در ابتدا دوستی بین راننده و بوه زن شکل نس گیرد و چرا که هر دو شخصیتی بی نیاز دیگری می بینند به بوه خانم " دیزی " معتقد است که " هوک کالبرین " با ورود به زندگی او جنبه ای از جنبه های مختلف زندگی مستقل گشته ای او را نفی کرده است اما به تدریج و با گذشت زمان و در حین اینکه تا شاگر طی ۲۰ سال تشریحاتی را در جامعه ی جنوب امریکا و بروز اتفاقاتی را در روابط سفید پوستان و سها هو ستان این مناطق نامی ظریفش شود . دوستی نزدیک و بیعی بر احد ترانس بین این دو کاراکتر به وجود می آید و دوستی که می تواند تا پایان عمر آنها به طول انجامد باید گفته که پس از تشاغی این فیلم که دادن نمره بقیه در صفحه (۹۲)

پیشه " ظاهر می شود که از خصوصیت هده اش استقلال طلبی و سرسختی بودن است او زنی مرفه و ساکن ایالات جنوبی امریکا است که اصرار دارد تمام کارهایش را شخصاً انجام دهد، و می گوید که به کمک هیچکس احتیاج ندارد . اما یک روز وقتی موترها کار در مدل سال ۱۹۴۸ خود را می راند تریوگر حراس خود را از دست می دهد و موتر را - اشتباهی به دیوار باغ همسایه می کوبد و خانم " دیزی " از این سانحه به هر طریق جان سالم بدر می برد اما پسر او که صاحب یک کارخانه است و - " پولی " نامیده می شود " با بازی - لئون ایگرهید " که نامزد اسکار نقش دوم مرد شده بود " به شدت نگران سلامتی مادرش در روزهای آینده می شود و میباید آنکه مادرش هنوز ادعای کند که کاملاً قادر است از عهده ی کارهای شخصی خود برآید و او بدون توجه به حرفهای مادر راننده ای شخصیتی برای وی استخدام می کند تا به همین ترتیب خطرات ناشی از رانندگی را از او دور کند .

فلم رانندگی برای خانم دیزی که بهترین فلم امریکایی سال ۱۹۸۹ - شناخته شد با کارگردانی " بروس برن - سفورد " فلما ساز اسکر الیایی ساکن امریکا و بازی " جسیکا تاندری " - " مورگان فرین " و " دان ایگرهید " در رول های اصلی سه طول یک ساعت و ۳۷ دقیقه ما، جرایمی چنین دارد :

فلمی نیمه دراماتیک و احساسی با طنز بردازی های ظریف و نگاه بنگاه که دوستی طولی الهامی را که به کند ی اما باثبات بین یک زن مسن سفید پوست و بوه و - یک راننده ی سها هو است طلاق گرفته از همسرش شکل می گیرد . به معنوی تشاغی می گذارد . یک منتقد در اروپا این فلم را " فلمی ملایم و گرم در باره ی مردمانی ملایم و خون گرم " توصیف کرده است . شیوه ی ساخت و پرده - خت فلم طرق قدیمی ساخت فلمهای - محبوب هالیوود را در از هان زنده می کند اما هر حال محاصل کاره زیبا - ست . توجه ی مادی که از سوی مجامع سینمایی خارجی مقیم امریکا نسبت به این فلم شد و در نتیجه ی آن سه جایزه گولدن گلوب و گوی زین به آن تعلق گرفت خبر از اعتباری می داد که گردانندگان جوایز اسکار نیز برای آن قائل می شدند .

خانم " جسیکا تاندری " در این فلم در رول " دیزی ورتان " زن ۲۲ ساله ای " ۹ سال کثرت از سن واقعی هنر -

" جمعه موسیقی " ساخته ی " کاستا - گاوراس " به شدت جلب نظر کرد . - صده ای نیز از " پانولین کالینز " که با بازی در فلم " شرلی والین تاینسن " رخسوده بود حمایت می کردند اما آکادمی علوم سینمای امریکا با رجوع به آرای اخذ شده از بیش از ۶۰۰۰ - ن عضو خود ه جا یزه رابه خانم " تاندری " اهدا کرد . اما برای بودن جایزه بهترین فلم سال ه نزدیک ترین رقابت را با فلم " رانندگی برای خانم دیزی " فلم " متولد روز چهارم جنوری " به کارگردانی " اولیور استون " داشت فلم اول نامزد ۹ جایزه اسکار شده بود که در نهایت ۴ عدد آنرا برود و فلم - " متولد روز چهارم جنوری " برای ۸ جایزه کاندیدا شده بود که فقط به یک جایزه دست یافت . این جایزه ه جایزه اسکار بهترین کارگردانی بود که نصیب " او - لیور استون " ۴۵ ساله شد . ناگفته نماند که جایزه " مز بور دومین جایزه ی اسکار بهترین کارگردانی است که در عرض چهار سال نصیب این فلما ساز برجسته می شود و از این بابت وی را همردیف با بزرگترین فلما سازان تاریخ قرار می دهد " استون " چهار سال پیش به خاطر ساختن فلم عالی " جوخه " نیز اسکار بهترین کارگردانی را از آن خود کرده بود .

صفحه ۱۹۲

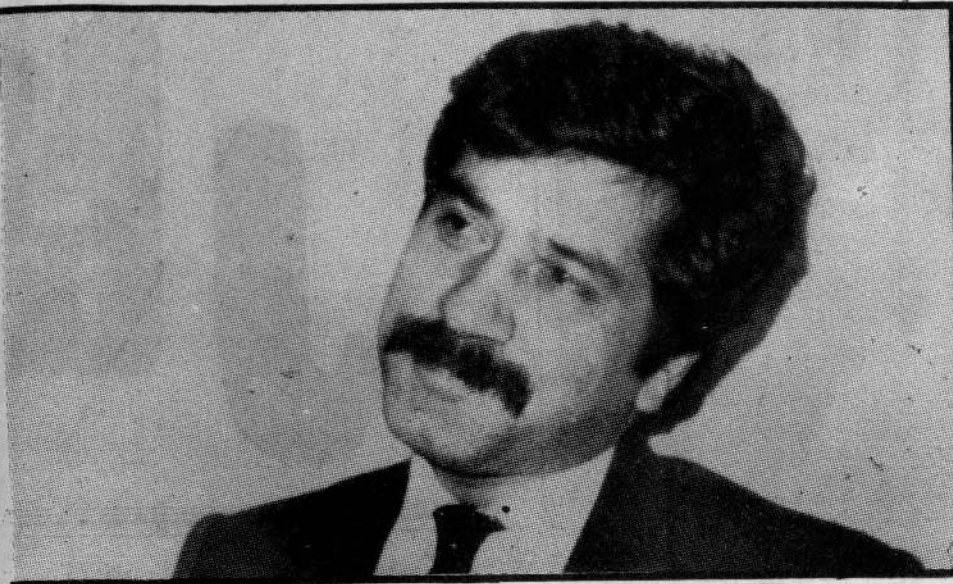
هنرپیشه زن سال را از سوی دو مجمع منتقدین نهورک و لس آنجلس نصیب او ساخته بود و دیگری " جسیکا لانگ " که با بازی در نقش یک وکیل زن در فلم " بهترین فلم : رانندگی برای خانم دیزی " بهترین کارگردان : " اولیور - استون " برای فلم " متولد روز چهارم جنوری " بهترین هنرپیشه مرد نقش اول : " دانی یل دی لوکس " برای فلم " پای چپ من " بهترین هنرپیشه زن نقش اول : " جسیکا تاندری " برای فلم " رانندگی - برای خانم دیزی " بهترین هنرپیشه مرد نقش دوم : " دنزل واشینگتن " برای فلم " افتخار " بهترین هنرپیشه زن نقش دوم : " بریندا اتریکر " برای فلم " پای چپ من " بهترین فلما نامه ی اوپوزیشنال : " تام هولین " برای فلم " جامعه ی شعرا ی مرده " بهترین فلما نامه اقتباس شده : " آلفرد اوری " برای فلم " رانندگی برای خانم دیزی " بهترین فلم خارجی " خیر امر - یگانی " : " سینما پارادیزو " از ایتالیا .

دوشنبه شب ۶ حمل جوایز اسکار سال ۱۹۸۹ سنمای امریکا و جهان در - تالار بزرگ هنری شهر لس آنجلس ه به برندگان اهدا کردید . این شخصیت و دومین دوره ی اهدای جوایز اسکار بود که عمدتاً و طبق سنت ه بزرگترین پاداش سینمایی جهان محسوب می - گردد . مراسم ۲۲۰ دقیقه ای منوطه از طریق شبکه های تلویزیونی بطور مستقیم برای ۴۰ کشور دنیا پخش شد . فلم " راننده گی برای خانم دیزی " یا به روایتی : گر داندن خانم دیزی ه اسکار بهترین - این فلم سال رابه خود اختصاص داد . این فلم که از ل بار در ماه دسامبر سال ۱۹۸۹ در سینما های امریکا و کانادا عرضه شد . هنگامی که خانم " تاندری " برای دریافت جایزه اش گام بر روی صحنه گذاشت . خطاب به حضار و تماشاگران تلویزیونی گفت :

" هرگز فکر نمی کردم روزی در چنین مرتبه ای قرار گیرم و برکار من چنین ارج و قرب نبیند . از شادی در پوست خود نمی گنجم ."

رقبای صده ی خانم " تاندری " - برای دریافت اسکار بهترین بازیگر زن نقش اول ه دو تن بودند : یکسی " میشل فایفر " که بازی درخشانش در فلم " پسران افسانه ای بیگم - در رول یک آواز خوان ه جوایز بهترین

«هراس از چی و از چی کسی؟»  
 - هراس از نقد و انتقاد.  
 «آیا گاهی فیلم‌های شما نقد شده‌اند؟»  
 - برای نخستین مرتبه فیلم هنری "به سوی لانه" که پس از اعلان رسمی حاله ملی تهیه کرده بودم از طرف برخی از سینماگران و منتقدین مانقد شد و هر چند که کسی با واکنش‌های آن را به رخ می‌کشیدند، من نهایت خشوش و راضی بودم، زیرا به نظر من نقد در سینما و دیگر کارهای هنری، پیکانه راه بهرین رفت از کاستی‌ها و کس‌هاست.  
 «شما در آغاز صحبت خویش گفتید که با داشتن علاقه و اندیشه بی‌پایه سینما آیدید و می‌خواستید کارهای شریک‌ها را به انجام برسانید در حالیکه گروهی می‌گویند در سینمای ما اصلاً حقیقتی وجود ندارد یعنی که کار شما به منظور بهبود فلسفای صورت نمی‌گردد؟»  
 - اندیشه و خودشان ایجاد گر است من با اطمینان گفته می‌توانم کسانی که در سینمای ما وجود دارند با درک رضا-لت خویش در قبال سینمای ما می‌اندیشند و این سینماگران ما بار سال‌هاست که دارند و با آرزوی نندی تلاش می‌نمایند تا یک سینمای پالستیک و واقعی را در کشور بسازند میان آورده و آن را هویت ببخشند.  
 «آیا واقعیت دارد که در سینمای ما بیشتر به واسطه وسیله اعتبار قابل می‌شوند و تا به اعتماد؟»  
 - نه به هیچ صورت واقعیت ندارد شما میدانید وقتی که فلاننامه نوشته می‌شود تپ و کرکترها در آن برجسته و تفریح می‌شود امکان ندارد آن تپ که در فلاننامه تشریح شده و آن را تفسیر داده و به کسی که عقده دارد و می‌گوید:  
 فلان کارگردان به من نقش ندهد نقش داده شود درین صورت من فکر میکنم باید از فلاننامه نویس دوباره خواسته شود تا تپ و یا کرکتر را دوباره تفسیر بدهد.

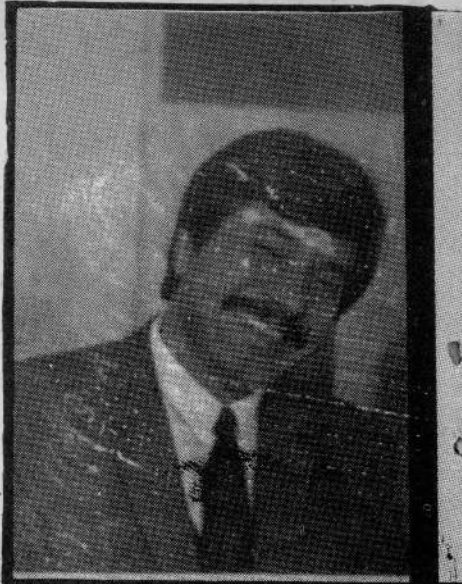


سینما روی آورده‌اند و چهره‌های تازه و با استعداد دیگری را نیز جذب کنند تا سینما انحصاری نباشد و شما خود - بدانید اگر در یک هفته سه فیلم نشر شود و در همه آن همان یک هنر پیشه باشد آیا برای تماشاگر دلیلگر نخواهد بود.  
 خوب اگر افزودن از این بگویم و فکر میکنم درست نخواهد بود و ولی یک چیزی را باید یاد آور شوم که بسیار بافلتنامه در

**هنرمند باید**

**هدیه فمته**

کشورهایی خارجی حتی از هنر پیشه‌های کشور های جهت بازی در فیلم دوست بعمل می‌آید و ولی درین جا همین که یک هنر پیشه نام کشید و بعد موقع است که در هر فیلم برایش نقش داده - شود و این را نباید اندک آهت تپ و کرکترش مطابق به همه فلاننامه‌ها می‌باشد یا نه و وقتی برایش نقش داده نشود و آن وقت خودتان میدانید که...  
 «محصولات سینمای ما از نظر فنی چه را که باید باشد؟»  
 - چون سینمای ما یک سینمای جوان و پالستیک است نه سینمای تجارشی و لذا با شناخت از جامعه فیلم‌ها تهیه می‌شود.  
 «ما فیلم‌های بسیار خوب داریم و ولی هر کدام آن‌ها چرا صرف یک بار تفسیر می‌شود آیا نمی‌شود که به جای فیلم‌های خارجی ساخته‌های کشور خود را بنویسیم؟»  
 - به پاسخ این پرسش‌تان باید بگویم

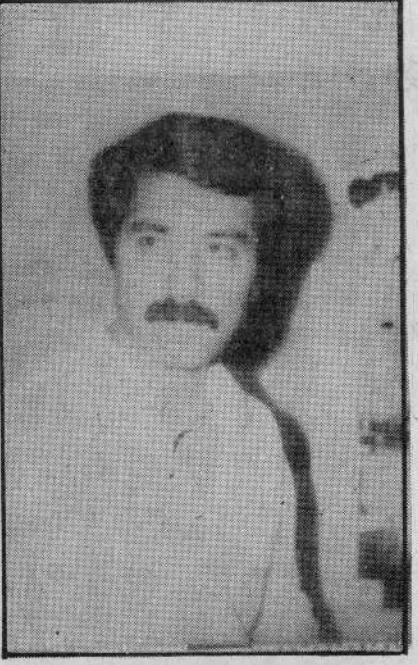
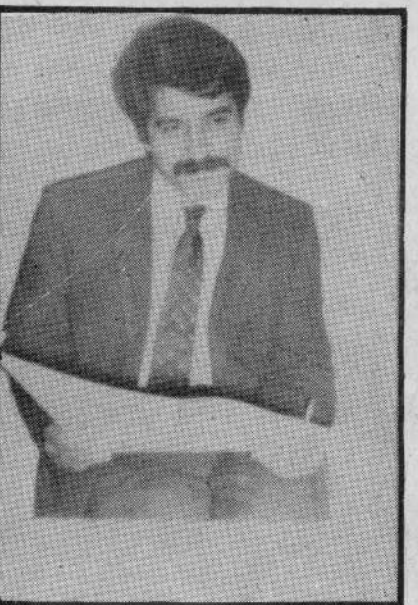


که چیز یکی دو فیلم داستانی و سینمایی و یکی دو فیلم تلویزیونی و دیگری هیچ فیلم ما دور نمانده‌است به این معنی که قلم مطابق او ضاع و احوال کشور و مطابق به پالیسی روز ساخته شده که اینک فیلم‌های خوب فلک‌گور یک و محلی وطن خوشا ما ساخته می‌شود و تفسیر بعد تا جای فیلم‌های بی‌فصل تجارشی، خارجی را می‌کنند ما تازه تصمیم گرفته‌ایم تا فیلم‌های آنها -

**هنرمند باید هدیه فمته**

هی - محیطی که برای پهننده ما پذیرنده باشد بسیار.  
 «فیلم‌های ما چرا نقش‌شوند؟»  
 - آن روزها آمدن نیست و انسان هیچگاهی به کلی موفق نخواهد بود.  
 «آیا فیلم‌هایتان را کاندید جایزه نیز ساخته‌اید؟»  
 - بله فیلم‌های یولداش و فریه و صبح - سپید و پیکانه نیزند و به سوی لانه جایزه گرفته‌اند.  
 «آیا گاهی خودتان نیز در فیلم نقش

بازی کرده‌اید؟»  
 - بله در فیلم "بهار می‌شود" نقش داشتم.  
 - برای یک سینما گره هنگام فیلمبرداری چه خطراتی می‌تواند اتفاق بیفتد؟  
 - زنده‌گی یک سینماگر همه اش - طره است. برایتان قصه کنم که یک وقتی به تاشکند دعوت بودیم. اصلاً تفسیر نمی‌کردیم و ولی من در آن جا تقاضا کردم تا کمره بی در اختیارم بگذارند که از زندگی اطفال افغانی که در آن جا - درس می‌خوانند - فیلم برداری کنم. کمره را به اختیارم گذاشتند در آن جا فیلم برداری کردم و سپس به دو هفته آمدیم در آن جا نیز فیلم برداری کردم و در ضمن یک فیلم‌بردار مسجوب نیز در آن جا



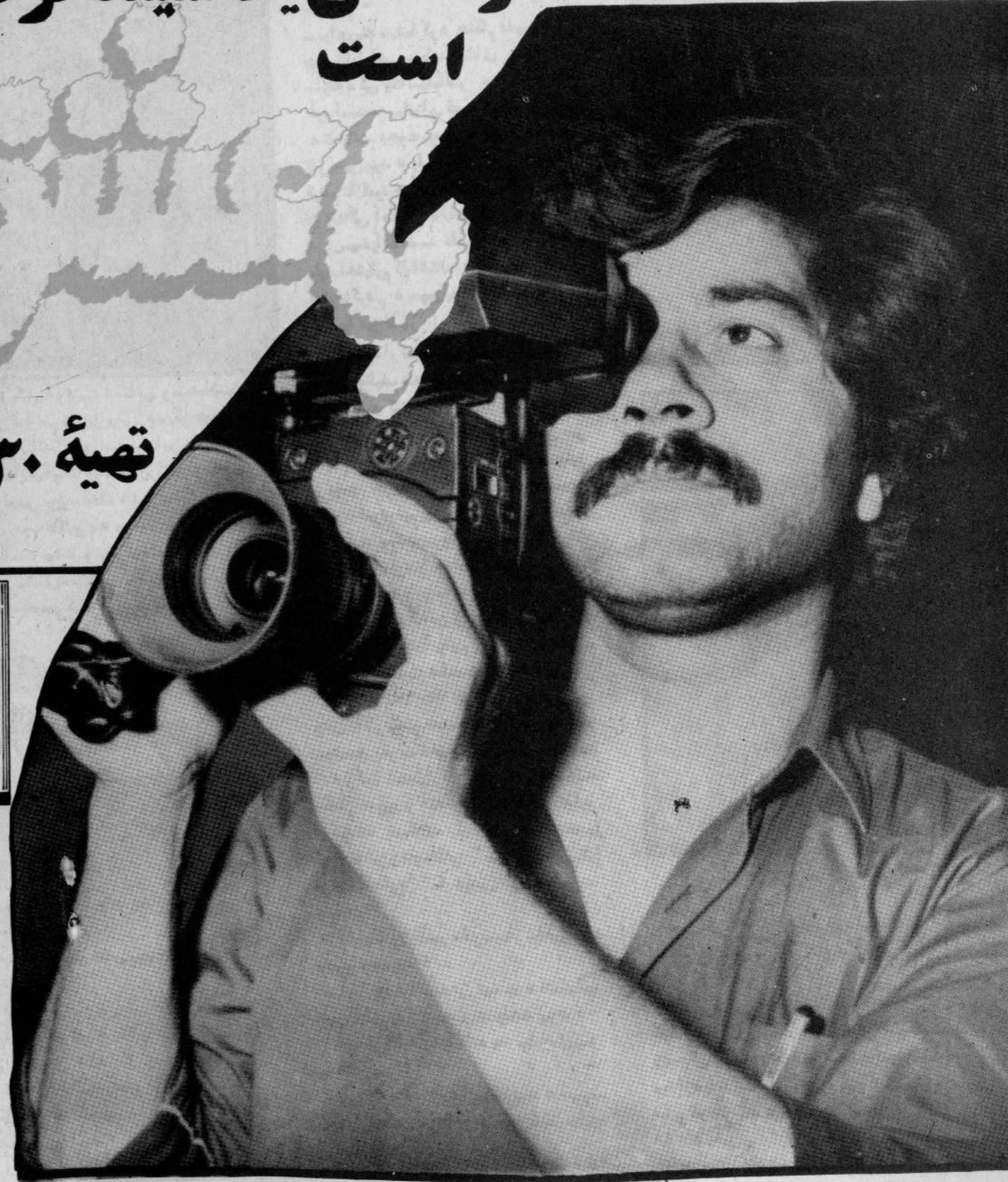
با من توظیف شد او هم خواسته که فیلم برداری کند. او با طرفی می‌گردد و تصویر می‌گرفت و ما تعجب نمی‌کردیم سر انجام موسی را مدتی و حبیب طلوع از میس خواهش کردند که من خودم فیلم برداری کنم زیرا با شرکت کردن زیاد - وقت ما ضایع شده بود. من کمره را گرفتم فیلم برداری کردم. فیلم برداری تمام شد و فیلم به لاهور تدارفت. فردای آن روز با رئیس سینما توگرافی و دوستان خودم یک جا به تالار سینما رفتم و فیلم را تماشا کردیم. متأسفانه یک ساعت هم از آن فیلم‌ها در مشرب درست و لیکه نیامده بود. وقتی تالار روشن شد همه با تعجب به سوی من نگرستند و از من می‌پرسیدند که در کجا تحصیل کرده‌ام و هر چند من می‌گویم درین رشته تحصیل ندادم و باور نمی‌کردند می‌گفتند باید در ماسکو تحصیل کرده باشم و دوستانم "موسی را مدتی و حبیب طلوع" با خوشی بهم را می‌پرسیدند.

«چس کار تازه بی رویداست دارند؟»  
 - فیلم تازه بی به نام "مکوت" را زیر کار دارم.  
 «اگر پرسش آخریتم را کنجکاری و - کتبخ تعلق نمی‌کنید و اندکی در صورت زنده گی شخصی‌تان نیز صحبت کنید؟»  
 - ازدواج کرده‌ام و سه بچه و قصه دل دارم که هر سه تن شان در برخی از فیلم‌ها نقشهایی را بازی کرده‌اند.

# عید و روزگزی همه زنده گی یک سینما گر خاطره است



## تهیه ۳۰ فیلم مستند در مدت کوتاه



فلمسازی در تلویزیون به دست آورده و بر کارترین فلمبر دار در بخش تلویزیون است.  
آغاز کار عید اورگزی در رادیو بوده - است و در شعبه درام و دیالوگ و تشیل رادیو تا سال ۱۳۵۷ وظیفه اجرا نموده و سپس احساس و علاقه ای که به کوره داشته از یک سو و کک و تشویق دوستان و همکاران از سوی دیگر وی را جرات بخشید تا رسماً در تقرر خود به کار دلخواهش اقدام نماید. خودش در زمینه میگوید:

روی این منظور و درخواستی به رها - ست تخنیک تلویزیون سپردم و ولسی ریاست تخنیک نمید پرست.

چرا؟ زیرا که من مسلکی نبودم و باید کسره مین تلویزیون یک آدم تخنیک میبود ولی من باز هم اصرار ورزیدم و هراضی - متعدد من و آنان را و داشت تاهیتی تمین کرد و از من امتحان بگیرد که سرانجام از من امتحان گرفته شد و - خوشبختانه امتحان موفقانه سپری گردید.

مستقیم و کسانی که با من همکاری بودند باز من زیاد خوشنود بودند و حتی مکتوب های سپاس آمیزی به اداره ما می رسید.

کار ساختن فلم هنری را چی وقت آغاز کردید؟  
- در سال ۱۳۵۸ با برادرم سعید اورگزی ساختن فلم هنری را آغاز کردیم. همچنان تا هشتاد و سه ها پارچه های تهنلیسی و راپورتاژها را فلمبر داری میکردیم.

اولین فلم هنری را که ساختید کدام بود؟  
- در سال ۱۳۶۰ فلم هنری "کفر" را در ولایت بلخ فلمبر داری کردیم فلما ی دیگری چون "شکوه پیروزی، احساس راستین و تنگی هشی و سر بند و صبح سپید و آب، با هم برای آینده، نوای - فشلاق و یولداش همه سوی لانه هفت و اندوه مادر و عاصی و رنگه خون و میرانه و همچنان فلم هایی را که خودم کارگردانی کرده ام و عبارتند از یولداش (که هم کارگردان و هم فلمبر دار آن بودم) و به سوی لانه یگانه فرزند و میرانه و فرجام که امور تهیه آن نیز به دوش من بوده است.



در حدود "۳۰" فلم مستند ساخته ام از آغاز برنامه نظامی و سه سال پیاپی را پورتاژها و گزارشهایی از تمام قطعه ها و جزئیاتهای قوای مسلح ثبت و هم از نقاط مختلف کشور فلم هایی تهیه و به دست نشر سپرده ام.

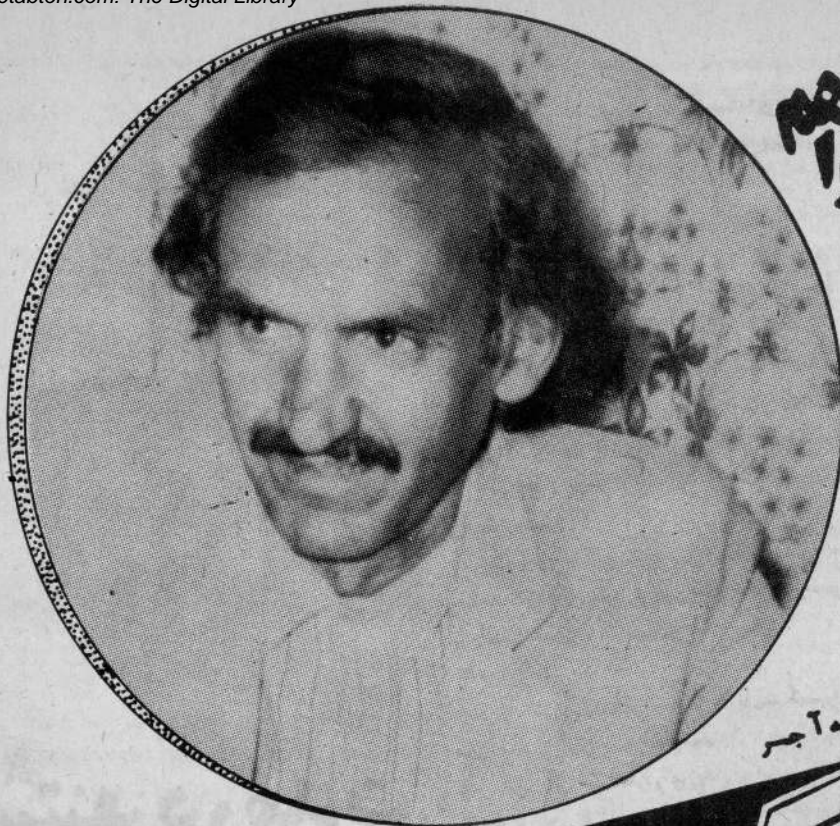
چما واقعا نهاد کار کرده اید و آیا از آن چه انجام داده اید و راضی هستید؟  
- میتوانم بگویم که تاکنون موفق نبوده ام همیشه در زنده گی یک آرزو دارم که روزی بتوانم یک فلمبر دار موفق شوم. هنوز در پشته اول زنده گی قرار ندارم. میخواهم قدم به قدم پیش بروم.

و همیشه برای همکاران اداره خود نیز گفته ام که در زنده گی هدف محسوس داشته باشند و شاید کسی بخواهد فلمبر دار باشد و کوره مین باشد و پسا فلنامه نویسی باشد، باید هدفمندانه کار کند و در کار خود دقیق باشد در راهی که انتخاب کرده و بدون هراس باهدف تمین کار هنری خود را پیش ببرد.

لطفاً ورق بگردانید

کار هنرمند و از زندگی او جدا نیست شاید آن کسی که خود رسیده و علاقه به هنر سینما راد و خودش احساس می کرد و همان گونه که امروز اطفال او را قه مند این هنرند.  
فرض صحابه به دفتر کار عید اورگزی که در بخش تهیه فلم های داستانی و - مستند تلویزیون نامش سرز بانهاست میروم و وی او را سخت مصروف میبایسم. بار اول معتقد به این میبوم که هنر - نندان به ویژه سینما گران واقعا انسا - نهایی مصروفی استند.  
عید اورگزی و تجربه هایش راد و زمینه

و فردای همان روز به کار آغاز کردم. قدر آن زمان یک پایه کوره دید عیبی - ها وجود داشت و از سوی دیگر پروگرام ها و برنامه های ریختن تلویزیون هم نهاد بود و وی از آن جایی که من علاقه مند بودم و داشتن یک اندیشه انسانی کام را آغاز کرده بودم و همچنان پسا تشویق دوستان خوبی که در پهلوی من بودند و مانند "حیات، نورالله صدیق فیض الدین فروغ و "دیپگران" با تلاش کارهایم را پیش میبردیم. در طول روز و برنامه های گوناگونی ثبت میکردم که دوست



# مجید سپید : میخواهم سبک ویژه خود را داشته باشم

مباحثه از زکوة آجر

## سپید از «کوه نور»

وباری صحبتی داریم با سه تار نواز ماهرمان مجید سپید که ۳۰، ۳۱ و ۳۲ ساله است. شبانه تک نوازی سه تار را در صفحه تلویزیون به تماشا نشسته ایم. سه تار نوازی های او انزون بر آن چه هر روز بسا هنرمندان در سندهای رادیو تلویزیون مینوازند. درایت، مهارت و هنر آفرینی او را نشان میدهد.

سرافش را در ریاست رادیو تلویزیون میگویم و با او گفت و شنودی را آغاز میکنم که اینک آن را با شما در میان میگذارم:

چرا از همه آلات موسیقی سه تار را انتخاب کرده اید؟  
- وقتی شاگرد مکتب بودم، به موسیقی سخت دل بسته بودم تا آن جا که روی میز درسی رسم طبله را میکشیدم. و در ساعات بیکاری روی میز طبله مینواختم. وقتی کورس جهت آموزش موسیقی به ابتکار استاد بزرگ موسیقی ما (استاد سراهنگ) ایجاد شد، شامل آن کورس شدم و مدت شش ماه در مورد موسیقی آلات موسیقی کم و بیش چیزهایی آموختم و این که چرا اله سه تار را انتخاب کردم، تانهای یک فلم هندی

به نام (کوه نور) بود که اکشن سه تار نواز آن (دلیپ کمار) بود. اما سه تار را - استاد عبد الحليم جعفر نواخته بود و من چنان تحت تأثیر آن قرار گرفتم که بسا پشتکار و تلاش و آموزش و تمرین به آن چسبیدم. در یک هفته به آن قدم رسیدم.

چگونه آغاز کردید؟  
- نزد هنرمند بزرگ (استاد سراهنگ) زانوردم و خواستار آموزش در مورد موسیقی و اله موسیقی سه تار شدم که آن استاد بزرگ نهایت در زمینه آموزش آن کمک و یاری رسانید و همچنان با دستهای و مطالعات کتاب های که در رابطه فن و طرز آموختن سه تار به چاپ رسیده، خود را انسانا ساختم و استاد بردم.

در مورد بیدایش و قدمت سه تار در داخل و خارج کشور چی حرف های دارید؟  
- اصلاً سه تار از اختراعات امیر خسرو بلخی دهلویست که در کشور هند به وجود آمد و تکامل یافت. در افغانستان در زمان سلطنت امان الله رواج یافت و آموزش آن

را به هند وستان در کشور ما استاد هندی به نام معراج الدین خان تدریس کرد و شاگردان بیشماري تربیه کرد.  
چند مکتب سه تار وجود دارد و شما خود بهیچ کدام مکتب استید؟  
- دو مکتب سه تار وجود دارد. به نام (معیار) و (اوتوا) من هر دو مکتب را آموخته ام و میتوانم به هر دو سبک سه تار بنوازم، اما میخواهم سبک مشخص و ویژه خود را داشته باشم.  
چرا سه تار نوازی در کشور ما طور شاید نباید رواج ندارد؟  
- سه تار، یکی از آلات موسیقی کلاسیک است و موسیقی لایت کمتر نواخته میشود، اما در کشور ما بیشتر از نواختن لایت استفاده میشود. در حالی که یک سه تار نواز زنده بقیه در صفحه (۹۱)



# چمن : یوهنرمنده ته دهرخه دمخه دهنري اخلاقو لړل ضروري دي



مرکه کورنکي د لهرم

## حاجی چمن د پيروي هنري کورنکي چمن

کله یی چی گوتی طبلی ته ورژدی شی یوه دنیاخوینی اوافسون فضا پکه کړی . د لاسونو د گوتو سحر اوجاد ویی د انسان روح آرامی بنیونکی افیزي لاندی راوی په رستیا دده لاسونه خومره دا احساساتو پارونکی با ارزسته او با قدرته دي .

د حاجی چمن سره - چی همیشه د بسلری د چمن په خیر شین او خندان - لیدل کینر . د موسیقی په ریاست کسی مخامخ کینر . د لندن روښنه وروسته د مرکي بلنه ورکوم چی په دیر صمیمت سره حاضر سزی . داسی په خبرو پیل کوو : - کله چی تاسی د تلویزیون په پرده وینو همیشه خوین او خندان یاست . آیا د هنر د ساحی څخه . . . داسی حال کی چی موسکایی به شونډو بریښی زما خبره بری کوي او ایی :

- په مطلب مو وپوهیدم . یوهنرمنده ته د هرڅه دمخه لارڼه دي چی د هنر ضروری او پوره اخلاق ولری . نوځکه همیشه چی زما پښه محفل اولاسمی طبلی ته ور ژدی شی هرڅومره غم چی می په زړه کی وی غټه گټه بری کینر دم اوبه خندا اوڅر -

بسی خلکو ته خپل هنر وراندي کیم - تاسی څه وخت د موسیقی نړی ته گام کینود ، د پوڅه پوڅه نه وروسته وایئ :

- غلویښت کاله دمخه هغه وخت چی لا وړوکی دم .

- داسی بریښی چی تاسی په یوې هنري کورنی کی زبیدلی یاست .

- هوکی هنرماته په میراث رارسیدلی زما پلا رطبله اوتره می آرمونیه فزولسه .

هغوی نه یواځی زه بلکه د پوزیسات شاگردان روزلی دي . تره می هنري

ډله لرله . زه لس کاله د هغه په ډله کی م او د هغه په ډله کی په اصطلاح

ښه (( پوڅ )) شوم . او وروسته می په نورو ډلو کی همکاري لرله په ۱۳۴۳ کال

کی د محمد عمر په مرسته می له راه یسو سره همکاري پیل کړه او چی د د پیری

مجلسی ثبت کول پیل شول هغه وخت یواځی سید علم او طلا محمد دراد پوسره

قرار داد د رلود . نوما به یوشمیر

هنرمندان د جلال آباد نه د بخان سره راوستل پروگرام به موثبت کړ اوبه هماغه ورځ به پرته د کوم حق الزحمی څخه بهر ته تللو .

- تاسی ولی په دومره عجله معان بهر ته جلال آباد ته رسولو ؟

- موز په جلال آباد او خواو شا سیمو کی د پیر محبوبیت د رلود . لهر لهر و سیمو لکه

کمر ، لغمان ، پېښور او پشینو نورو سیمو ته به ود ونوته فونډل کید لو ، او هر واده کی

دوه شوی ساز فزول کیده . یعنی وخت به یو واده لاختم نه وچی د بیل واده نفر

به منتظر ولاړ و . د برات په میاشت کی خویه اصلا کورته د تگ او د جامود بدلولو

وخت راته نه پیدا کیده .

- نو ایاستاسی د دې وضعیت په وړاندی ستاسی میروم عکس العمل نه

ښود .

پای په ( ۱۳ ) څخ کی

# د باقبريال دوه شعرونه



## کلونه لور زمانونه

خو شیبې د انتظار اوزده کلونه  
د راتلوته د هغې سترگی به لاره  
راسره د نا اشنا هوس خیالونه  
اوزیرگی مې به گوگل کی ناکراره

عوانی هیلې فلی فلی تخنېدې  
اند او ژوند مې د مستیو ترانسې وه  
ما لمبه کره د پویې به سر روڼاله  
نژدې شوې د وصال خوزه شیبې وه

سرومنگولو د بیلتون پرده کره لری  
رابنکاره د هوسونو شاه زادگی شپوه  
او د مینې د تاوده بستر د پامه  
سپاه نیولی خوا به خواقاره فری شوه

جوړه هسی د کلونوسره فنجې وه  
به سینې جې مې گلپانی رنگینه شی  
ولولیزه مې د هطرو خوشبوی و ی  
هر نظری مې د ښکلا و نذرانه شی

د اوریل مې زانگیدل تاو کړې ولونه  
اوسکایې نخچیده به اننگو کسې  
تول مې فوز شومه د مینې انکا زو ته  
د وړې نیمکې ژسې به نغمو کسې

د هغې د سپینې خولې له ښکلولو  
د سرو شونډو د شرابو څخه مستې وه  
د بدن په مرفلنېواند امویسې  
زیاتیدونکې د پافې هوس گرسې وه

له ورنیمینې دوشالی جې را وتله  
د سپینې تلکې گلان مې به نخاوو  
لکه پینه په خولوکې لورېه پورېه  
څه اثر مې به کتو کسې د حیاوو

سپینه وړانگه د سپوږمې خوږه وړه شوه  
لویدې د عوانی مسته جذبې وه  
اوله گرمو او سپلو پسی ښکاریدله  
تلوسه مې بارونکسې ولولې وه

د شیبو هغه بهیر بسلنسې و و  
جې د مستې قوتی وسپړل کلونه  
دلته ستورو ته د وخت له سترگو لری  
څه د ناز په خوب ویده وو ارمانونه

## سو د رڼونه

تاته هوسیزم د رڼا هیلې تر سره شنه  
شپه خو مره اوزده شوه د سبا سترگی راپره شه  
ستا په ایینه کې زه د خپلې سپوږمې مخ وینم  
خدایو واسمانې بیخلی زما په حال خبره شه  
زه د زړه له وینو رنگوسه د شفق لاسه  
ته به تر مو او ښکو پوی بله تر سحره شه  
زه به د لاله په شان ښکاره سوي د افونه کړم  
ته سهارنی زمی چلنزه تر دلپسره شه  
څه شوه هغه څه شوه د خندا او خوشالو ناوې  
د پروخویدلم یو عمل بیامې تر نظر سره شه  
مینې د رواری شه له ښکلو رنگینو سره  
گل کره د فزل قوتی ژوند ون ته ساه پروره شه

اگست ۱۹۸۹ ۱۹۸۹ برلین  
باقی بریال

## غزلیه کبیر

پهین این پیدم انسا نه مېویند  
فسانه از بلاي گوته دیوانه مېویند  
او مېویند :  
که در شام و شب تاریک  
سیاه لاش خوار د یو  
جهان راقیبه پیداړد  
وهر که شب برون آید  
برویش حمله مې آرد  
اگر شب را گذر خواهی  
دعای بایدت بر لب  
چراغی بایدت بر کف  
سلاحی بایدت در دست  
وزاهی بایدت آزاد  
چه گویی تو؟  
چه بنداری؟  
مگر این گویشت بیست  
پنیا راست مېویند

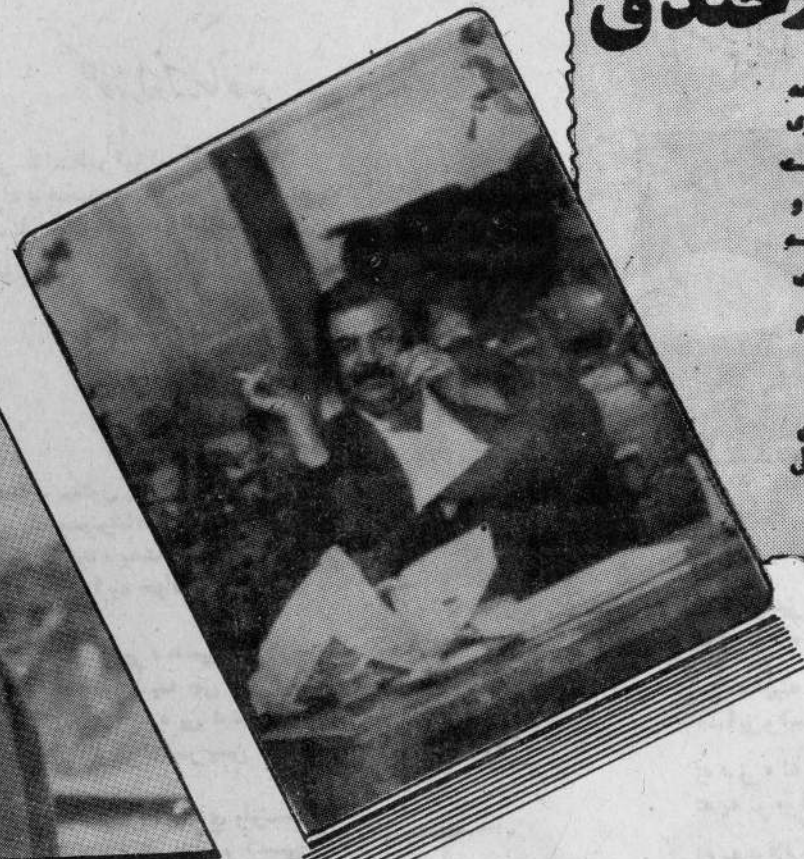
اسد الله ((ولوالجی))

## شماره کور

پرستو آمد و پوی رسیدت آرد کرد  
بهار رهگذرت را شگونه باران کرد  
بشارت گل موی زلف نازنین صحرای کرد  
که مویست زلف نازنین صحرای کرد  
به راه آمدت گل نقش پای تو پرورد  
که فصل وصل با د همجو کج باد آورد  
چو کاخ عمر مرا خدا همجو کج باد آورد  
ترا رساند خدا همجو کج باد آورد  
خوش آمدی که دگر دست ها گل زرد  
به کوهان بریشان باد خاطرم بند کرد  
به سینه گاه بود نقش باد بند کرد  
هنوز تازه بود نقش مهران بند کرد  
مرا به غم آموخت مهران بند کرد  
که گشت سینه ام از آه بیوا م بند کرد  
بیا بیا که غمی شاه فرد د یوانم !  
مردم که غمی در نگاه (حامد) فرد !  
عبدالمسیح حامد

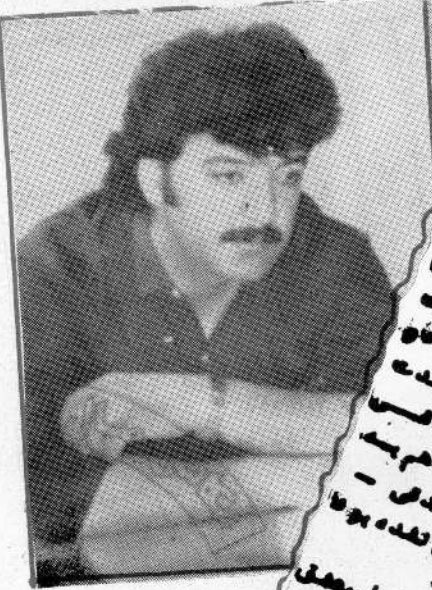
# اگرم خرمی در خندق

موتر به سرعت ۱۸۰ متر بر ثانیه در کچه  
 نوری در حرکت بود در فضا با شکل سواری  
 در مقابلش ظاهر شد که با سرعت  
 به سوی آمد در پیوست و پاچه شد و  
 به به جای برك موتو اکتیو موتر را هر چه  
 فضاظر به با نهای شکل را به فاصله دوری  
 پرتاب کرد و سواره آنرا زخمی نمود هاکسو  
 خرمی که شا هد این حادثه وحشته انگیز  
 بود ناچار به خاطر نجات جان خود خود  
 راه خندق پرتاب کرد . به سواره چنسا  
 فروق خندق شده بود که به شکل  
 تا خانه رفت .



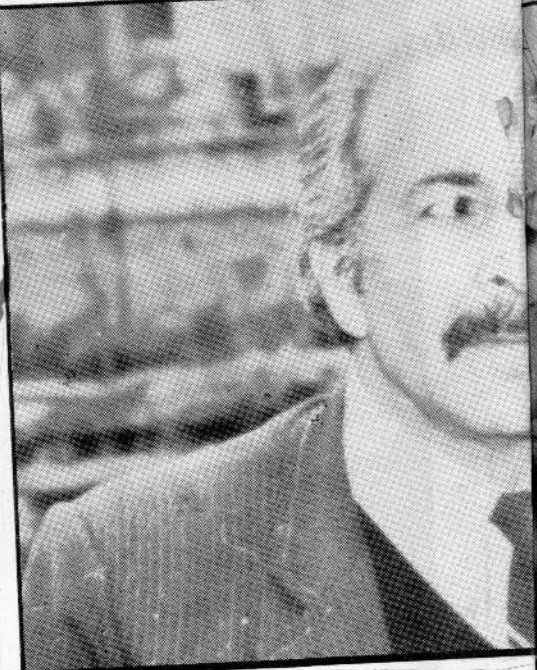
سرهنگه مذ که آبر

# چهار کتاب چهار خبر



## عاقبت در راه بودی و در سینه اش

نعمت آرز هنر پیشه علم های انداخته  
 با همه بهشتان او که در فلم سینمایی  
 حاسه عشق با ساره نقش بسیار  
 کرد و آوازه عشق و دلدادگی این دو  
 هنر پیشه بر سر زبانها افتاد و به حدت  
 قوت گرفت و طوریکه در اندک مدتی  
 آگاه شدیم که این دو دلدادگی با هم به  
 پای سفره نامزدی نرسیدند . مدتی  
 درازی از نامزدی مان سوری نشد و چون  
 که به زودی ازدواج کردند .  
 واقعه در زمانی که در فرجام انداخته  
 نلس سینمایی همه با به حیرت انداخته  
 مانعت تقرب بازی کردی از طرف فرانسوی  
 های بعدی سینمایی از طرف فرانسوی  
 نعمت آرز بزرگ نماد و بر کار هنر  
 را به اندوه بزرگ نماد و بر کار هنر  
 سحر خط بخلا کتانی .



## عروس خارجی عظیم خسرو

پشک از نزد ما فرار کرده بود همه  
 مثلین و کارکنان برنامه کرد اگرکد تمهید  
 لویز بین را محاصره کرده بودند هر شک  
 ر زهر زنی تمهید پنهان شده بود  
 ظهوردا گاهی این سوگامی آن سنو  
 میدوید تا مگر پشک را کبر نماید . اما  
 کجا که پشک از آنجا خارج شود متشکل  
 و هنر نایی همه ما به پشک وابسته بودیم  
 در آن نقش داشت اما میدانید که آخر  
 چی طور کبر آمد با پرتاب کردن تکه های  
 پشک و کلچه و با وجود سرا پاکتف و  
 ساه و چرکین .  
 حادثه جالبی بود که در حالت شبه نما  
 بهنامه عروس خارجی رخ داد و همه  
 را خسته و اندوهگین ساخت . عروس  
 خارجه می که با زنده گی افغانی میگذشت  
 بود و پشک همراش زنده گی میکرد . . . .

## حادثه ازدواج دوم جواد غازی یار



جواد غازی یار د هلیز ایستاد  
 را به تلو بیون را به هلیز ایستاد  
 زنده گی هنری خود برای خواننده گل  
 مجله فیه که تا این که او را فارغ  
 منزل اول تعمیر تلو بیون با ترست و حالت  
 دگرگون در حالی که دوستانش گسرد  
 بقیه در صفحه ۹۴

## شیرین گل برسوز عروس به منزل آورد



سید و مهتاب که هنر و ستایش او را بنام  
 شیرین گل برسوز بهشتانند در  
 حادثه که در این روزها خساره بسوز که  
 اقتصادی را به خاطر عروس و آواندن تهر  
 لداورند ، آوردن عروسی به خانه بود  
 که مبلغ یکصد هزار افغانی از دوستان  
 قرض کرد تا پیش نامیل عروس و سیال و  
 شیک کم نماید و منتقل شدن این قرض دوام  
 و صرف کلان عروس چندی منتهایان که  
 شیرین گل باطنش از آنکه هاو با خوشی  
 و هادی عروس را به خانه می آورد و آنکه  
 دارد تا عروسی واقعه چون به خسر می  
 که سال های سال به امید عروسی با او  
 محبت سپریان و سا زنده زنده گی مشترک  
 باقیست .

البوم سباوون

انيل كپور و سونو واليا  
دو بهتر مند موفق سينماي هند

ANIL KAPOOR

PHOTOGRAPH - RAKESH SHREYITA

Outfit Courtesy: Raasolbhai Adasaji

Sonu Wallia  
Photograph - Mukesh Panchal

# زنگنه و فانی

نسخه چاپی

بی بی متعلق به دایرکتور جوان بنکسج  
براشتراست. بنکسج میگوید: من از آن -  
دایرکتور هانیسم که هنرمند را آزاد بگذارم  
و یگان بارم خودم برایش دبل رول بیا ورم  
تا صحنه های حساس را بازی نماید. برای  
ریالستیک جلوه دادن زندگی روی پرده  
همه کارها را باید خود هنرمند انجام دهد  
نه کردیگر و اگر نمیتواند خدا حافظش...  
اوبه جواب سوالی گفت:

«درین روزها مصروف ساختن فلمس  
استم به نام ((چالیازا)) و قرار است در یکس  
از صحنه های این فلم هیروین، از زیننه  
ببختد. و اینک سری دیوی که نمیدانم چرا  
مراسم آشوک امرت را بجز نکر کرده، بالایی  
ناز میفرشد و تصمیم دارد ازین صحنه پسا  
صرف نظر شود و یکس دیگری برایش این  
شات را انجام دهد و حتی دستوری میدهد  
که فلمبرداری اگر از دور صورت گیرد، -  
تشخیصی اینکه چه کسی از زیننه می افتد،  
مشکل است. اما من نمیتوانم فلم خود را به  
دستور گرفته هیروین هاتمنبیرد هم...))  
برم بهاری به شکایت هایش از سری -  
دیوی ادامه داد. ولی من همینکه نام  
اشوک را از زیننه شنیدم، صرف در همین  
مورد فکر میکردم و اصلاً بگر نفع میدم که او  
چی میگوید. حرفش را بریده پرسیدم بیسی  
گفتید؟ شما آشوک امرت... او کیست؟  
برم خنده ای کرد و گفت: کدام راز در  
جهان تا اخیر را میماند؟ آنهم اسرار  
یک هیروین؟ از مد هیوالا تا نرگس،  
از هیامالینس تا نیتوسنگه و از رینارای و -  
موسس تا سری دیوی.  
از سال هابه اینسو سرتاسر هندن ازین آهنگ  
فلم منغل اعظم به شور آمده است ((جب  
پیار کیتوب رنایا)) وقتی عاشق شدی  
دیگر هراس برای چی...))

بقیه در صفحه ۹۴



است. برادر آشوک امرت را چه هنرمند  
تازه کار جهان فلم هندی است که تصمیم  
دارد با سری دیوی ازدواج نماید و سری نیز  
برایش جواب مثبت داده است.  
سپس برم بهاری از من دعوت کرد تا به  
خانه اشرفه عکسهای یادگاری مشترک -  
سری دیوی و آشوک را ببینم. و من بس  
چشمان خود دیدم که...  
وقتی دوباره به هند برگشتم، خواستم  
مستقیماً نزد سری دیوی برم و از او معلومات  
دقیق بگم. اما قبل ازینکه من کوچکترین  
حرفی بزنم، سری دیوی داد و فریاد بس  
راه انداخته و در داخل سندی پوی ((بی بی))  
محشری را برپا کرده بود. همینکه مراد مید  
صدایم کرد: ((امریش) امریش) بس  
لحاظ خدا این دایرکتورها را بفهمان  
آنها به غیبات ما بازی میکنند)) سندی پوی

سری دیوی هنرشیشه شناخته شده  
هندی که زمانی به نام ((دختر گوش بس  
فرمان مادر)) یاد میشد و پیغم سوگند  
یاد میکرد که من صرف به خواست ما در  
گردن می نهم، این روزها سوگندش را به  
باد فراموشی داده است.  
من (امریش بهوگیا) چندی قبل جهت  
تهیه گزارش مفصلی از سینمای لاس -  
انجلس به امریکا رفته بودم. آنجا  
مرد هندی الاصلی که خودش را برم -  
بهاری معرفی نمود، از من پرسید:  
هیروین درجه اول هند چطور است؟ گفت:  
هدف شما؟ در پاسخ گفتم: من دوست  
برادرم یعنی سری دیوی را می پرسم. و -  
وقتی دوباره برادرم پرسیدم گفت:  
راستی؟ آیا این گفته شما حقیقت دارد که  
سری دیوی این موضوع را بنحان کرده

# نگینا دستار غذای دریایی

ترجمه: کیان



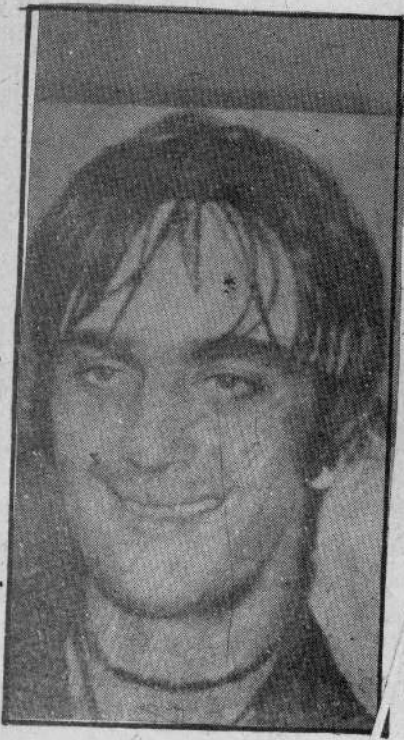
✦ غذای دلخواه ،  
- محصولات دریایی جنسیت که به آن  
دلخواه می زیاد دارم . اما با آن هم  
در مورد غذا زیاد سخن نمیگویم ،  
میتوانم غذاهای غیر دلخواه را نیز به  
راحتی صرف نمایم .  
✦ صریحاً دلخواه :  
- به شیرینی خوردن زیاد تقریباً معتاد  
استم . اگر کدام روزی شیرینی درد  
نباشد ، بپورم را دردم میاندانم .  
✦ رستوران دلخواه :  
- رستوران شیتل ، به خاطر که همیشه  
غذاهایش از محصولات دریایی تهیه  
میشود .  
✦ موتردلخواه :  
- موتری که زیاد صرف گرفته بتواند ،  
بقیه در صفحه ( ۹۴ )

رسمی مود روز نیست ، صرف الکتراه -  
گاهی ایجاب نماید ، پیراهن چسب  
میپوشم . در محافل عروسی ، دوستانم ،  
خود را در ساری بیشتر راه به احساس  
مینمایم . دیگر در همه حالات ، بادام  
دراز ، و پیراهن های جین زنده گ  
میکنم

✦ رنگ های دلخواه ،  
- برای من ، دوست داشتنی ترین  
رنگها ، سیاه و سفید است . بی از آن  
ها رنگ نارنجی را بیشتر میسندم .  
✦ لباس دلخواه :  
- من لباس های نسبتاً آزاد را زیاد خوش  
دارم ، علاقه مند به پوشیدن لباس

# تصادم با سرنوشت

ترجمه: (سیگما)



پدر و مادر هنرمند به دنیا آمد و زنده گن را با  
همیشه و مشرت زیاد آغاز کرد . در خستین ضر-  
بت بیستم تقدیر مرگ نا به هنگام ما درش  
بود که شیرازه خانواده را به فرزند بزرگ  
نمود . او برای همیشه از محبت های ادرانه  
محرم گشت و به این ترتیب انزوا پسند و  
مابوس بار آمد . پدرش سنبل دت ، بر ای  
اعاده و جبران حرمان های عاطف و واحد ا-  
سی سنجل دت از هیچگونه تلاشی نده  
تنها مضایقه نکرد بلکه راه افراط را نیز  
پیمود . نمره این ازاد گذارهای غیر  
مسوولانه ، روی آوردن سنجل به مساو  
سخره و دواهای نشه آوراست . او  
بسیار ساده گن از سگرت و حشیش آه از کرد  
به هیروین و سولیا پیوست . حتی یکی د بار  
(Ran-X20) را نیز مورد آزمایش قرار  
بقیه در صفحه ( ۹۴ )

آیا این گفته حقیقت دارد که قلب  
سنجی دت دافنده ترین قلب در میان  
هنرمندان هند است ؟ آیا این اتهام  
درست است که سنجی دت مرد بیست  
بر عقده و اندک رنج ؟ و بالاخره آیا این گفته  
به جاست که او با وجود زخم های فراوان از  
دست سرنوشت ، تا کون به زمین نیفتاده  
است ؟  
درین موارد دکتر سی آر امرکشن -  
داکتر خانواده گن فامیل ( دت ) پاسخ  
میدهند :  
تا آنجا که مربوط به شناخت مستقیم من  
ازین فامیل میشود ، باید بگویم کتسه  
سنجی دت از همان کودکی به نظرم یک  
موجود پرابلماتیک جلوه میکرد . اما چسی  
چیزی در تغییرات بعدی شخصیت او نقش  
داشت ؟ او در خانواده ، بسیار مرنده از



الیزابت موتر کوچکش را به آهسته گسی و احتیاط در امتداد معبر باریکی رانند ، که به درجه های قشنگه یک کلبه کوچک که تنها کلبه آن منطقه بود ختم میشد .  
 او در دم روزانه سفید یی توقف کرد . -  
 چراغهای روشن موترش نشان میدادند که بالاخره به منزل بلیندا رسید . بود اگرچه بلیندا برایش آمد رسد قیچی هم داده بود ، با آنهم پیدا کردن کلبه کار آسانی نبود .  
 ماه اکتوبروشام سردی بود . الیزابت کرتی سرخ و گوشه را به دورش پیچیده و وسایل عجله در حالیکه بکمش را در دست چپش گرفته بود براه افتاد .

چه جای قشنگی بود ! جقدر آرام بود ! به غیر از نجوای باد و آهنگ یک پرند گسک صدای دیگری شنیده نمی شد .  
 به دق الباب اولش جوابی داده نشد .  
 وقتی که در باز شد وی تعجب کرد زیرا به عوض دوستش زنی را که لباس عجیبی در سر داشت دید که در درگاه ایستاده ، زن مذکور لباس دراز و سیاهی که تقریباً به روی زمین می رسید پوشیده بود و به روی لباس خود پیشبند سفیدی از کتان بسته بود . در سرش کلاه کوچک سفیدی با مهره های سفید که توسط تار در پشت سرش آویزان بود وجود داشت . او همانقدر از دیدن الیزابت متعجب شده بود که الیزابت از دیدن او .  
 الیزابت گفت : سلام ! آیاد و نسیزه هیل همینجا زنده گی میکند .

زن بیشتر متعجب شده ، با صدای - آهسته یی جواب داد :  
 - نه خانم ، اینجا منزل آقا و خانم اپتان است .  
 الیزابت گفت :

- من مطمئن بودم که آن در رس صحیح است اما حتماً اشتباه کرده ام . آیا اجازه میدید که از اینجا به دوستم تلفون کنم تا آن در رس دقیقش را به من بدهد ؟  
 تعجب زن به ترس میدل شده بود و از - بالای شانه الیزابت آنطرف رامی نگریمت دهانش باز مانده بود و چشمانش وحشتزد و معلوم میشد . الیزابت به چالاکي به عقب برگشت تا ببیند که علت هراس زن چیست . اما همه چیزی که او دیده می توانست



راهنمای خواننده  
 ترجمه و ف. ف.



چراغهاي پيشروي موتور كوچكش بود كه در -  
تاريكي ميدرخشيد و ديواره وارقمشي از -  
اطرافش را روشن ميكرد .

ناگهان درد پگري باز شد و مرد ي كه او  
هم لباس عجيب پوشيده بود نمايان  
شد . مرد در حدود چهل سال پخته  
موي شقيقه هاش را با پيچن صورتش ميرسيد ،  
امارش نداشت . وي كرتي سبز ابرشمس  
عجيب پوشيده بود و يك پارچه بد و زرد -  
نر بسته بود و با هاش لافرمي نمود اليزاب -  
بت فكر كرد كه شايد به يك معاناي لباسهاي  
تفني آمده است . معاناي اي كه مردم در آن  
لباسهاي شوخي آميزي پوشند .

آقاي ايتان پرسيد :  
- لوسي قصبه از چه قرار است ؟ اينطور  
معلوم ميشود كه ميسرسي . چرا از خانم  
خواهش نكردي كه از اين باد سرد بد اخل  
پهايند .

لوسي جوابي نداد و ديده به يكسو  
رفت .

آقاي ايتان گفت :  
- خانم ، آيا ايتان ميخواهد با خانم  
آشنا شويد ؟

اينرا گفته با تعظيبي اليزابت رايه اتا قسي  
كه چند لحظه پيش ترك کرده بود رهنمايي  
كرد . اليزابت به عقب مرد روان شده و  
بكشور را در كنج اتاق گذاشت ولي احساس  
ميكرد كه در عصر وزمانه ، د پگري قدم گذاشته  
است . در اين اتاق مانند اتا قهاي صد  
سال قبل اثاثيه گذاشته شده بود ميز ،  
چوكي ها ، برده ها و همه چيز قسمي  
معلوم ميشد كه از روي تماوير بعضي كتاب  
هاي قصبه هاي قديمي كاپي شده باشد .  
خانمي بالاي يك چوكي كلان نزد يك آتش  
نشسته بود و قدري ضعيف و مريض معلوم  
ميشد . وقتيكه آنها داخل اتاق شدند  
زن مذكور با چند كلمه بي با آنها سلام و عليكي  
كرد . لباس تيره رنگ و درازش را هاش را -  
مي پوشانيد . ولي يك چيز سبك ابرشمس  
به دور شانه هاش انداخته و كلاه كوچك  
قشنگي به سر گذاشته بود وي سمي ميكرد كه  
رويش را از حرارت آتش دور نگاهدارد .

آقاي ايتان چوكي اي به اليزابت تعارف  
كرد . اليزابت وقتيكه نشست در لباس  
كوتاهش كه عبارت بود از كرتي سرخ روشن  
و كفش هاي وزنين احساس ناراحتي كرد .  
وي اين لباس را سبب با رخصتي آخري  
هفته درده پوشيده بود .

اين اتاق به عصر ملكه ويكتوريا متعلق بود  
و وجود اليزابت در اين اتاق چيز غير عادي  
نمود مثل اينكه مسافري از هتال آمده  
باشد . اين مردم عجيب ني هابودند ؟  
آيا آنها رام عجيب و غريب رابازي ميكردند ؟

ياد يوانه شده بودند ؟

خانم ايتان به اليزابت خيره شده  
بود . معلوم ميشد كه از آن چه مي بينيد  
خوشش نيامد ، بود و حقيقتاً تقريباً از او ترسيد  
بود . موهاي مسافر كوتاه تپجي شده بود و  
به شكل عجيب آرايش شده بود بسيار  
با بي احتياطي آن كرتي سرخ ( بعد چشم  
هايش را پيچن زانو ها و باهاي اليزابت را -  
پايندند . باها ( با هيچ پوششي ، هيچ  
چيز كه آنها را پنهان كند ) زن با ترميم  
كوتاهي از چوكي اش افتاد ، مثل اينكه  
ضعف كرده باشد .

شوهرش با عجله به نزدش رفته و گفت :  
- عزيزم ( ترميم اين خانم جوان خانه  
دوستش را جستجو ميكند و به كمك ما ضرورت  
دارد .

بعد آ به طرف اليزابت برگشت :

- ماشش سال قبل از اين به خاطر صحت  
زنم از لندن به اينجا آمدم و در اين مدت  
ندرتا معمان داشته ايم اجازه بد هيمد  
كه براي تان يك گيلاس مشروب بياورم .  
اليزابت از او تشكر كرد و در حاليكه  
( به سلامتي شما ) ميگفت آرانوشيد .

خانم ايتان چشم هاش را بست و آقاي  
ايتان سكوت را شكسته گفت :

- اميد وارم از اينكه از خود تعجب نشان  
دادم مارا ببخشيد . ورود شما وطن ز حرف  
زدن تان بسپاراز چيزي كه ما مي دانيم تفاوت  
دارد .

اين مردم نه تنها ظاهرشان مانند  
مردم عصر ويكتوريا بود ، بلكه رفتارشان  
نيز به مردم عصر ويكتوريا شباهت داشت  
قسميكه كسي فكر ميكرد كه واقعا در عصر  
ملكه ويكتوريا زنده مي ميكردند .

- اليزابت پرسيد :

اليزابت پرسيد :

- آيا در همين حوالي كه ام كلبه گلابي  
رنگ ديگر نيز وجود دارد ؟ من امروز چاشت  
از لندن آمده ام چون تا بعد از پنج بجه  
عصر نمي توانستم حركت كم و حالاهشت بجه  
است من بايد به دوستم تيلفون كم و پهرسم  
كه كلبه اش كجاست و براي ش بگويم كه در راه  
است .

آقاي ايتان نيز مانند زيش ترسيد ، بود :

- آيا درست شنيدم ام شما گفتيد كه  
از لندن آمده ايد . فاصله زياد تر از صد  
ميل ، از پنج بجه عصر ، صد ميل در كوتاهتر  
از سه ساعت .

- بلي ، من تا خير كرده ام زيرا موتمن  
به سرعت حركت كرده نمي تواند .  
آقاي ايتان با چهره رنگ برسيده و  
دست هاي ليزان برده هاي سنگين را -  
پس كرد و به بيرون نگرست . در اطاق سكوت  
برقرار شده بود .

اليزابت احساس نا آرامي ميكرد .  
- آيا سكوت كشيده ميتوانم ؟

اينرا گفته سكوت راز قضي اش برداشت  
و با لايترش آنرا نشاند . خانم ايتان از -  
وحشت زياد شروع كرد به چيچ زدن . آقاي  
ايتان نيز از منظره وسيكه نقليه فيراس و  
عجيب با چراغ هاي روشن ترسيد و برون  
چراغهاي روشن تر از زهر چيزيكه او در تمام  
عمرش در روي زمين ديده بود ، او حالا  
آدمي راميديد كه در دود رازيك قطعه  
چوب سفيد كوتاه به حلقه فرو برده و -  
وايسوازد و دهن ريشيني خود خارج ميكند اين  
آدم واقعا از كدام دنياي نا شناخته  
خارجي آمده بود (

مرد بازويش را بد و زيش حلقه كرد تا  
او را از شر مسافري پگانه حفظ كند و فرياد  
زد :

- برو ( برو ) توجه هستي ( از كجا  
آمده اي ) بخاطر خدا ، برو ( و مارا آرام  
بگذار )

ظلمت اليزابت را فرا گرفت و از اين بيشتر  
چيزي نفهميد .

- وقتيكه تاريكي و ظلمت حوشد ، اليزابت  
بوت خود را در خارج در كلبه ايستاده  
يافت مثل اينكه هيچ چيزي فيرعادي -  
اتفاق نيافتاده باشد . برنده گنگه نوزمي  
سرو و باد در فضاي آرام مرزها ها  
نچوا ميكرد .

دروازه باز شد و او در دستش بليند را  
در حاليكه دستانش را براي در آفوش كشيده ن  
خوش آمدگوني او باز كرد و بود ديد .  
- او عزيزم داخل بيا ، آيا انتظار  
كشيدم اي ؟ من وقتيكه شنيدم تودر -  
ميزني حمام ميكردم و همانقدر زود كه  
ميتوانستم خود رايه پائين رسالدم .  
بليند او در حاليكه بصورت اليزابت به سي  
نگرست پرسيد :

- چه گپ است ؟ طوري معلوم ميشود  
كه روح ديده باشي ! اينجا بسيار نزد يك  
آتش بنشين .

- من فكر ميكم كه سه روح ديده ام .  
اليزابت در حاليكه دستهايش را بلند يك  
آتش ميگرفت گفت :

- او بليند ، فكر كرده نمي توانم كه  
برمن چه گذشت . من چند لحظه قبل  
در همين اطاق بودم . وقتيكه سرم ،  
بقوه در صفحه ( ۸۷ )



# واهنل خورلی

او پشته کار فواري . ارابه ماخرو او بنه محیط ته اړه لري . که ماته شرایبسط مساعد واي او د ناسیدي خپهري می پر مخ به خورې مابه لا پوري نی فزلی هیواد والوت وړاندې کړي واي . خوچی د اخی اعیال وویمن نوزره می ماته نیسی مثلا د درو وروموترومده به نه ویاوهنر به می هم د هنر به خپونه وې او هېڅ بنیاد به نه لري یوازی . دخارج تقلید او کړنج او کړنج به وې خوچی کورې د مکرویانو کور ، دخارج تگه او جانی به د هنروي وې . زما د پورش کاله کنیزې چی هنرمند می ولی تراوسه می گډه به شاده نه د لته اوسپاهلته ، همدارو می د لته کډه وکړه . خدای خپری دې کورکی به تر خوروه وخت پوري د اوسیدو اجازت را کړي . زما دې یوه خپه وې خوچی د ایی وې . زه پکی خوینم .

— تاسی به خپل ژوند کی څه هیله لري ؟  
— هغه هیله چی ټول افغانان ایی لري . فوارم به هیواد کی سوله او آرامی راشی . چی د سولی ترسپوري لاسدې هر څوک خپل ژوند او روزگار به بنه شا .  
— پرخ پوسی . فوارم اولاد می نیسک او صالح لوي نی اولور تحصیل ولري .  
— خوتولنی ته بنه خدمت وکړي . هیله می می هنراوهنرمند د قدره به مترگ وکل شی . او همدارنگه امید واره می کله چی د کال هنرمند ټاکل کنیزې انتخابه د کابل به سطح نه بلکه نظر فونشته باید عمومی او د هیواد به سطح وې او د موسی استاد اوله خواته باید تایید هم شی . نه داچی د کابل پناهه ته می نیولی اوچک چکی ورته وکړي .

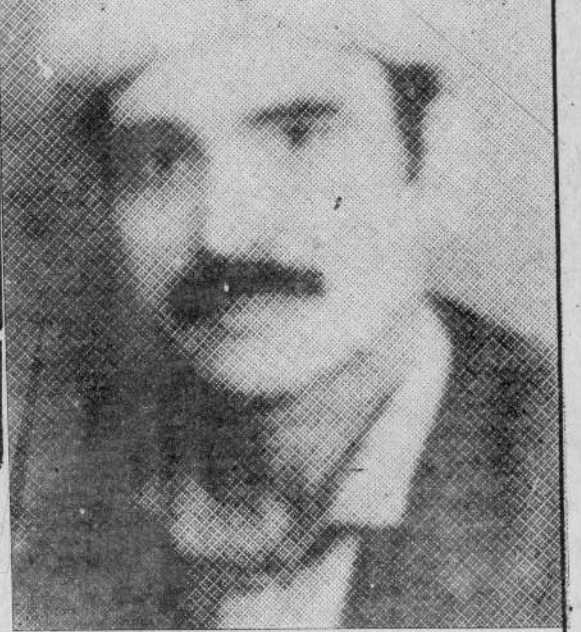
— د کیم هنرمند سندرې موخوینې ی . د دې پوینتی به اوږد وسره می سمد بشی به موسکاکي وویل :  
— گوره د دې پوینتی به خواب سره کم هنرمند رانه خفه نه شی تاته پیسی بنه خصوص ټول وایم چی نوشته پیسی نه کړي . به هیواد کی می استاد اولور ایوب او به باند نیوهنرمند انوکي می د فلام علی سندرې چی د فزلی شاهنشاه دې پوري خوینې ی .  
— تاسی خوماشومان لري . ای کوم اولاد موفواري چی تاسی فونسی د هنرمند شی ؟  
— زه درې زمان او درې لورگانی لرم . اولاد می وړوکی دې مشر زوي می د پارلس کلن دې چی د موسیقی سره زیاته مینه لري ولی هروخت چی د هنر او هنرمند قدره واقعی ټول وشویا به ورته د هنرمند کید واجازه ورکړم .  
— ستاسی سندرته د اینکلی بنکلی کمپوزونه څوک جوړ وې .  
— استاد اول میرچی ژوندې واکتیرا هغه جوړ ول او د هغه ترمر پیی وروسته زه خپله خپلو سندرته کمپوز جوړم .  
— ستاسی ټولی سندرې لکه لویسی ، چاریتی ، پستی ، سروکی او داستا .  
— خوند وړ دې مگر فزلی موبیل خوند او کیف لري او تاسی پکی پری ترگوتسو کړي . تاسی به دې هکله څه وایاست ؟  
— که څوک د فزلی به ماهیت وپوهینې ی نو واقعا فزلی پری خوند وړ اړه زره پوري ټول دې . او باید زیاته کړم . د بنه فزلی وړاندې کول هماغسی ریاضه

## په لارکی د موسیقی

نو استاد به وهل او پبول را کړل . خوچی می راباندې درسته زده کړل .  
— خومره سندرې به راد پواتلونیسو کی لري . د یوڅه سوچ نه وروسته وایی :  
— تر دې سو پوري به راد پواولسی یا د وولس سندرې به تلویزیون کی لرم .  
— ستا فلی له سندر و سره گڼ شمیر هیواد وال مینه لري ولی تاسی دومره کی سندرې به تلویزیون کی لېسنگه کړي دې ؟  
— زما زړه هم فواري چی زیاتی سندرې ثبت اولیسنگه کړم . ولی موزته څوک اوږي . او اخی وخت می لا سندرته ژارې . به هیواد کی خومره ارزنگه ورته قایل شول ؟ کله چی مر شود قبر بحای می نه پید اکیده مالد خپل جیسه بیسی ورکړي او د قبر بحای می ورته را ونیوه . زما او د هغه اړ پکی د شاگردې او استادې نه وتلسی وې هغه زموز د کورنی دفترې حیثیت درلود . د هغه مصرف او خدمت به ما و د خلوتیست زره روپو خیرا می وریسی وکړ ولی راد یو تلویزیون او د هنرمند انواتحاد می د هغه سره څه وکړل فزله دې چی د ارایسی ورته تر لاسه کړه او ماته می صرف لس زره روپی د قبر به سر را کړي . استاد .  
— درک اخله دې . میرمن می چی کله د پو کلو کولونه ستومانه می نوچنگه را سره کوي او وایی ته له چانه کم پیسی برون هنرمند شولین دکور او ژوند خاوند دې . تاته به دومره وخت کی یوکور د رونه رسید پریند د داهنر پریند .

## نعمت الله

# ما پهل لاری



## هنر، هنردی باید قدر

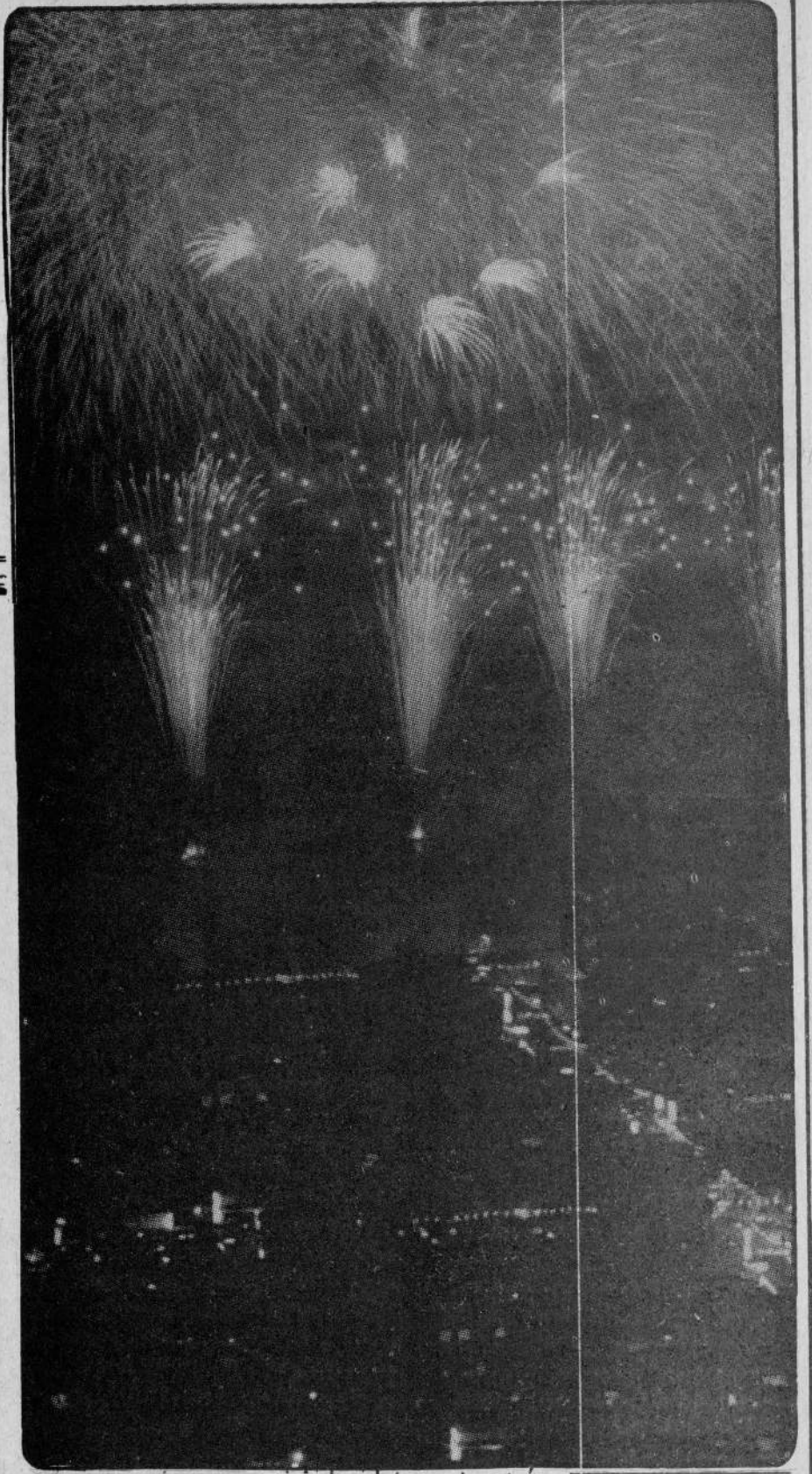
مرگه کوونکی : د لحررم

اقتصادی مرسته راسره وشی اخره لپه بچیان لرم . د بلی خواپوساست د اند پواالانو سره فم فلفط وو . زه د هنر سره نه شلید ونکی اړ پکی لرم . هنر زما د ژوند مقصد دې . د کوچنی توب نه د هنر سره مینه لرم چی تر مرگه به ژوندی وې . اخره فلفط خوما څه د بولی به سر به اسانی نه دې زده کړي چی داسی به اسانه به ورسره خدای پامانی کسب مایدي لارکی پروهل خورلی .  
— خدای دې خپروکی د لطف مویه حق کی د اوږد ونکوله خواشوي کسه د کورنی له طرفه .  
— استاد اول میر پری کوینی کاوه چی به صحیح شکل موسیقی زده کړم . تر هڅه د مخه هغه رازده کول چی څنگه خپل اواز د ( سا . ری . گه . مه . په . ده . نی . سا ) یا سرگ سره میلاو کړم . او دا تمرین به ما هره ورځ به ارمونیه کی دخو ساعتوله پاره کاوه اوک به می فلفط کس د ثبت موقع نه را کوي او کښته هم شی نونه نشریزی . زه دا عادت نه لرم چی زاري او نواتی وکړم چی خپردې زما سندرې نشرکړي . هنر هنر د پوا پید قدری وشی . که د زاري بنه رامنځ ته شی نو هنر خپل ارزنت له لاسه ورکوي . همدارو می خلو سندرې به راد پوکسی ثبت کړي چی شعری استاد حمزه او بنه کمپوز هم لري ولی نه می نشروي . استاد اول میر چی جهانی شعرت لري . سندرې می په بهر کی خلک به مینه میده

لرونکی سندر فواري نعمت الله دې چی به خپلو خور و خور و فزلود اوږد ونکسو روح تخلوي او لهعانه می بیخوده کوي . کله چی له پتی سره سم نوموړي د وگا ته ورسیدم به لومړي سرکی می فکر وکړ چی گوندې بحای می فلفط کړی لکه بیه کوته کی گڼونه پراته وو خو تته پری نا ست اوچای می خپس . به میرمن کوته تر نظره تیره کړه هلته به پوي گونیس کی پومیز او د کالو گڼد لوماشین چی تر څنگ می نعمت الله ناست و زما پام هعانه واراوه او داسی موبه خپرویل وکړ :  
— ماجیت وهه چی ولی می ونکر ای شو تاسی به راد پویاد موسیقی په ریاست کی وویمن خواوس پوه شوم . لکه چی بیه گڼد لویسی او دا د اند پواالانو مجلسونه او مرکی تاسی بحان ته راپولی او هنر ته مودومره پام نشته .  
— تاسی بالکل فلفط فکر کوي . دا دکان زمانه بلکه زمانه مادی . اوکله کله د بیکاری به وخت کی رامنځ خوله یو پلوه

د پینتی تنگه ټکور د خور ژمنسی سندر فواري او بنه فزلی بول سندر فواري به لته د موسیقی له ریاست څخه د گڼدلو د دکان به لور ره می شوم . که څه هم چی د دې سندر فواري سندرې به تلویزیون کی کی لیدل کنیزې خوبیا هم له سندر ورسره می چی به نیکی اوموزون فز کی د نازک خیال شعر او بنه کمپوز سره همفاري دې . د پرخلک اشنادی او خوند تری اخلی . د چا خبره موسیقی دده به خپه کی اخل شویده اوله هماغه لومړي وخت نه می دخپل زړه به تل کی موسیقی ته بحای ورکړي دې . د پیل د وولس کالو چی له موسیقی سره مینسی دې ته اړ ویت خو یوه ارمونیه واخلی او مرحوم استاد اول میر ته د شاگردی . زنگون ولگوي ، دیوکال به ترخ کی استاد دده به استعداد باندې پوره باور ترسره لاسه کړ او دې می راد پوته وویژاند . هوکی ، د پینتو د اکثره اوسابقه

# سپه پوری تواریخ



شبه ولی توره وی . یا شبیه ولی تیاره ده . داپیری لومونی بوینتی دی . او داچی عوواب بی مشکل برینسی نوله دی امله بی د باراد کسی (د تولود عقید و سخا - لفه عقیده ) نجم بری ایینی دی . اوله دی وروسته کله چی عوواب درتسه و میلندل شی . نو خیل اهمیت بسه ترلاسه کری . دابه په لومنی تحلیل کی د ماشومانو بوینتته وی چی شبه ولی توره او وریخ ولی روینانه ده . ولی لسه لمر لوید و وروسته اسمان تیاره کنیزی . د پیر زیات گویمان کنیزی چی دابه پیوه شاعرانه بوینتته وی . نمکه د لومنی محل له پاره شمرورتته عوواب برابر کر . په ۱۸۴۵ کال د (ادگار لن بو) په نسیم یوه شاعر د موجودیت د نری معما تسه په د فترده عوواب برابر کر او هغه داسی ولیکل : ((شعر او حقیقت یوله بیه نه جلا کید ونکی دی)) .

که چیری د میتولوژی (انسانه بیژ - لد نی)) د علم خیر نوت ته کتنه وکسرو . د اداسی یو علم دی چی به د پیوره بینانه به انسانو حاکمیت لری - نویسه دی مقصد به د اپولون (د هنراوینکیلا یونانی خیالی خدای) حکم ته ضرورت نه وی . (د نیش په مهال اسمان تیاره دی : نمکه لمر ویده وی او د فلواوشپی گریمید وله پاره د ستورو ریایی دیوه لزه وی)) . داسه ده چی بوینتی خبره کوم بکواس (جنتیای) نه دی . خو کومه بیه خرگند ونه هم نه ده . تاسی یو بختگل به فکر کی وینیس : به دی توگه چی د پیر

د (ساینس ای وی) له مجلی خخه  
د محمد ایوب اعظمی یثتوال زیاره

خ او تنگه نه وی . په دغه بختگله کسی د گریمید ونکی سر ی د لیدنی افقد ونو به د وونو (تنو) پوری ارتباط لری . که چیری به اسمان کی د اگن ستوری د یوه بختگله سره ورته وگتو چی دسه تمامید ونکی بولی لورته غزیدلی دی . باید ددی اسمانی ونو (ستورو) د - بلوشت و سره مخامخ شو . د ستورو خخه به کی نه تمامید ونکی نری کی باید د اسمان زومونیز د لمر د سطحی د ریایی به اندازه وی .

خوداسی نه ده . ولی . مونی چی اسمان د بختگله سره برتله کر خه قلمطی موکری ده پردی خبری یوه داسی معما را منعتته کره چی امکان لری نه یوازی داچی به دی وروستییو ختوکی بلکه د کایناتو د علم د قضا یا یوه ریتروسکوسی (بیالید نه) کی به داسی بوینتته رابرسیره کری چی د انری پای لری او یاکه هینخ پای نه لری . کپلر ددی خبری نه اوینتی نه دی او هغی ته پی پام شوی دی . - د دوهم رودلف (په دیارلسمه صدی کی د هنگسوری پاچا) د امپراطوری ریایی یوه ددی باراد وکسر لومنی بیونکی و .

هغه دیوه لیک به ترخ کی گالیله تسه داسی ولیکل : ((تاسی به دی اعتراف کری دی چی دلس زور و خخه زیات د لیدلو و ستوری شته دی . به دی کی به کوم شک هم ونه لری . به همدی اساس لسه هغه بحایه چی هغوی د پیری . او مونی نه نری دی . د نه تمامید ونکی جهان

د تهوری پر ضد معما گروهه هواکنسه کنیزی . که چیری جهان تر نه تمامید و - نکی ((لایتناهی)) پوری غزول شوی - وای نود لمر سره د برتله کولو به تکلوری کی د ستورو زیاتوالی ددی سبب گریمید چی د اسمان د گنبد ی پراختیا یوازی او یوازی د لمر د روینانتیا به اندازه شی )) دی انتخاب خرگنده کره چی به پیوه تمامید ونکی شمسی نظام کی د ستورونه د اسمان چی به نه تمامید ونکی جهان کی د تل یاتی روینتایی خبرونکی دی خومره د تعجب نه که خبره ده .

کپلر فوینتل خود خیلی طرحی مخالفین د هغی قبولولو ته راوبولی خود پیر ژر - اسحق نیوتن د نه تمامید ونکی شمسی نظام یو انحصور د هغه وخت به علمی تولونکی وړ اندی کر . او ددی کار سره سره کله چی د اموض خرگنده شوه د پیر ژر هغه باراد کسی بیاسر رابورته کر . د هالی به نیم یو یوه چی د هالی د لگر لرونکو ستورو کاشف گیل کنیزی .

د دی ستونزی د حل لپاره رابر اندی شو . دی سر ی د شاهانه تولنسی (روپال سوسایتی) خخه وړ اندی یا حتی بخیله له نیتن خخه بخواچی د استاد ی به خوکی بی کار کاوه - خرگنده کره . چی د لیری واتن د ستورو روینتایی دیوه کمزوری ده او به سترگو د لیدلو وړ نه ده .

نیمسوتن چی به دغه وخت کی بی عمر (۸۰) کاله و - ددی خبری به اوریید و سره غلی شوالیته به دی باب به کوم

م فکر ورته پیدا شوی و . ا به هر صورت شاید به دی باجهد هالی د لایل فسط وی . هغه بوهه چی نن مونی ترلاسه کری داسی رابنسی چی که چیری یوه اتیم به واسطه خبروشوی نور د لیدلو وړ نه وی نومونیز به نورو وینو . خو که چیری د اتومونو د پوی لوی دلی له خوا دیوه روینتایی (نور) به لاس راشی نو ستوری به هم له دغی تکلاری خخه د باندی نه وی .

له دی بیینی خخه خو کاله وروسته یوه سویسی معوان ستوری بیژند ونکی د (جان فلیپ لومس) به نیم خرگنده کره چی د شیبی توروالی یا تیاره سوپ به فضا کی د پیری خبری سیالی مادی به واسطه د ستورو د وړ انگوبه کتولو پوری اړه لری . په ۱۸۲۳ کال کی المانی فزیکوبه (هنریخ اولبرس) همداسی یو د لیل وړ اندی کر - دده به گروهه د ستورو د تیاره کید و علت هغه لری (تومان) دی . چی مونی نه شو کولای بی له نری دی ستورو خخه نور لیری ستوری و وینو - دغه فزیکوبه که خه هم د ویره فتیگام د معما به حل کی نه دی خستی خوبیا هم د باراد کسی مسالی ته پیسی عمومیت ورکری دی .

د پیر وخت و روسته به ۱۸۴۸ کال (هرشل) به خرگند میتود سره خرگنده کره که چیری یوه سیاله ماده د ستورو خخه به لاس رافلی نور جذب کری . یا بیا تودید و نه صورت کی به بیانور تولید پاتی به (۸۶) مخ کسی

# معتادین سوئسی

روز نامه به نقل از اداره صحت عامه سوئیس می نویسد ۶ در سال ۱۹۸۹ - در آن کشور به تعداد ۲۴۸ نفر به علت گرفتن مقدار زیاد مواد مخدر و تلف شده اند .

در رابطه به الکل ۶ مطالعات - نشان می دهد شمار اشخاصیکه از اثر مشروبات الکولی بیمار و یادچار اختلال شده اند به ۱۵۰۰۰۰ - میرسد .

تعداد معتادین به سگرت در سوئیس ۲ را میلیون یا ۳۵ درصد نفوس آن کشور را تشکیل می دهند .

به گزارش یک روز نامه چاپ سوئیس در حدود ۲۵۰۰۰۰ مستهلك ادویه مخدره مانند هینروپین ۶ کوکاین و الکل در سوئیس وجود دارد .

روز نامه واتر بیون داتنوبو می نویسد تقریباً ۶۵۰۰۰ نفر استفاده از ادویه مخدره را تجربه کرده اند و - ۱۵۰۰۰۰ نفر به طور دائمی و یا موقتی از چرس استفاده می نمایند

# از اینجا

## راه ابریشم را از نومی بمانند

سفر جوانان به سواری موتر سایکل که زیر نظر یونسکو صورت میگیرد و - فاصله بین پاریس - استراخان را خواهد پیوست به تاریخ ۶ جولای از مرکز فرانسه آغاز خواهد یافت .

جوانان درین سفر طولانی راه ابریشم را که برای انتقال ابریشم از آسیا به اروپا مورد استفاده بوده - است خواهند پیوست .

هدف این سفر تفریح و تقویت تماس بین جوانان کشورهای مختلف و ایجاد تفاهم بهتر بین ملت ها - خوانده شده است .

یک شرکت موتر سازی آلمان غربی به آن هد بلور ۶ موترسایکل های مورد نیاز این جوانان و یک تیم تخیلی را فراهم خواهد ساخت .

این سفر جمعا ۶ پوست روز راه روبرو خواهد گرفت .



# کیلوگرام صد ساله شد

کمسیون

## مبارزه علیه سگرت

- کمسیون مبارزه علیه کشیدن - سگرت در کنگرس ایالات متحده آمریکا به این نتیجه رسیده است که هر قطی سگرت برای دولت ۲۱۷ دلار خساره می رساند و آن ها این خسارات را به طور اوسط سالانه ۶۵ میلیارد دلار محاسبه نمودند که درین جا ضایع شدن وقت کار، معارف تداوی و دیگر مصارف شامل می باشد .



- در این اواخر صد ساله کیلوگرام پیروز شد . از سال ۱۸۸۹ به این طرف در مرکز بین المللی وزن و اندازه در - پاریس در عمق ۹ متر تحت زمین معیار کیلوگرام که شکل استوانه ای دارد و از مواد پلاتینی که ارتفاع و قطر آن ۳۹ ملی متر می باشد ، محافظه شده است .

این رقم استوانه ای را اکثر کشورهای جهان دارند و کوشش میکنند تا معیار کیلوگرام آنها مساوی به معیار پاریس شود . وزن های که فعلاً به این معیار استعمال میشود ، امکان دارد که در یک میکروگرام غلط باشد . ولی در تجارت وزن جدید را که ۱۰ برابر دقیق تر از وزن های فعلی باشند ساخته شده است این وزن به اندازه دقیق است که عقربه آن زمانیکه دو ترازو پاریس در اتلان تیک تو فان با شده، شور میخورد .

# مارکبوا

— مارکبواي موزمبېقي که درجسوب  
افریقان باد به چشم میخورد ، از جمله  
خطرناکترین مارهاي این قاره است  
این کبوا بحد ازان که عضلات خود را  
خورد کرد از دهاه خود از طریق  
سوراخ دندان هاي خوش زهر را  
پاش میکند . و موما چشم هاي انسان  
را مورد هدف قرار میدهد ، زهر  
این مار تقریباً سه متر دورتر پاش  
میشود و تصادم زهرمانه چشم سبب  
درد شدید حتی کور شدن انسان  
میکردد . باید یادآور شویم که این  
مار زهر خود را فقط در وقت دفاع  
از خوش پاش میهد .



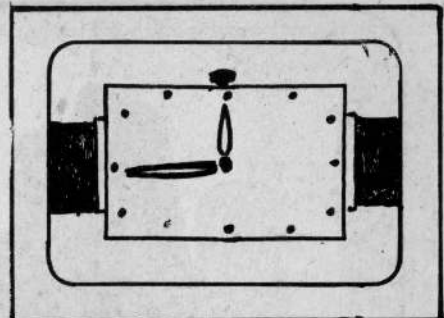
لندن بودند که میگفتند : لندی ها  
ازین به بعد درگادی هاي سرسبز  
شده ، نه بل در زیر چتری خود را  
بنهان خواهند کرد .



یک تبعه اوکرایین یک انجن برقی  
را ساخته که هشتصد م سر یک گوگرد  
است . کار منحصر به فرد نیکولا ی  
سهاد رستی در نمایشگاه مایکرومنا  
توری در موزم پرتی تخنیک مسکو به  
نمایش گذاشته شده است .

سهاد رستی از وسایل کاملاً مخصوص  
صمانند سامان آلات قطع که که  
از الماس ساخته شده و موجع به  
نازکی یک تار مو استفاده نمود ماسه  
او میگوید دشوارترین کار تنفس  
به شیوه خاص بود زیرا نفس کشیدن  
در حکم توانایی برای این اشیای  
نفس و ظرفیت بود که قطعات خیلی  
ریز و کوچک را به هوا بلند میکرد .  
سهاد رستی تمهیدات آب پازی  
را پیش برد تا به اصطلاح نفس بخشد  
کند و حتی فهرمان آبازی شوروی هم  
شد .

سهاد رستی کوچکترین ساعت جهان  
را ساخته است که در رأس یک پروانه  
مطلا با نازکترین بال های شیشه یی  
جابه جا گردیده است . ده سال  
تمام در کار بود تا سهاد رستی بتواند  
قطعات داخل ساعت را از ۰٫۰۰۰ تا ۰٫۰۰۰  
میلیتر با هم وصل نماید ، قطعاتیکه  
از فولاد ساخته شده و به عقیده  
مخترع آن میتواند برای پنجاه سال  
بدون درنگ کار کند .



# کوچکترین ساعت

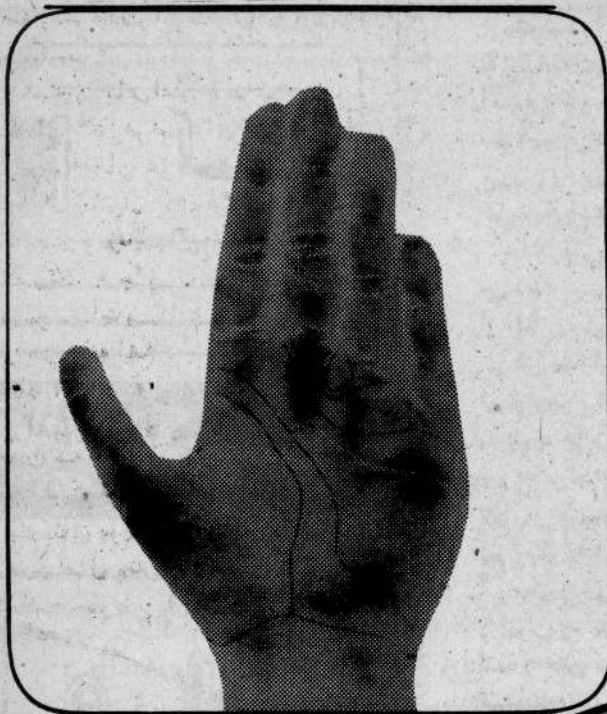
# و از آنجا

# پیدایش چتری

— قرار معلوم چتری اولین بار در  
چین اختراع شد . البته برای جلوگیری  
از برف و آفتاب ، نه برای رفع ریسش  
باران . برای اولین بار چتری پدیدر  
انگلستان در سال ۱۷۵۰ رواج پیدا  
کرد . یعنی در زمانیکه (جوناس) در  
هوای بارانی در لندن با چتری به  
کوچه برآمد و مردم را متوجه خود  
ساخت . این عمل وی از خود  
طرفداران و دشمنان داشت ، و از جمله  
دشمنان این کاروی گادی رانها ی

# خوابهای کوتاه و خوابهای دراز

— تحقیقات چندین ساله روان  
شناسان سوئسی نشان داده است  
که خواب شبانه های می و چون کوتاهتر  
است و انسان در ماه های سپتامبر و  
اکتوبر خواب های طولانی میبیند .  
زن ها نسبت به مرد ها یک ساعت  
افزونتر استراحت مینمایند .



در زمانه های قدیم انسان به آموزش خطوط کف دست خود افساز نمود تا سر نوشت خود را در آن بخواند به این ترتیب کف بینی و کف شناسی به شکل رسمی او - افساز شد .

مگر امروز کسانی هستند که کوشش میکنند معنی نمونه های مکتب خطوط کف دست انسان را به یک اساس علمی وواقعی در یابند . علم نمونه های خطوط کف دست که به نام *Dermatoglyphics* کف شناسی معاصر یاد میشود متواتر است از روی یک تمداد افساز - نقاب بر دارد .

# کف شناسی معاصر

اگر به کف دست تان ببینید خطوط تاب خورده عمیق و مجزا از هم را که بچیده گی های آن به جهات مختلف و متعدد شکل گرفته است، خواهید دید . بر سر انگشتان و پسا کف دست تان خطوط زیبایی را که به نام خطوط برجسته یاد میشود دیده میتوانید .

چرا طبیعت جلد انسان را - چنین خلق نموده است ؟ یکی ازها - هم این خطوط عبارت از قدرت چنگ زدن و چسبیدن دست است در بدن واقعت است که انسان در گرفتار اشیا مشکلاتی ندارد . پوست سر انگشتان و کف دست با نهامات پسا انجام های عصبی حساس پوشیده شده است .

این نهامات ملو از خطوط پر - چسته و ظریف همان را مینی بر تضمین حس لامسه دقیق باز گو میکنند . این

خطوط بروی جلد چنین کهنه ۸، هفته عمر داشته باشد و ظاهر و در طول حیات بعدی وی غیر قابل تغییر باقی میماند .

کار شناسان نمونه های خطوط برجسته را به چهار شکل اساسی تقسیم کرده اند که این اشکال عبارتند از : **کمان** ، **حلقه** ، **پهچان** و **مکمل** . البته تمام انواع پس الی مینی نمیز مکن است که وجود داشته باشد . تقریباً صد سال پیش تحقیقات وسیع کف شناسی در بین مردمان مختلف افساز شد . پرسشی به وجود می آید که چس طور اتفاق افتاده که شخصی و انتشار همین نمونه های مشخص کف دست ، یا انگشت ، در بین

مردمان جهان در مطابقت با قوانین مهمن جغرافیایی و نژادی تبار نموده است . طور مثال در زمین اروپای منگولهای که مورد پژوهش قرار گرفته است شکل پهچان بیشتر نسبت به اروپا - بیان اتفاق میافتد و در حالیکه در بین مردمان اروپای اشکال کمان و حلقه بیشتر دیده میشود . مگر از شمال به جنوب اروپا تناسب مقدار - شکل کمان به طور قابل ملاحظه می - افزایش مییابد و همچنان از غرب به سوی شرق و این تناسب افزایشی

یافته و سرانجام در متکولیا به اوج خود  
 میرسد .  
 دستاوردهای اندوخته شده پسر  
 شناسان را در مرصه های آموزش آنها  
 در مورد انسان ها ملاحظه نموده  
 شان ، گسترش نژادها و در مرصه  
 همانندی و نزدیکیهای قریب بین آنها  
 کمک میکند . جای تمجیب نیست که  
 این موضوعات بسیار مورد میند است .  
 روی هم رفته اشکال یاد شده از دوران  
 ایجاد انسان و وجود داشته است  
 این اشکال از روی چین های انسانی  
 تعیین شده ، ثابت بوده و بارفته  
 طبق دیگر کوبن نمیشود .  
 يك مثال مربوط به این مسأله :  
 چندین سال پیش اشکال کف دست  
 وانگفت بر میان را مطالعه کردم .

کک کد و به این دلیل نژاد شناسان  
 و طبیبان به کف شناسی علاقه مند  
 شده اند .  
 دانستن انسان همچنان ابراز نظر  
 منصفانه بی هم در مورد خطوط کف  
 دست نموده اند که بنا به گفته کف شنا-  
 سان حرفه بی این خطوط تعیین  
 کننده استعداد ها و بیماریها  
 سر نوشت و غیره است - نتایج خوب  
 بوده اند . ملاحظه شده است که  
 تقاطع خطوط چار انگشت کف دست  
 خیلی به ندرت اتفاق می افتد . يك  
 تعداد مردم معنی جا دوی را به  
 وقوع چنین حادثه نسبت میدهند  
 طور مثال تا امروز مردمان غرب چسوا  
 موجودیت چنین خط را در دست چپ  
 لیل قوای مخصوص میدانند ، انسان

باشند رقم نشانه های قیاس دیکتری  
 نیز وجود میدادند با عدد و طویتنال  
 در انگشت کوچک به جای دو خط یک  
 خط مو ریب وجود میدادند با عدد  
 حالا دانستنشان به اشکال کف  
 دست بهاران را رای امرای رفته  
 کم عقلی و صرع " مورکی " و سایر  
 شکری " Psoriatrics " و بیماریها  
 کلاریکوبای ولادی علاقه مند و پیوسته  
 کرده اند " glaucoma " " لوط  
 فشار کوه صبح چشم " )  
 خیلی بیشتر از به وجود آمدن کف  
 شناسی معاصر و انسان از اشکال  
 انگشتان خود استفاده میکرد . در یکی  
 از موزیم های ایالات متحده ، کوزه  
 گلی چینی موجود است که مربوط به  
 قرن سوم پیش از میلاد میباشد . در  
 این کوزه آثار گشت دست انسان -  
 طویته است که حقیقتاً با " راکو  
 رقت دا غتکه که این شکل اغیاره ها  
 در مصر قدیم و بابل - هنرا  
 قدیم مریخ شد . حتی در آن زمان

نویسنده مقاله : تاشانا کلا دکیوا

ترجمه از مجله " سپهر تنگ " مترجم : محمد العظیم

از نگاه آنتروپولوژی ( پسر شناسی )  
 چهره ظاهری این مردم آفریقایی  
 حاکی از مخلوط بودن نژاد شناس  
 یعنی نژاد سیاه و سفید است .  
 وجود این حدیثه در مورد مصریان  
 بیشتر نظر به مردم حیفه صحه دارد .  
 در همین حال دست آورد های کفنا-  
 سی معاصر این مسأله را تأیید کرده  
 است که مردم مصر يك حالت بین البین  
 بین دو نژاد را دارند . اشکال -  
 انگشتان آنها را با اروپاییان جنوبی  
 وصلت میدهد ، در حالیکه اشکال کف  
 دست شان ، صفات بر خور افریقیان  
 شان میدهد .  
 روشن است که اشکال کف دست  
 انسان فقط يك تلویح غیر کوبی  
 طبیعت نیست و دانستنشان به این  
 نتیجه رسیده اند که این اشکال -  
 سگال های آینه مانند چین های  
 انسانیست . ممکن است این علا ماته  
 برای کشیدن اسرار بیماریهای ارضی

همه وقت اطفال علاقه را با این دست  
 سلی نی زنده به این باور که سلیسی  
 زنده با " همچان بدی " رو به رو  
 خواهد شد ، مردمان شرق این  
 خط را در کف دست به نشانه " نشانه "  
 خوشبختی شناخته و موجودیت  
 آن را در هر دو کف دست به منزله  
 دامتق قدرت و انرژی و پسر رفته  
 در آینده میدانند .  
 همچس نمیداند چرا چنین يك  
 خطی شکل میگیرد . مگر ملاحظه  
 شده است که این خط هم زمان با  
 موجودیت یکی از انواع " Syndromes "  
 يك مرض ارثیست یعنی " Mongolism "  
 وجود میداشته باشد " بیماری منگو-  
 لزم را اطفال نوتولدی تشکیل مید-  
 هند که چهره متکولیا این داغته  
 دارای چهره بین چشم های تار  
 پشانی بلند و رهد کم عقلی است اتفاقاً

انسان متوجه بوده که اشکال انگشت  
 میتواند نمونه های مختلفی داشته  
 باشد .  
 حالا کف دست شده است که آثار  
 انگشت حتی دو گانه گهگاهی مشابه  
 از هم تفاوت است . مطابق بسه  
 محاسباتی که در سده ۱۹۱۰ توسط  
 فرانتس گالتر " یکی از مؤسسون -  
 کفشناسی معاصر " صورت گرفته و  
 روشن شد که این اشکال میتواند بیشتر  
 از يك ملهارد گونه مختلف باشد  
 هر چه باشد این اختلال آثار انگشت  
 است که معمولاً پولیس را قادر نمیا-  
 زد تا محرم را بباید . در حال های  
 اخیر و تشخیص صحت يك فرد از روی  
 بقیه در صفحه ( ۹۱ )



## پیروشات بگ گذشتند

چگو یز برخاست بروی میز مشروب را جستجو کرد . چگو یز  
و باره نزدیک او آمد . چنان نزدیک که کلیمتین صدای  
تنفسش را میشنید .

کلیمتین با تضرع گفت :

پشنو ه هرگاه ازین اتاق بهرون بروی ه من برایت وایم  
را می آورم .

چگو یز مسخره کی کنان گفت :

— چس گونه درین تاریکی راه اتاقم را بهمیم .

— به گونه می که بستر مرا پیدا کردی .

— خوبست هر دم از این که اذیت کردم ه بار دیگر بسوزش  
میخواهم . من چگو یز نام دایم

چگو یز دیل دو پار کوبت . اسم را فراموش نکن .

وقتی چگو یز به اتاقش میرفت ه با خود خندید . چگو یز —

هنگام ورود به اتاقش با شتاب چراغ روشن را زیر بستنیها

کرد و با حوصله منتظر کلیمتین نشست تا با بوتل وایم بیاید —

پسند متوجه شد که آهسته از زینه پایین رفت . از بسروین

صدای باران به گوشش آمد . توفان به شدت غوغا داد —

غست . یونارد چنان به خواب عمیق فرو رفته بود که نا به

سامانی هوا در وی تا شهری نشنید . سرانجام کلیمتین

پله ها را پیموده ه دروازه را باز کرد . وقتی دروازه را از

عقبش بست ه چگو یز از جی دست او گرفت و به لرزشی کبده

آن خوب رو را در بر کشیده بود . مطلقاً گفت .

کلیمتین در حالیکه برای نجات خود تلاش میکرد گفت :

دستها رها کن اینک برایت وایم آوردم . . . . بگذار بروم .

اما چگو یز او را همچنان به سوی خود میکشید و میفرد .

— تو اینک درد ستان شهر قرار داری ه زینا روی من !

هرگاه پدرت بیدار شود و تیرا را اتاقم بباید ه در مورد

چس فکر میکنه ؟

کلیمتین گردنکش و نافریان ساکت ایستاد . ضهان قلبش را

دسار کرده بی اختیار قاتش را با قامت چگو یز چسباند ولبا —

لبش را . . . .

— رهاش کن !

نوشته از: صورت کا یلارد  
ترجمه میرحسین الدین پروین

# کلیمتین و یونارد

کلیبتنیی آهسته سخن میگفت . و بسیار ضعیف ه وی را به دور شدن و امید داشت . همینکه دید نور کم رنگ از عقب پشور به مشاهده میرسد ه گفت : شما دروغ گفتید . و خواستید به بهانه بی مرا به اتاق خود بخوانید ه چرا مرا خواستید ؟  
 - جذبه زیبات مرا بخوبه ساخته است !  
 - کلیبتنیی با تلخی گفت :  
 شما را مرد پرنجابتی تصور میکردم .

یک ساعت پیش چنان خوب به نظرم می آمدید که صور پسر تا نرا در روز یا هام میدیدم . اکنون یک خواهش دارم که دور شوید چگو یز کوشش داشت کلیبتنیی را به سکوت و اداره بدوی درنگ وی را سخت در آغوشش فشرد ه و لبانش را سکیه برای یک ثانیه کلیبتنیی با سرعت و با همه قوت چگو یز را آن سو پرتاب کرد . مجادله شان به حدی دوام آورد که یکی از چوکی ها شکست چگو یز با شتاب و اضطراب ه کلیبتنیی را رها کرد . پنجه هایش به سان تکه یخ منجمد شده بود تمام بدنش صلیزید . پدرش هیچ باور نمیکرد که او برای - بمکانه در اتاق خوابش مشروب بخاورد درین اثنا صدای - یونارد که دخترش کلیبتنیی را صدا میزد ه بلند شد .  
 چگو یز جواب داد :

من میدارم کم . خواب نمیره ...  
 برایتان لا صبرم بخاورم .

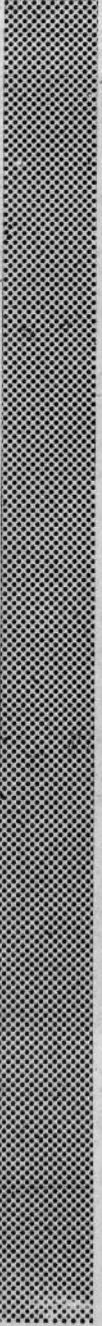
- خبر لازم نیست . من دوباره خواب میکنم . شب خوش یونارد .  
 - شب خوش .

آن دو وقت کردند که یونارد دوباره به اتاقش رفت . به سهولت و نفسی به راحتی کشیده ه کلیبتنیی به روی یک حرف ه اتاق را ترک گفت . و چگو یز گفت :  
 - لطفاً یک لحظه بیان تا مطمئن شوم که دیگر آزاده و نا- راحت نیستی . پدرت کاملاً آرام خواهد بود ه است .  
 کلیبتنیی گفت :

- من احمق نیستم . این شماستند که برای من دره - قولید نموده ه روز یا های خوشم را اخلال کرده ه . شما به نظرم چنان قشنگ و پر درخشش جلوه کردید ...  
 - در مهمانخانه ساحلی شما مردمان زیادی را رفت و آمد دارند ه به ویژه افراد درمایی که مدعی زبانی و در - سفر بوده و هیچ زن را ندیده اند .  
 راستی اذهب دروازه تان باز بود ؟

- فراموش کرده بودم که آنرا ببندم . با اطمینان برا یگان میکنم که هیچکس به سهولت شما به من دست نیس یا به .  
 - هیچوقت ... آخرش میخواهم با شما ازدواج کنم !  
 - چرا میخواهید با من ازدواج کنید ؟

- بخاطر قشنگی خیره کننده تان کلیبتنیی . رنگ چشمان تان دوست دارم ه شگفتی تن و بویها ی تانرا ...  
 - متاسفانه نمیتوانم با تو ازدواج کنم چون سرتی از سرتی و پارکویت با دختر یک میزبان من فروش ابداء اجازت ه ازدواج ندارد .  
 - اکنون من مصمم امیدوار استم به زودی راه سفر تان را ه



پیش گریه و دیگر ابداء در مورد چندی تصور نکنید .  
 چگو یز تصور کرد او را زخم زبان زده و در دلتش درنگها کرده است . اکنون برایش ثابت شده بود که از اشتیاق کودکانه او ه یک تصویر طلا بی ساخته است .  
 - خوش بخواهید کلیبتنیی .  
 - آره ه اکنون من میخواهم ...  
 اینرا گفته و روان شد .

- یک بار دیگر معذرت میخواهم و اگر بگویم که میتوانم هوا- یتان از دواج کم حرف دل و روان را گفته ام . سوگند مخورم که این عشق را فراموش نکنم . قشنگی تان چاد و پشم کرده است .

چگو یز که در یافت وضع محبتش منقلب گردید و باره او را - بسوی خود کشید . لب روی لبانش گذاشت . کلیبتنیی صامت نکرد . چگو یز بی برد که دیگر مخالفت ندارد .  
 چگو یز به حرف آمد :

شب خوش کلیبتنیی . سلامت با امید .

عشق هنگام ه لحظه پس که کلیبتنیی و پدرش هنوز به خواب بودند چگو یز اسبش را زین کرد و از مهمانخانه - صا - حلس حرکت کرد . با آن که بسیار کم خوابیده بود ه خواب را سر حال و آرام احساس کرد .  
 باران نمیارید . اما آسان خاکی رنگ بود .

چگو یز در عشق صبحگاهی ه اسبش را به جلو رانده و به یاد ما چرای شب گذشته افتاده او میدانست که یک - خاطره قشنگ و ماندگار و یک محبت سرشار ه همیشه با اوست و ابداء رهاش نمیکند .

پنابه اهدایت فرماندار پولیس ه در یکی از گوشه های یک کوچه دواز در پاریس ه یک لاتین روش بود هنگامیکه چگو یز دو پارکویت به همراهی برادرش پیری دی فاورونوز از کوچه تار یک عبور میکرد با خود اندیشید که چس قه در شده که از آن جا گذر نکرده است . او یک نوع محبت پدرانه نسبت به ( پیری جوان ) داشت . پیری از مهمانان بر یکوت مالک یک قمارخانه بزرگ محله بود .

چگو یز در برابر این قمارخانه به خشم آمده و گفت :  
 - پیری در چنین یک شام زیبا اشتیاق زیاد به هواخوری رفتن دارد .  
 برادرش گفت :

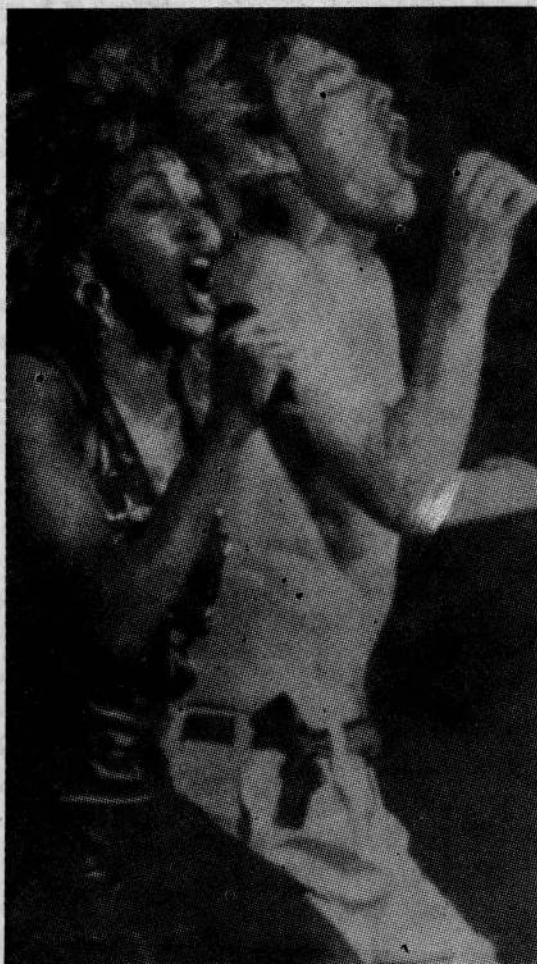
- پریز بدنته فو کوه ه ناپنده فرانسه ه وقت فری و دره جاست . تو میدانی که من چس قدر میل دارم پشم یا ه و هند فرس به دست بخاورم . کاکای ما همیشه میگفت که یک انسان جوان با شجاعت و محرم خوشبختی را در دستمرا - ه به خوش میتواند باز یابد .

- چگو یز به شانه اش زد و گفت :  
 - فراموش نکن هرگاه در سانت کبستوف و یا در جزیره ماردیننا ه در قمارخانه بی مثل این جا مصرف مسموی شد جانس را از دست میدی .



# از اصالت تا تقلید

نوشته هومن



مدتهاست مسأله بی، ذهنم رابه خود مشغول ساخته و مرا به اندیشیدن واداشته است. رویداد از آن جا آغاز میشود که در چند محفل و نشست خوشی دوستان و آشنایان، عده بی انگشت شمار از جوانان رادیده ام که به مجرد بلند شدن آواز موسیقی، آن چنان با اشتیاق درمیدان پیدا میشوند و سه رقصیدن آغاز میکنند که اگر قاصه بی رابا پول گراف استخدام کنید، همان طور باشوق وازته دل نمیرقصد... منتها این نوع رقصها با رقص های رقاصان متفاوت هایی دارد. یکی در کیفیت شان و دیگری آن که رقاصان ما، حرکات موزون و نامفهوم را آن چنان با دست چشم و ابرو بانمایش اندام اجرامیکنند که بیننده در ویرای آن چیزی میباید و احساس میکند که هنرمند به زبان حرکات واداهای چیزی میگوید و بیامی دارد. ولی در این نوع رقصها که (دیسکووی یا برک دانس) خوانندش حرکات خیلی ثقیل و برای کسانی چون من نامفهوم است. مثلاً: لگدی با شدت به طرف بالا حواله میشود و یا مشتت با همه قدرت به طرف راست و یا چپ زده میشود و یاری رقص خود رابه روی سینه به زمین برتاب میکند.

در محفلی سه تن نوجوان همینطور میرقصیدند و گویا دین خود را در مقابل عروس و داماد ادا میکردند و حتی سبب دلنگی آواز خوان شده بودند و او را به آواز خوانی نمی گذاشتند. چون بیهم میرقصیدند. من از دوستی که کسام نشسته بود، پرسیدم که: آن جوان که بیهم لگد به هر طرف حواله میکند، کیست؟

گفت: از دوستان داماد است.  
گفتم: آن جوان دیگری بیشتر میچرخد؟

نخست به جانب پسرش که موهشای تاج خروشش تقریباً از عرق تر شده بود نگاهی کرد و سپس به طرف من دید و گفت:

نسل جوان است...!  
آن پسر کارمن نشست، در سینه اش تصویر مدور رنگه بی دیدم، بسه تصویر دقیق شدم، خودش گفت:  
مایکل جکمن است، خواننده معروف نسل جوان.

گفتم:  
شما به او علاقه دارید؟  
گفت:  
بلی من به او و آهنگهایش فوق العاده علاقه دارم.

گفتم:  
کدام آهنگش را بیشتر دوست داری؟  
گفت:  
همه آهنگهایش را.

گفتم:  
یکی از آهنگهایش را نام بگیر.  
گفت:  
همه آهنگهایش را دوست دارم، ولی من معنای آهنگهایش را نمیدانم، اما آواز و حرکاتش خوشم می آید. گفتم مفهوم حرکات او را نمیدانم، حین آواز خوانی یک بار خود را روی زمین به پشت قرار میدهد، چون چرخک میچرخد، معنای این حرکت چیست؟

گفت:  
نمیدانم اما خوب میرقصد...  
شماراچی درد سرید هم آن جوان طرز لباس پوشیدن به مود، رقصی دوست داشتن و آشنایی با خواننده های خارجی را نمونه بی از فرهنگ و نمودی از نسل نود دانست و همه این بدیده ها راجز فرهنگ نخواند و افزود:

اگر ما خود را با این فرهنگ میار...

به او (دیسکو) میگویند، در هر جا محفلی باشد، او می آید و رایگان میرقصد...  
گفتم:  
آن جوان دیگری که بتلون کلابی باچه تنگ دارد؟  
گفت:

او برادر عروس است.  
پس از رقص طولانی آن جوانیکه بیشتر لگد و آمیکرد و سر و سرش عرق ریزان بود جمپر و بتلون سیا، چرمی بزرگتر از جانش پیراهن و جوراب نارنجی - داشت، نزد یک میز آمد و آشکار گردید که بدرومادر همین پسر در مقابل موقوفار گرفته اند. پدر باخنده رضایت آمیزی

فوت زلمی پامخ مدهند



# حالا که پرسیدید پس بخوانید

نجلاسروش از شهر مزار شریف:

ج: چرا بعضی از هنرمندان در تلویزیون یک آهنگ را دوبار لبسنگ مینمایند.

ج: به خاطریکه برای بار سوم کاملاً آماده می داشته باشند!

عبد البصیر مایو ولید میرزاده از شهر مولاعلی:

ج: خبیر شدیم دست دخترک حاجی کامران شکسته و بلسترمی باشد چرا؟

ج: زیرا از پدر مهربان دارد.

حبیب الله سر برسد ۰۸ ویرایسی ولایت سنگان:

ج: خبیر شدیم که احمد ولی و هنگامه عروسی کردند، بعد آجد اشندند فعلاً کجایند می دارند؟

ج: عروسی کردند، توبه نمودند. از هم جدا شدند و فعلاً یکی در شرق دیگری در غرب (هند - المان فدرال) به زنده می هنری شان ادامه میدهند. کسی هم نبود تا بین شان اصلاح کند چه مردمان بی انصافی!

کریمه اسودی از خوشحال مینه و مهستی سروش محصل طب کابل:

ج: چرا بعضی هنرمندان در مورد یک هنرمند دیگر ابراز نظر خصمانه میکند؟

ج: اینکه چرا خصمانه، عقل منجم قدند از زبیر این عمل ناجوانی است، اما اگر ابراز نظر مسولانه و آگاهانه و وارد باشد، نه می سعادت انتقاد شوند!

سلما نزار و فریبا نزار محصلان طب کابل:

ج: چرا دختر فلم فرار یگر فلم ها کار نمیکنند؟

ج: بیچاره از فلم ها خود را فراری ساخت و قرار در منزل مصروف کارهای یک که بانواست.

نسازیم، از جهان متحد عقب افتاده ایم و فاقد (فرهنگ امروزی) خواهیم بود - اضافه کرد:

- در ملک ما کسی قدر خواننده و ورتا د پیکورا امید اند و برای شان موقع نمید - هند اما همین هنرمندان وقتی به خارج میروند و آهنگهای خود را اجرا میکنند، اصلاحی فکر نمیکند که افغان استند، همه فکر میکنند که خارجی استند.

از تعریف فرهنگ تمدن میگدریم، معناییست مکرر، آغاز سخن ما این است که آیا فرهنگ امروزی به مفهوم تمدن جهانی میتواند وجود داشته باشد؟ هر فرهنگی باید دارای پایه های اجتماعی باشد.

بررسی پیش می آید که این فرهنگ - فرهنگ کشورهای استیلاگر - چی طور میتواند در جامعه و کشوری که پایگله نداشته باشد، نفوذ کند؟ به باور من بایست قشری وجود داشته باشد که حامی این فرهنگ بیگانه بوده و کاریکاتور فرهنگ دیگران میتواند در وجود آن ها تجسم یابد.

همین قشر توانمند است که به کمک عوامل دیگر، میتواند بر افراد به ویژه جوانان نا آگاه و بی خبر اثر - هنگ مارا چیزی به عنوان ((فرهنگ نو))

بدهد. آن ها را خالی میان تهنس بسازد. دوستدار مایکل جکسن ها، بیگانه از خود می خبر از پیشینه و فرهنگ خویش، انسانهای سطحی، انسانهای فرهنگ ستیز، مزدور صفت و مطیع امیر

نفر ۰۰۰ بتلون های غشاد، کرتی های کوچک، نکاتی به شکل شوالیه ها، بوت ها همچو جموس، موها تاج خروسی و...

در این بدیده حاجی دستاوردی - نهفته است که فرهنگش بنامیم. یک نکته آشکار است که فرهنگ بیگانه، با همه ترند ها و لکن بازهای عاملانش، نمیتواند در جامعه ما پایه و اساسی داشته باشد. فرهنگ بدون زیر بنا، چیز نیست باد هوا، فرهنگ فیبر و وارداتی خسروی آب است، بون است وزن ندارد و هرگز جامعه، آن را جذب نمیکند، ولی هرچ و مریج فرهنگی قادر خواهد بود زبان های جدی را به فرهنگ ما وارد کند، نباید اجازه داد که تن نیمه عریان و برهنه تن فروشان را به عنوان فرهنگ جازد، نباید حرکات ناشیانه را هنر گفت، نباید بی قید و بندی را آزادی گفت، نباید وابسته گی را زیر پوشش فرهنگ و دموکراسی جازد، ذهن جوانان را مغشوش ساخت و به آنان بی تفاوتی را تزریق کرد.

فرهنگ هویت ملی و بزرگترین حافظ ملت ها در برابر هجوم عوامل بیگانه است. هویت هنرمند در فرهنگش متجلی میگردد، شخصیت هنرمند نمیتواند از شخصیت مردمش جدا باشد، هنر، هنرمندان نمیتوانند در قالب فرهنگ و یا تمدن فرس برروز کند، هنرمند ما در قالب و هیئت افغانی تظاهر میکند. هرگز هنرمند

برای بیگانه نمیخواند و نیازی به بیگانه ندارد، هنرمند ما به مردم خود، هنرمندی میکند و هنر خود را در خدمت مردمش قرار میدهد، هنرمند ما فاتحانه در عرصه هنر جهانی میتازد و با هویت میخواند نه بی هویت و بی فرهنگ، هنرمند ما و جوانان ما با شکل و شمایل افغانی به استواری به پیش میروند و هرگز به فرهنگ تحمیلی و بیگانه نمیچسبند، هنرمندان ما، آواز خوانان ما در سطح جهانی تبارز کرده اند، اما با هنر اصیل، نه چون آن جوان که هنر را به عاریت گرفته و به بیگانه میخواند. نباید اجازه داد که عده بی انگشت شمار، محیط دانشگاه و مکتب را تبدیل به محل نمایش مود لباس مسخ شده، تری نمایند، نیشود جوانان ما خود بیتکر و سازنده لباس موزون به خود باشند و لباس هایی را که اصالت دارد و زخود شان است به نمایش بگذارند؟ نباید تلویزیون همچنان مسایل فرهنگی را در حاشیه بگذارد و بازم نمایش فلم های مبتذل را ادامه بدهد. - سا زمان های اجتماعی میتواند در زمینه نقش سازنده تری ایفا کند و از بی تفاوتی در این زمینه فارغ گردند. اگر این بی تفاوتی ها و اتحادی هم در سطح مقامات مسوول از بین نرود این مشکل همچنان باقی خواهد ماند و لازم است تدابیری در سطح عالی اتخاذ گردد. این بدان مفهوم نیست که دروازه های کشور به روی خارج بسته شود و هر بدیده را منحیت عامل بیگانه رد کنیم

# کلیسای سحر

## دختر سحر

سمر که شست و قمر  
از ع بس  
تنظیم کتفنده نوریه وصال

احساس کردم که ترکس حالا متعلق  
به من است .  
شب شد . وقتی میخواستم بخوابم  
به اتاقم آمدم ، آن جا خاموشی بود  
یک خاموشی مطلق و من از این سکوت  
لذت میبردیم زیرا میخواستم تنها در  
خیالی ترکس باشم . در بستر افتادم ،  
بستم آرامش هر شب را نداشتم . از این  
پهلوی به آن پهلوی افتادم . هر بار که  
نگاهم به نقطه یی دوخته میشد آرام  
آرام تارهای خیال مرا چهره گندمی  
و جذاب ترکس نوازش میداد . در فر -  
جام خوابم بود . چنان خواب خوشی  
که ندانستم چس گونه صبح شد و  
صبح نیز خیلی سرحال و عادی ، راهی  
دفتر شدم .  
و اما شب ها . . . برای خیال -  
دیدار ترکس بی تاب میبودم لیب

رسیدم و داخل حویلی شدم . خواب  
هرم با لبخندی گفتم :  
مبارک باشد ، سرانجام ه خانوا -  
ده ترکس راضی شد و لفظ دادند . . .  
لبخندی زدم و به اتاقم رفتم . هنوز  
لباسم را عوض نکرده بودم ، یک همه  
اعضای خانوادۀ مان به اتاقم ریختند  
و تیرکی دادند و یک ه یک قصه  
خواستگاری را آغاز کردند من خوب -  
شحال بودم ه زیرا ترکس را دوست  
داشتم او دختر جذاب و مقبول بود  
موهای سیاه و درشتی داشت . چند -  
ین بار که او را دیده بودم ه سرش را  
به زهر افکنده بود او مرا مشتاقست  
و از اقوام ما بود ه گاهی همدیگر  
را در بعضی محافل دیده بودیم ،  
ولی با من هیچگاهی حرف نزده بود ،  
اما با آن هم دوستش داشتم . یک باره

او آرام و سر به زیر بود ه اهسته  
آهسته حرف میزد م نگاه های خسته -  
اش به گوشه و کنار اتاق میغلطید  
و در آنجا لحظاتی لحظه هایی آرامش  
پیدا میکرد باز آهی میکشید و حر -  
فهایش را میگفت حرفها بیکی هیچ  
با هم ربطی نداشتند . ولی هرچه  
بود من کوشش کردم که بدانم چسی  
میگوید . . .  
یک روز کوتاه زمستانی بود آن روز  
این قصه آغاز شد ه قصه یی که  
گفتش در دست و ناگفتش رنجسی ،  
آن روزیکه آسمان خاکستری ابرهای  
سیاه و بزرگی را در برداشت باد -  
سردی میوزید و سرما ، تنم را می آزر د  
شتاب داشتم و میخواستم از سردی  
هرچه زود تر بگریزم و به خانه پناه  
ببرم ه همینکه نزدیک دروازه خانه

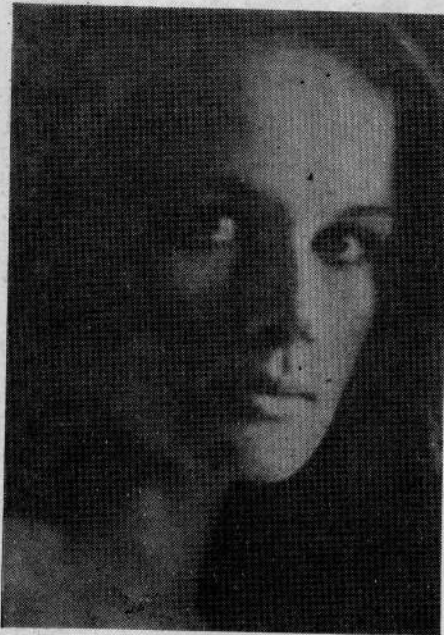
پنجره مایستادم به آسان تیره و قار  
 میدیدم و میدانستم در پس پرده ستاره  
 کان شیخ و شا دپنهان بودند . هـ  
 نگونه که نرگس جذاب من برای مـ  
 پنهان بود . و من حق دیدارش را  
 نداشتم ، دردی در دلم چنگ زد و  
 آهسته روی بستم نشستم و صدای  
 نرگس را میشنیدم ، صدای او را که  
 برای دیدارش ناقرار بودم . اما حق  
 دیدارش را نداشتم .

سر انجام محفل شیرینی خوری ما  
 را به راه انداختند و من و نرگس هر دو  
 مانند چله های آزاد در بهار  
 عشقان پروبال میگردیم و به آینه  
 خویش میرفتیم چی تصور سبز و تازه پس  
 داشتیم . آینه مادرخيال ما سراسر بهار  
 بود . ما هر دو شادمانه گام برمیدادیم  
 شتم و آرزو میکردیم که همه ما را ببینند  
 و از خوشبختی خود لذت ببریم .  
 هرروز که میگذشت و نرگس را  
 بیشتر از پیش دوست میداشتم و بارها  
 برایش میگفتم که دوست دارم  
 و او میخندید و میگفت : یعنی بیشتر  
 از دیروز و کمتر از فردا .

نرگس طبع شاعرانه داشت و شعر  
 میگفت و از زنده گی نامه شاعران و  
 قهرمانان برایم قصه ها میکرد . از شهر  
 های باستانی و از قصه هایی که در آن  
 جا گذشته یگانگی برایم میگفت و شعر  
 های مولانا و حافظ و سعدی را  
 میخواند و همیشه میگفت طبیعت را  
 دوست دارم .

هنوز به یادم است آن شامی که  
 بارانی تند میبارید و ما به سوی خانه  
 شان میرفتیم و باران آن چنان تند  
 بود که سر و صورت ما را میبست . من  
 از سردی میلرزیدم و خیلی هوا  
 سرد بود و دستش را به دستم گرفتم  
 دستانش گرم بود و با تعجب پرسیدم  
 نرگس درین هوای سرد تو خنک  
 نخورده ای ؟ باله خندی گفت :  
 وقتی هر گرمی و سردی طبیعت را  
 با چشم و خیال عشق به طبیعت ببینی  
 هیچگاهی سرد نخواهی شد .  
 او شعر میگفت و قصه ها میخواند  
 من شعرهای او را به یاد دارم .  
 شعرهای درد آلود او را و وحشی

مهر سیدم چرا همیشه در د و غم  
 در ذهن توست ؟  
 هیچ نمیگفت و شاید او درد را  
 دوست داشت . و من هیچگاهی از  
 یاد او دور نمیشتم .  
 خیالهایی که او داشت محالاً یگانگی  
 در ذهن من جان میگرفتند و صدای  
 او در گوشم زمزمه دارند و هر شام را  
 به شب و شب را به صبح مهربانم .  
 آری ! نامزدی مامدتی ز مادی -  
 طول نکشید و ما بایک نکاح ساده هر -  
 وسی کردیم و به زنده گی تازه مـ  
 پا گذاشتیم . من و نرگس با پدر و -



مادرم یکجا زنده گی میکردیم . خیلی  
 دیگرگونی در هانواده ما آمده بود .  
 نرگس غذاهای لذیذی میپخت و خانه  
 ها را با مناظر مقبول به شکل دیگری  
 در آورده بود و من احساس میکردم -  
 خوشبختم و خوشبخت ترین مرد ...  
 همه او را دوست میداشتند و ماها  
 گذشت و ما صاحب پسری به زبانی  
 گل نرگس شدیم .  
 نرگس من زینت محیط و فامیل ما  
 بود . من با قدم نیک او صاحب همه  
 چیز شدم و در محیط کارم آسود میبود  
 دم معافم کافی بود و هر چه سزی  
 میل داشتم میخریدم . و حتی تعداد

دوستانم زیاد میشدند . دیگر خودم  
 را میان دوستانی که بهر بگویم  
 دشمنانم بودند نمی دیدم و همه  
 شان در روزهای رخصتی به خانه ما  
 می آمدند . محل تفریح آنها خانه  
 ما بود و شامها یکی پس از دیگری  
 مهر میدادند و شبها با موتری که  
 داشتیم همه آن ها را به خانه های  
 شان میبردیم یک شب باز هم -  
 دشمنان دوست تمام راه خانه ها -  
 یشان رسانیدیم و خودم دوباره به  
 خانه آمدم . دیدم نرگس بیمار است ،  
 وای چشم عواطف و انسانی مرا غم  
 بولداری بسته بود . بی آن که توجه  
 کنم به روی بستم انهدم و به خواب  
 خوش فرو رفتم و آنشب خیلی خواب  
 نوشیده بودم ولی گناه شراب نبود و  
 گناه پول های حرام من بود ، که مانع  
 نوازش من به نرگس شد . روز هائس  
 آمدند و رنگ نرگس را زرد میکردند و  
 میفرستند هر روز که میگفت مگر کس  
 لافتر میشد .  
 میدانستم که این آغاز به بخشی  
 من است و به بخشی بزرگی که  
 بر سر راهم پهن شده ، دیگرگو نیهایی  
 در نرگس پدید آمده ، او کم حوصله شده  
 بود از آمدن مهمانان زیاد و غم  
 میشد ، اما منک همه چیز را میباید -  
 نسیم بارها بهانه میکردم و او را ز سر  
 پشت و لگه میانداختم و روی صورتش  
 آثار ضرب های من به رنگهای ابسی  
 و یاسنی نقش میبست و گل نرگس  
 هر روز پژمرده تر میشد و آهی بر لب  
 نس آورد .  
 به مصلحهای دوستانم میرفتم و گاهی  
 نیمه شب ها به خانه میرسیدم و وحشی  
 میدیدم بهمدار میبوید و هیچ نظیر  
 سید ، کجا بودم فقط سلام میداد  
 و در بسترش میخوابید و من زود به  
 خواب میرفتم و میدانستم تاچی وقت  
 شب بهمدار میماند و آیا خواب  
 داشت یا نه ...  
 در آن روزها با دختری به نام  
 " سیم " آشنا شدم که بهر ارقام  
 را با او میگذرانیدم و وقتی با او  
 لطفاً ورق بگردانید

خدا حافظی میکردم همیشه بلفش  
 پول به وی میدادم و او را نزدیک -  
 خانه شان پیاده میکردم و خود  
 به خانه برمیکشتم این تفریبا -  
 عادت شده بود که با سیم روزها را  
 بگذرانم و شبها با دوستانتان  
 شراب بنوشم و ناوقت شب به خانه  
 بیایم و پولهایم را که از راه غیر مشروع  
 پیدا میکردم نمیدانستم چی گوئیم  
 مصرف میشوند .  
 مدتی دیگر گذشت و نرگس زاهد  
 تر ضعیف و زرد شده بود . وقتی  
 نزد داکتر معرفت هیچ چیزی نس -  
 گت از درد هایش با من حرف نزن  
 روزی از او پرسیدم :  
 بیماریت را تشخیص نکرده اند ؟  
 خندید و گفت :  
 میگویند بیماری جز بیست و قابل  
 تشویش نیست .  
 باز هم با دوستانم به عیش و نوش  
 پرداختم وقتی صبح به خانه آمدم  
 نرگس قهرا لود در یک گوشه اتاق -  
 نشسته بود و سلام هم نداد پرسیدم :  
 حالت چی طور است ؟  
 از جایش برخاست و گفت :  
 کاش این بیماری در مان ناپذیر  
 باشد تا بمیرم !  
 مگر از زنده گی سیر شده ای ؟  
 آهی کشید و گفت :  
 زنده گی ... اگر با این همه درد  
 و رنج باشد تو بگو مگر مرگ بهتر  
 نیست ؟  
 با آن که میدانستم مقصدش از -  
 درد و رنج چیست و ولی با بسی  
 تفاوتی گفتم :  
 چی کنم که رنج و دردت نباشد  
 پیش داکتر میرمت و دروا میخرم  
 دیگر چی کنم ؟  
 با آهستگی گفت :  
 دیگر دروا نمیخورم ... سپس خا -  
 موش شد و چشمش را به گوشه پیس  
 دوخت بعد شمرده و شمرده گفت :  
 جسم بی روح برده است و منتها  
 من مرده متحرک هستم ...  
 با صدای بلند گفتم :  
 پس است و گهپای فلس خوشم

نمی آید .  
 او به چشمانم خیره شد . دور چشما -  
 نش سیاهی درشتی حلقه زده بود .  
 لرزید و چنان لرزید که حتی لب  
 هایش را باز کرد میخواست چیزی بگوید  
 ولی نگفت اشک دور چشمش حلقه ز دو  
 رو بر گشتاند از پس شیشه به کوچه  
 نگاه کرد . دستانش با لرزشی دستگیره  
 را چرخاند . دستانش را به گوشه  
 از پنجره تکیه داد . دیدم دست  
 او زرد بود و خشک و گویی روی -  
 استخوان های دستش پوست بود  
 و پس .  
 مدتی گذشت و سرانجام او به  
 شفاخانه بستر شد .  
 نستم روز و شب هر کجا که دلم میخواست  
 ست برون و گرچه نرگس هیچگاه سی  
 مسامع آزادی من نگفت ولی حالا  
 با خاطر آرام به مبل دلم رفتار میکردم  
 یک روز سیمایم گفتم :  
 مادرم میخواهد ترابینند ... قرار  
 گذاشته که فردا با او به خانه  
 شان بروم با او به خانه شان رفته  
 مادرش زن جوانی بود که پنجابی  
 زرد رنگی بر تن داشت در نخستین  
 دیدار مادر نرگس پیش چشمم  
 شد . مادر او یک فرشته بود که از  
 صورتش نور میبارید و همیشه عبادت  
 و طاعت خدا را میکرد .  
 مادر سیمایم در آن در میگفت  
 و در پایان هر صحبتش فیهی -  
 میخندید منم با او یکجا میخندیدم  
 تا شام آن جا بودم و شامگاه تاریک  
 آن جا را ترک گفتم . همینگونه به  
 خانه آنها میرفتم و شبها را در آن  
 جا به صبح میسرانیدم و به نرگس میگفتم  
 مصروفتم زیاد است نمی توانم هر  
 عصر به دیدارت بیایم .  
 و یک روز من و سیمایم گردش رفتیم  
 بودیم و برادر نرگس سر راه ما سبزه  
 شد نمیدانستم چی بگویم فقط همینقدر  
 به سیمایم گفتم که :  
 برادر خانم نرگس است . برادر  
 نرگس با من جنگ کرد و هرچه دشنام  
 داد چیزی نگفتم هر چند مشت و لگد  
 به صورتم کوفت دستم را بلند کرده  
 نتوانستم دور ما را مردم احاطه کردند  
 و مرا از جنگا لش رها کردند و خودم را

با شتاب به اتاق نرگس رسانیدم او روی  
 بسترش افتیده بود . صدا کردم نرگس .  
 او خواب بود دوباره صدا زدم نرگس  
 جان چشم کشود دستم را روی پیشانی  
 نهش گذاشتم تب داشت دستش  
 را روی دستم گذاشت و آهسته دستم  
 را به کنار کشید و گفت :  
 یک چیزی را میخواهم بهرسم اجازه  
 مینوی ؟  
 گفتم :  
 هان بپرس ...  
 میخواهم بفهمم چرا از ما دل سرد  
 شدی من چی گناهی را مرتکب شده ام  
 برایم بگو ... به خاطر طفلت به سر  
 طفلت سوگند میدهم بگو فقط -  
 میخواهم راست بگویم ... تا بفهمم که  
 من چی بد کردم .  
 بیخی گوش را گرفت و هایل های  
 گریه .  
 فقط گفتم :  
 نرگس گریه نکن .  
 ولی نرگس بیمار گریه میکرد تا وقتی  
 که نزدش بودم گریه میکردم . هنگامی که از  
 شفاخانه برآمدم مراسم خودم را به  
 خانه سیمایم رسانیدم سیمایم  
 در راه گفت با نرگس از او -  
 میخواستم .  
 اما سیمایم اخطار داد که یا بسا  
 من عروسی کن و یا به مقامات مشغول  
 از تو شکایت میکنم ...  
 افزود : هر دو راه را برای  
 روشن کردم تا فردا صبح باید  
 من اطلاع بدهی .  
 خسته تر از هر وقت دیگر از خانه  
 شدم و شب بود همه جا تاریک بود  
 صدای سکهای و لگد بگوشم میرسید  
 و از اطرافم میترسیدم . کوچه بسوی  
 بدی میداد و ولی ستاره گان همه  
 روشن بودند و در آسمان صاف شادی  
 میکردند با شتاب کلید را به دروازه  
 چرخانیدم و وارد دهلز شد . مادر  
 و پسر در خواب بودند روی پسر را  
 بوسیدم و صورتش را در آینه دیدم و  
 پریشان و خاکزده بودم تصویر من  
 و نرگس که به دستان خودش رسامی  
 شده بود و رویه رویم قرار داشت  
 من و نرگس لبخندی روی لب داشتیم  
 لبخندی که حالا باید به جایش تخم

گریه میکاشتم .  
 آن شب هم صبح شد و صبح نرگس  
 از همه اعمالم آگاه شد . من در برابر  
 پرسشهای او خاموش بودم و اما ...  
 در برابر پرسشهای سیمایم  
 گفتم توانستم که بعد از این از -  
 نرگس جدا شده ام .  
 نرگس بیمار بود و در بسترش می  
 سوخت من در آنشب با لباس سیاه  
 دامادی با سیمایم عروسی کردم و در  
 خانه مادرش مسکن گزین شدم .  
 خاموشانه پای عقد هم نشستم و شب  
 عروسی ما گذشت یک ماه گذشت و  
 سیمایم فهمید که من و نرگس از هم جدا  
 شده ام آن روز سیمایم و مادرش با  
 من سرد عوا را گرفتند و من به حرفهای  
 آن دو گوش میدادم .  
 مدت یک هفته گذشت و من از نرگس  
 اطلاعی نداشتم . دلم میخواست او  
 را ببینم ...  
 از خانه برآمدم ابتدا به خانه  
 پدرم رفتم . پدرم نسبت به من  
 نداد و دلم درد داشت در آشنا  
 می که به دستان خودم به نرگس  
 میخندیدم .  
 نرگس بیمار بود و در بسترش  
 سوخت .  
 در بیان از نرگس پوینده شده بود  
 که از نرگس میترسیدم . کوچه بسوی  
 و زشت شده است . سیمایم و مادرش  
 و همه اعضای فامیلم به دیدن من آمدند -  
 ند ولی جرات نداشتم از کسی بپرس -  
 م .  
 نرگس چی حال دارد ؟  
 وقتی حالم بهتر شد از شفاخانه  
 رخصت شدم . به خانه سیمایم رفتم  
 و مادرم به خانه خودش بود .  
 ستم مادرم با من بروده ولی او نرفت  
 و حتی بدون خدا حافظی به سوی  
 خانه اش رفت .  
 هنوز حال خوب نبود و در خانه  
 روی بسترم درد میکشیدم و رنج میکردم  
 و هر روز به یاد نرگس بودم .  
 دیدار نرگس مرا سوی شفاخانه کشانید  
 میخواستم با او حرفهای دلم را بگویم

به او بگویم که :  
 نرگس حالا سوگندم مده من بدون  
 سوگند به تو همه واقعتاها را میگویم  
 دلم لرزید آیا جزایات این را داشت  
 که به آن فرشته بزرگ این همه بی  
 بند و یاری هاپرا بگویم ؟ آیا میتوان  
 نستم به او بگویم که او را فراموش کرده  
 بایک زن بدنام و هرزه عروسی کرده ام ؟  
 دلم از آن مزه و آیا با چی چشم  
 به نرگس نگاه کنم ؟ این که یک چشم را  
 از دست داده بودم و از صورت زلفم  
 مشرعه دم ولی هرچه بود و دیدار  
 و عیادت نرگس را میخواستم وقتی به  
 دهلز شفاخانه رسیدم و پاهایم  
 منگنیدم .  
 به جای برساند و غی در دلم  
 چنگ زد . دلم میشد بگریم و خودم  
 را به پاهای نرگس ببندم آن ربه او بگویم  
 نرگس خوب من ! حالا همه چیزم  
 را از دست داده ام سیمایم دیگر  
 گون شده او فقط پول مرا میخواست  
 دیگر حزن و ناهق بهانه میکرد و پر -  
 خاش میزدند او حتی دیگر به صورتم  
 نمیبیند . و از من میگریه و به خانه  
 نمی آید .  
 نرگس برین زن جهان بودی و -  
 به دامان یک شیطان پناه  
 من مومون بگذار پیش پای  
 تو بمیرم .  
 داخل اتاق نرگس شدم یک باره -  
 چشم به بستر او افتادم دیدم که  
 زن دیگری مانند او زرد و لاغر به  
 خواب رفته است . لرزیدم و دلم را -  
 تسکین دادم و در دل گفتم شاید حال  
 نرگس بهتر بوده و از شفاخانه مرخص  
 شده باشد .  
 ولی فکری در مغزم خطور کرد  
 نزد داکتر معالجش رفتم ...  
 وقتی داکتر به صورت خیره شد  
 مرا نشناخت و خودم را معرفی کردم  
 با تعجب به من نگرست و از وضع  
 چشم پرسید و حادثه آن روز را  
 تشریح کرد .  
 با صدای غم آلودی گفتم :  
 چی بدی فتن بزرگی من هر بار  
 که بستر نرگس را میبینم حرفهای او  
 به یادم می آید و واقعا زن فهمیده  
 می بود خوب زنده گی سرتان باشد

مانتوانستم نرگس را نجات دهم -  
 بیماری او خیلی خطرناک و پیشرفته  
 بود . او سرطان بود و تداوی او  
 در هیچ جایی نمیشد . به من چی  
 امری داغید ؟  
 احساس کردم ریخته و پاشیده  
 شدم و در تمام وجودم درد بزرگی  
 راه گشود . سرم چرخید . تلخی  
 در گلویم پیدا شد و به دیوار تکیه  
 زدم و دست دیوارها را میخواست  
 ولی دیوارهای آن محل از من میگریه  
 بختند . و دستم به چیزی نرسید  
 تا به آن تکیه کنم و روی دهلز افتادم  
 وقتی به هوش آمدم و باز هم هر  
 گوشه و کنار نرگس بیمار را می دیدم  
 از آن جا که گل نرگس من پیر شده  
 و زنده گی را پذیرفته بود و دور  
 شدم .  
 راهروهای جاده پر از ازده حمام  
 بود و کسی نمیدانست که من چی  
 غص را میکشم به خانه مادرم رفتم ...  
 روی بستر نرگس خالی بود ه های  
 های گریه ستم و مادرم به صورتم نگاه  
 نکرد . وقتی پرسیدم :  
 مادر واقعتا دارد که نرگس مرده  
 است ؟  
 اشک دور چشم مادرم حلقه زده  
 با گوشه چادرش اشکهایش را پاک  
 کرد و آهی کشید ...  
 خواهرم و پسر را آورد او را از -  
 بغلش گرفتم او نیز تب داشت .  
 احساس کردم و پسرم نیز مومون .  
 شتاب سرو صورتش را بوسیدم و پاهایم  
 پیش را بوسیدم و به مادرم گفتم او را  
 به داکتر ببر و هرچه زود تر او را به  
 داکتر ببر .  
 خانه خالی بود شام میشد هر  
 لحظه دلم میخواست تا بر مزار -  
 نرگس بروم و ولی میترسیدم که چی  
 طور به خاک او نگاه کنم ...  
 به چهره شاد او که روی دیوار -  
 نصب شده بود دیدم هر دو لب  
 خندی بر لب داشتم و یک لبخند  
 کوتاه بغضی در گلویم بود .  
 دلم هوای گریه داشتم .



# لومړی فصل

د پال وینسون اثر  
د ستاک نار

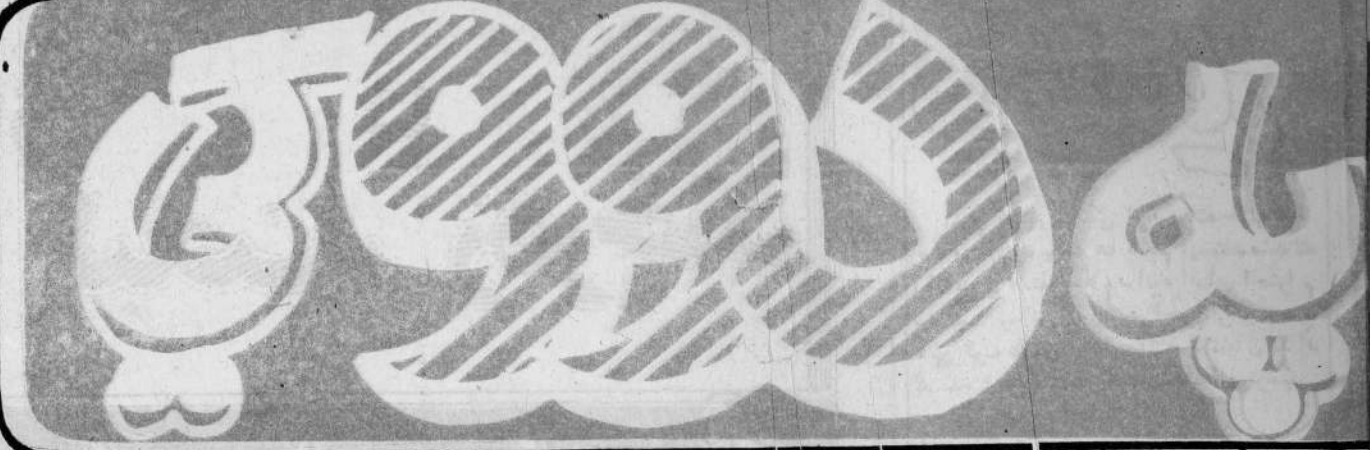


واقعیت کې . هغه سره مخ کوس احساس موجود و . دې مین و او دقې مینې ده ته د اجراء ورکړي وه .  
د دالان په پای کې د نیکه د وخت د ساعت د عقربو وینکی اواز هغه یواځې اواز و چې جوړه مینتیا یې له مینعه پر له . د جیفرې د پاره د اکا د سرنوشت د مارش په شان وه چې دې یې د یوه حتمی کېد وینکی کار خواته بیوو .  
هغه خپل وروړي کړ او په دالان کې یې یو گام واخیست . په دالان کې پرته قالی بند و او خود فریاد د تختو د فز فز اواز پورته شو . جیفرې ودرید او د پیر زیات په فضا شو او د وینو اشناکته فضا ورسره پیدا شو . دې په قهر و . د دې د پاره چې دې پایا د مور له خوښی نه تیر شوي ویاوله همدې کېسه یې د پیر احتیاط کاوه چې د خه شې اواز پورته نه شی .  
د همد اکا روکړ او هغه بل وړه ته یې بحان ورساوه خو خولې یې پر وچولې وو او را کوزیدې .  
دا د ایلزي د خوښی ورو او قفل شوي هم نه و . دې هېجانی شو . په ده کې یې شعوانی احساسات را وپاریدل او د فضا او عصیانیت معای یې وینسو . لاس یې دوره په قفل کېښود . بیا یې فز و نیو خود اعمل دوره تر شا د ښکلی نجلې دارامه سا اېستلو دا وید وید . پاره .  
هیڅ شې یې وانه ویدل . ایا ده له هغې نه دا انتظار لرود چې ده دوره تر شا یې بحان دوه قات نیولوي او کله چې ده ور خلاص کړي وي دده په غېږ کې یې بحان وروړي نیولوي وي . دې چې له هر کورچس اواز نه هم پارید . خپله سایې وید پوله او د قفل

د سنگری وړخ راوه او وړی د ورسره ټپل واهه چې امله یو یاد و نه انچه خلاص شو . یې سببه او انې پار ورتنه پیدا شو . خو د پیر ژر دغه پار بریالی شواو کله یې چه د ایلزي ارامه سا اېستل چه د ورتنه فز نیولې وه واورید . ده سره د احساس را پید او شو چه اوس نو زنگه او اسمان هم نه شي کولای چه دې بېرته شاتگه ته مجبور کړي او خپلې کوزې ته یې بوزي . کله چه د ه دې تیاره کوته کېسې گام اخیست . لر زده . هغه وخت یې چه ورو بېرته پورې کړ او د هغه بستر خواته چه په تیاره کېسې یې لیدې هم نه شو او هغه ښکلی موجود چه دې نه شه د هغې سره د یو معای کېد ولېونې وه پکېسې پرته وه . بحیر شو . خو خپل جرات ته حیران او هک پک پاتې شو . هغه نجلې چه دده وه . هغه نجلې چه پې پري گران وه او دده لاس دې جرات نه هم باید پاره شو وي .  
کوم احساس چې دده ته په دغه شیبه کې د پیر حیاتی کار د اجراء کولو په درشل کې پیدا شو . ده ته بیخي نوي او دده د پیر الیتوب خرگند وي . دده په رگونو کې د سوزید و احساس را پید او شو . داسې احساس چې پخوا یې هېڅکله له ایلزي سره د یواختوب په حال کې نه وه لیدلې . دا ټول د پیر عجیبه فوندي ښکاریدل . دلته ایلزي په درانده خوب وید و . دده په خیالونو کې لاهووه . دې لاتراوسه پورې هم له خپل عمل نه ښمېانه نه و . کله به یې بدن تود او کله به سرد شو . ایلزي دده د اجابې پیرال هم دده و .  
خو بیا هم د خوشیو له پاره دده ونه شوې کولای چې وړاندې لار شې . په اندامونو

لرزه راگه شوه . د هغې د سا اېستلو اواز لکه شراب دده په رگونو کې ټپید . لاس یې وراوړ د کړ او د پیر پوست او لاس سره شیان یې تر لاسه شوه چې پیر خوکی باندې پراته وو . دا د ایلزي کالی وو .  
د جیفرې موه به کوزې پره نه باندي ولگیدې او د پیر ژر ترې را پورته شوې تا به وېلې چې په یو د پیر مقدس معای باندي لگیدلې وي .  
دواړه لاسونه یې یو له بل سره کلک نیولې وه او هغه شونډې یې جوړ د ایلزي د شونډو د پاره ترې وې یو بریل باندي اېښی وې . وو ورو د بسترې خواته وروژر دې شو . د اعمل ترخو چې د هغې خنک ته ونه رسید . ونه درید . ښکته . په بستر یې سترگې خښې کړې . اوس یې چې سترگې له تیاري سره آشنا شوې وې . هغه یې ولیدله .  
ایلزي له موضوع هېڅ خبره نه وه او دې دلته درانگه له امله سخت لر زده . ایلزي برشا پرته وه . د خوب نازک کمپس یې له لوڅو او کمرنگه اوز ونه لیدلې و . د بحوانی له خوند نه د کور لککو تیار باندې یې تک سپین سپینه بند چه سپیدلې و . سر یې لکه موج د اړه طلا یې تاج په واورین . البت اېښودل شوې وه چه د پیر وینا ښه وید و نه یې کېاېسول .  
د هغې نصابې او ونوتې سترگې خوب پټې کړې وې . دموم په شان پانه یې د وروښمین جمال په شان برې راخواره وه . نوس اوسرې شونډې یې لر فوندي سره بېرته وې . دمخ پوست یې کمرنگی فوندي ښکارید .  
یو کورچس اواز لکه لاس یې برسپینه باندي پروت و او جیفرې د هغه له لید ورسره د پیر زیات په لرزه شو . وروسته یې بیا خپل سرد هغې د سپین خواته ښکته کړ او د هغې د لاس سپینوالی یې پر خپلو شونډو وښکل کړ .

د هغې زړه وړ وینکی بوي د هغه ماقزوت لکه د معدید وینکی اور لیس ورننوتی . ایلزي دغه ښکلول سره له دې چې د پیر ورو احساس کړ . په اندامونو یې وو ورو ایزه رافله . و خوسیده او سترگې یې رالوتځې کړې .  
د پیر ژر راویننه شوله . دا په درانده خوب وید و . کله یې چې خپل مین ولید چې په تیاره کې ولاړ دې شونډې یې لږ زید او شوې .  
د پیر شیبې له پاره یې سببه او انې پار نجلې ته وړید او شو . لاس یې له خپلې سپینې ته لیرې او د هغه خواته یې ورو ایز کړ .  
هغې په کراره وویل : (( جیفرې زما گرانه جیفرې ولی ؟ ))  
د موضوع په غطن پوهیدلې وه خولانسر اوسه پورې هم پاره شوې نه وه . جیفرې چې د احوال ولید . نو د پیر محرکه کوي تر شا ښیر لاندې په بستر باندي د هغې تر شنگ کېښیاست او د هغې لاس یې خپلو ته یو شونډو ته وروپورته کړ .  
په فز ناستی اوازی ورتنه وویل : (( زه ناچارم چې راشم . زما گرانې . نه یې شوي کولای چې پاته شم . زما گرانې زما په کور کې ستا لور یې شه دده اوما — ما د دې د پاره چې له تاسره واوسم ونه شوې کولای چې وید و شم . زه .... ))  
هغې کوم عکس العمل ورو نه ښوده او نه یې بحان ترینه فوندي کړ . دا د پیر شیبې د پاره د مینې او تندي په دریا پ کېښی لاهو شوه او خواب یې ورتنه شوې کړې . خوبه د پیر شحات سره پر دغه حالت بریالی شوه .  
د هغې شونډې له موسکا پکې شونډې هغه خپه نه وه . ښمې کله چې داسې ا عتراف له خپل مین نه واورې هغه کولای شې ؟



هغې وویل : (( جیفرې . خوته با پید نه وي رافلی . ستامور . )) د هغه په سترگو کې یې اعتدالی او جسطبه له وراپه علید .  
ایلزي د هغې له دې موضوع سره خه کار . ته پرما گرانه یې . مونږ کوز ده . کړې او واده به هم وکړ و . ته په ما پورې اړه لري . اوزه .  
د جیفرې اواز بیا بند فوندي شو او . نوسې زغم ونه شو کله چې جیفرې هغه په وحشتناکه توگه په خپله فز کې و نیوله سایې بنده بنده کیند له اود جیفرې لوبی او ترې شونډې د هغې پر خوله باندي کېښیښودل شوې . وروسته بیا جیفرې د هغې پر لوڅو اوز و باندې د ښکلولو طوفان جوړ کړ .  
جیفرې چې نه پوهید و هغه خه کوي بحان یې د هغې ترخنگ غوړ بحار کړ او بیا یې دا په خپله فز کې په د پیر جرئت سره ښمگه و نیوله او تر هغې پورې یې دا ښمگه نیولې وه چې دې هم د هغې دنیم اواز لکه بدن د ریز د پد و په مقابل کې د نیما یې کوزو تر شا حالت ته ورسید .  
هغه په د پیر ښمگه سره وویل :  
(( ایلزي — زما گرانې ( اوه . زما گرانې — زما گرانې ))  
د جیفرې د لوبی مینې د تندي ما هولو د پاره کلمې یواځې یې نه وې . هغې د جیفرې له منلونه انکار و نکړ او ترخنگ یې کرار و پرتله . اخرداد جیفرې وه . کله چې جیفرې خپل لاس د هغې تترت وراوړ د کړ هغې هغه ونه ویل او د هغه د فزې تنده یې مات کړه . جیفرې د دې ترخنگ پروت و او دای ښکلوله .  
هغه وویل : (( ایلزي . ته خپه نه یې ))  
هغې لږ د اعتراض په توگه اوه وایسته ادا به لوبه

# هتلر

روزي هتلر به يكي از ديوانه خانه ها رفت . تمام ديوانه ها منظم ايستاده شدند و ياد دادن هتلر سلام داده اداي احترام كردند . زماني كه به نفر آخري رسيد همچ گونه عكس العملی از خود نشان داد كه سخت بابت قهر هتلر شده از او پرسيد :  
 چرا اداي احترام نكردي ؟  
 نفر مذكور باخونسرد ي گفت :  
 ببخشيد ، من ديوانه نيستم ، نرس استم  
 ارسالی : عابده رابع بكاش

# تحليلی

از يك حقوقدان ان ايرلند پرسيدند :  
 بزرگترين خرابی در وقت داشتن  
 چیست ؟ او جواب داد :  
 داشتن دو خنجر .

# درد ماه

مرد مستي نيمه شب از ميخانه بيرون آمد . اتفاقاً باران شد يدي باريد . و آب بسياري در سطح جاده جمع شده بود و بعد از باران هوا صاف شده و مگر ماه در آب افتاده بود .  
 مست ، همينكه چشمش به عكس ماه افتاد ، همانجا نشست و شروع كرد به گريه كردن . رهگذري بالاي سرش آمد و پرسيد :  
 - آقا چرا گريه ميكنيد ؟  
 مست ، عكس ماه را نشان داد و پرسيد :  
 - اين چيست ؟  
 رهگذر گفت :  
 - معلوم است ، اين ماه است .  
 گريه مست شد يد تر شد و گفت :  
 - من ميدانم كه ماه است ، اما شما به من بگوييد كه در اين وقت شب من در آسمان چه ميكنم ؟  
 ارسالی : زوليانا نصيري

# ببخشيد

# با عيبات مامور

مامور و كرتي و كلاهم نبود  
 اي امر اگر نخوردي نان و نمك  
 مگر شام بود خرج پناهام نبود  
 والله زرفسي است نگاهام نبود  
 باوصف همه بختگی ام خام شدم  
 هر چند شريك رشوت بود رئيس  
 اي كرتي كهنه ام فدای تو شوم  
 تا سال دگر اگر بمانی به برم  
 در مسلك مكر و خدغه ناكام شدم  
 او صادق و من بندي و بدنام شدم  
 تريان رفاقت و وفاي تو شوم  
 والله ره قسم كه خاك باي تو شوم  
 فاروق از خيرخانه



تخرق نظر، محظا سرالو،



# طرح ادبی

عزیزم، به یاد تو اشک از چشمانم سرازیر میشود زیرا درد دوری تو که در وای تمام درد های من و مرهم زخم های من بودی آرام میدهد. با شنیدن نام تو وجودم به لرزه درمیاید زیرا به یاد آن روزها میانتم که من و تو از هم جدا این ندانستیم. اگر یک روز ترانس می دیدم چند سال بیوترمی شدم. اما انوسوس و صد انوسوس که تقدیر ترا از من جدا کرده است و تاابد جدا کرده است.

آه عزیز من ای گوشه

نوشته: نیلاب حکیم

علت آن که ماهیها عاشق نمیشوند این است که پسران شکست، وسیله بی برای خود کشی ندارند.

نمیدانم آدم های دور وقتی در آینه نگاه میکند، کدام روی خود را میبینند

ارسالی: بلقیس آزاد

# طالع بد

چند جهانگرد ماجراجوی امریکایی با هسران خود به اکتشافات جنگل های افریقا رفته بودند. شب هنگام گوریسل بزرگی آمد و خانم یکی از آن ها را زد و دید و برد. بقیه آمدند به جادو شروع کردند به دل داری و تسلاي اولوسی جهانگرد بی زن تیره کان با خود زنزه میکرد. ای سستی جانم ای سستی جانم تا حایی که پادم می آید و مطالعه کرده ام این نژاد مخصوص گوریل، زن های راکه میدزدند فردا صبح زنده و سلامت پس می آورند.

به عزیزش بلقیس هوتکی

ترکیب هلری رئی: به نظریک متخصصی رقصهای مدرن ترکیبست از رقصهای سنتی افریقا و حرکات یک خانم سائیز ۴۶ که میخواهد بیوهن سائیز ۴۰ را برتن کند.

# درساعت دری

بنافلی جنت گل خان که مضمون در ی را درس می داد برای شاگردانش وظیفه داد که برای فردا هرکس چند جمله یاد بگیرد و در صنف برای دیگران بگوید. در این میان کریم الله که خود را لایق لایق می تراشید تصمیم گرفت که کلمه های زیاد یاد بگیرد.

به همین تصمیم از مکتب بیرون شد و در راه پشت کلمه ها سرگردان بود. د و بچه را دید که با هم جنگ می کردند. یکی برای دیگری می گفت برو که می زنت. کریم الله یاد گرفت که: برو که می زنت. پیشترت دید که دو بچه قصه فلم را می کنند یکی می گفت:

این را از د رمنند ریاد گرفته ام.

کریم الله این جمله را هم بخاطر سپرد. کسی دیگری پیشرفت یک زن و شوهر به موتر بالامی شدند مرد برای زنش گفت: بفرمایید حق اولیت از خانم هاست.

کریم الله این جمله را یاد گرفته فردا به صنف حاضر شد.

معلم بعد از آن که جمله های شاگردان دیگر را پرسید نزد کریم الله آمد و گفت:

بگو کریم توجه یاد گرفتی؟

کریم الله گفت:

برو که می زنت.

معلم خشمگین شده گفت:

احق، این همه ها را از کجا یاد گرفتی؟

کریم الله جواب داد:

از د رمنند ریاد گرفته ام.

معلم که اعصابش خیلی خراب شده بود گفت:

پیش شو گوشه که برم اداره.

کریم الله گفت:

بفرمایید، حق اولیت از خانم هاست.

هاست.







# برده باری ما

فهرست قبرگردان سرویس شعری ما  
 اموات زنده درگوردرآن سواری ما  
 با آن سفر جو جبراست همچون عذاب  
 قبراست  
 ماند به جان سپردن زآن تاقراری ما  
 گویند به زن سپاه سرآن ناپب کلنسر  
 راکت عقب فتاده بنگر زلاری ما  
 ازسیستم پسندیدم درسی جو گویند بهم  
 باری بما به موثر بین برده باری ما  
 مانشین پس کجاوه درنیمه ره شود گل  
 صداندلش نسازد اگه ززاری ما  
 ای دامی تمدن وحشت بما و بنگر  
 درحمله بردرسی اختیاری ما

# دوست دارم

بهار را دوست دارم بخاطر شگوفه  
 های رنگین و پروانه های سبکبالش  
 شب را دوست دارم بخاطر سکوت  
 بی باپانش  
 ماه را دوست دارم بخاطر زیبایی  
 بهکرانش  
 و بالاخره توادوست دارم  
 بدون اینکه بدانم چرا؟



# دهقان و کبک

ست کرد : آقا لطفاً مرا آزاد کنید . بـ  
 یای شکسته من رحم کنید . بر علاوه سـ  
 مرفایی نیستم بلکه یک برنده بی آزار استـ  
 که همیشه به او امر بد رو داد خود گوشتـ  
 داده ام . بهین حتی بال های من هم از  
 بال های مرفایی نرق دارد . بر من رحم  
 کنید و این بار مرا ببخشید . دهقان خنده  
 بلندی کرد و گفت : شاید تمام چیزهایی که  
 می گویی درست باشد اما من ترا همسرا  
 همین دست دزدان یعنی مرفایی ها  
 اسیر کرده ام .

ارسانی حفظ الله سحر

دهقانی از دست مرفایی ها به تنگ  
 آمده بود . پنجاره چند بار به زمین خود  
 تخم پاشید ولی مرفایی ها تخم ها را سی  
 خوردند . دهقان مجبور شد باز تخم  
 بپاشد ولی این بار برای گرفتاری  
 مرفایی های دزد ، دامی نهاد و به  
 ترتیب یک عده زیادی از مرفایی ها را اسیر  
 کرد .  
 در بین این مرفایی ها یکی نیز اسیر  
 شده بود . کبک که برای رهایی خود بسیار  
 دست و پا زد و پایش نیز شکسته بود . وقتی  
 دهقان مرفایی ها را می گرفت و نوبت به  
 کبک رسید ، کبک با میجز ویاالحاج درخوا-



ترجمه : حمید خراسانی  
مخاطب و هشتم از بلغاریا

# کتاب بیرون رفتن از ایران

آلته گنیه های بیچاره هنوز هپانام های جدید خود طاعت نکرده اند .  
 از همین جهت مجبورم تا سفان را با تکواری و با صدای بلند تر بر زبان بیاورم تا آن ها را متوجه سازم .  
 همسایه هایم حالا فکر میکنند که بسسه دنیا ی هنر پا گذاشته ام و تجارت با این مرصه را آغاز کرده ام .  
 با چنین تصور آنها همه روزه از من در مورد هپانامی که در مورد این یا آن هپانام هستند پرسش های مافوقیه می پرسند .  
 در این مورد روزی با یکی از دوستانم در یک قهوه خانه دزد دل کردم . او هم دل پری داشت هنوز حرف من تمام نشده بود که او هم عقده دل خود را کشف کرد .  
 بقیه در صفحه ( ۱۷ )

دارند ؟ آیا مالیات بر صادرات پرداخته اند ؟  
 او را فهماندم که نه بهر مغز و جسم و نه کباب و نه هم چپس و اصلا رستوران چی که حتی دکان یا غرفه هم ندارم . دهلیز هاشیز خانه هسا لوی و اتانق خواب را هم برایش نشان دادم . تا متعقن شود ه که از رستوران مغز و شربهر ه کباب و چپس چی که حتی از وسایل و مویل رستوران هم حرفی در میان نمیباشد .  
 مامور مالیات رفت ه اما یک هفته بعد انخضار نامه های برای تصفیه مالیات پرداخت نشده در یافت داشتم .  
 باید مبلغ هنگفتی را به خاطر مالیات رستورانتی که اصلا نداشتم میپرداختم یک ماه در شورای ناحیه بی سرگروه بودم تا تا به بسازم که یک کارمند علمی عادی هستم ه که هیچگونه رستوران یا دکانی ندارم . اصلا مقصبت نمیباشد سرانجام مامورین را قانع ساختم . اصلا نشانه بی های بلاک را نمیتوانستم قناعت بدهم . وقتی رستوران محله بسته میشد رنگ دروازه آپارتمان مرا میفروشد .  
 به خاطر یک بوتل بهر و یک سیخ کباب با چشم گریبان غم روز زاری میکردند . مدتی با ففردن دندان روی دندان خشم خود را فرو میخوردم ه اما سرانجام حوصله ام سر رفت . مجبور شدم نام گریه هایم را عوض کنم . خوب این کار اصلا مشکل نبود . حالا قصه نام در کشور ما موهوم است . نام شهر ها جاده ها بناها همه سات و هرا آن چه را که فکر کرده میتوانید ه همسر میدهند .  
 من هم نام گریه هایم را براد وان ارگوری لاد براد رکه هرد و از غوغای محرف بلغاریا اند . " مترجم " ه گذاشتم .

وقتی اندام درست و پست شکل مسرا بنمید ه اصلا . خیال هم کرده نخواهد بود توانست ه که چی قدر آدم خوب شقلب ه خمر خواه و دل سوز هستم . همین غصلت بود که مرا واداشت تا دو گریه را به فرزند ی بپذیرم . وقتی آن ها را در کنار بلاک یافتم هپچاره های صاحب گرسنه و سرگردان بودند . وقتی گریه ها راه خانه آوردم ه اولاه شکم شان را سهر ساختم و سپس سراهای شان را غستم و خوب پاک کردم .  
 یکی را " بهر و دیگرش را " کباب " نامیدم " بهر " و " کباب " بسیار شوخ و باز بگوش بودند . گاه پرده ها را میدیدند ه زمانی کاغذ دیواری را میخراشیدند و یا هم پرنده کی پنجه های خود را روی چرم کوچ از مایش میکردند .  
 ظالما ضرورت میافتاد تا بلند صدا بزنم :  
 بهر ( . . . ) کباب ( . . . )

میدا بود که دیوارهای آپارتمان های مکتوبین چی قدر ناز کند و از روی این دیوارها هم میتوان همه چیز را شنید و از احوال خانه همسایه آگاه بود . . . .  
 یک روز همسایه چپ بانگاه حمله گرانسه و صدای توطئه گرانه ربه من کرده گفتم :  
 - تصمیم بسیار هافلانه گرفته ای ( . . . )  
 در ضمن آن کی از معاش دولت به نان و لوب و به مال و مکتب رسیده میتوانی ؟  
 با تعجب به سوش نگرستم ه اما او چشمکی زد داخل آپارتمان خود شد و در ب را بست .  
 چند روز بعد ه رنگ دروازه بلند شد مامور اداره مالیات بود .  
 - خبر داده اند که رستوران بهر ه کباب و چپس باز کرده اند . آیا جواز نامه



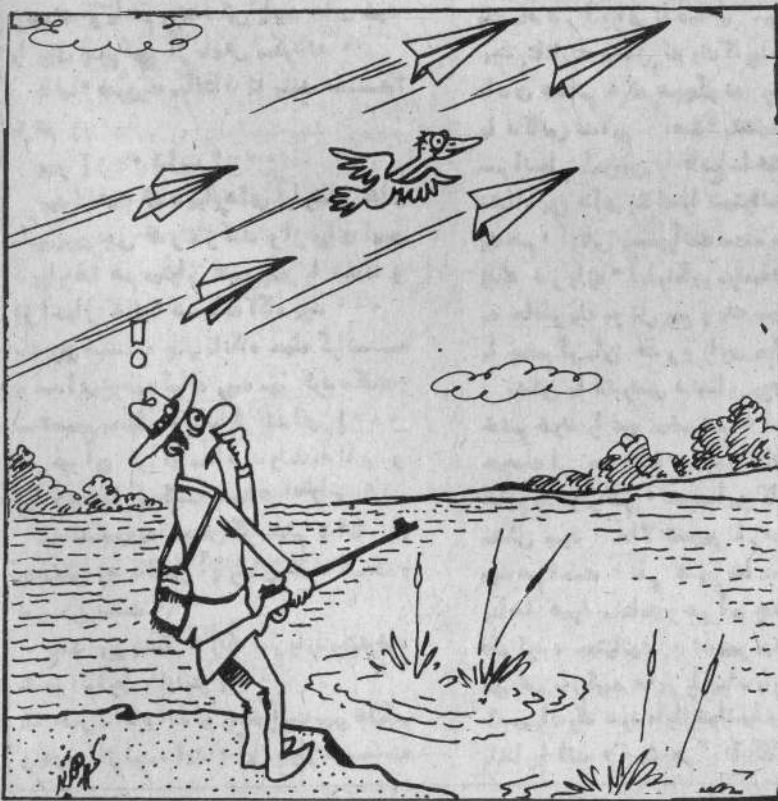
# نکاح خط، که د معافیت کارت

ته پورته کړي چې په دې وخت کې  
نوموړي ته له بوجي څخه د خپل پلار  
او مور د واده نکاح خط ورته راوويست  
د نکاح خط په ليدلو سره د جلب او -  
گروپ څخه پرته خو تتر -  
وځنډل خون يروز د گروپ  
او اخستلو نيتي ته متوجه  
شو . که گوزي چې په رښتيا هم  
نکاح خط پنهلسي کاله پخوا د نوموړي  
هنگ د مور او پلار د واده په وخت کې  
توتيب شوي دي . د دغه معتبر سند  
په ښکاره کولو سره همون خپله خوارلي  
کلتی ثابت کړه او بيرته يي اسناد به  
بوجي کې بچاي برعکاي کړل . کله يي  
چې د اسناد و بوجي اڅي ته پورته  
کوله . نوزما به زړه کې راتير شول : -  
هسي نه چې دغه نکاح خط د نوروتقلي  
کارتونو په څير تقلي او ساخته گي وي  
مکه چې تقلب نن سبا د ژوند د ټولو  
چا رواجي په لاس کې لري .

- \* د پلوی په لاره کې يي د ديوال خوا ته
- \* له ولي څخه بوجي راگڼته کړه او به يي
- \* د بي لامونه وزيره گوته د تندې خولسي
- \* پاکي کړي او پرڅه پرڅه يي په مېکه
- \* وڅخولي . کله يي چې د بوجي
- \* خلاصه کړه . نو لومړي يي ورته
- \* راښکاره کړه . خو چا ورسره نه
- \* دغه دنگ همون دي
- \* بيا يي له بوجي
- \* هغه کارت راوويست چې په اترو ټولگي کې
- \* يي دده د برحالي شاهدي ورکوله .
- \* خود ا هم ورسره ونه منل شو . روسي يي
- \* خواستعلامونه اونور ټول ټول کارتونه
- \* هم له بوجي راوويستل خو چاته د منلو
- \* وړ نه وو . مکه چې دده قد او قواره يو
- \* خوارلي کله هلك ته نه . بلکې يو دوه
- \* وشت کلن همون ته پاتې کيده . نيز دي
- \* چې د جلب او احضار گروپ يي مو تر



# خان او که بل شوک تيرايستل



کولونه کلونه پخوا هغه وخت چې زه -  
ماشوم وو . نوله خپلو لویانو او مشرانو  
څخه يي اوږدلی وو چې که چيرته  
په لاره کې شوک څه شي پيدا کړي  
نو بيا دي دري محله په لور غز ووايې  
چې : داسې دچادي . که به دي  
دري غز ولو د شي خاوند پيدا نه شو .  
د نوموړي تن له پاره حق حلال او -  
خپل لویانو پورته گټه اخستل يي روا  
کړي .  
خوهغه وخت داسې راياد پزي لکه  
د خوب ليدل چې موز ماشومانو به  
څه شي په لاره کې وموند او د هغه  
خاوند به موهم ترڅنگ ولاړه . نوموړي  
په موندلی شي په پيه لاس کې ونيسواو  
بيا به مو ورو له محانه سره دري محله  
وييل چې : داسې دچادي . له  
هغې وروسته به مو د شي خاوند ته به  
غز پد لوسترو کتل او شي به مو په  
جيب کې اچاوه .  
د اد ماشوموالي د نا پوهي .  
نا خبري او ساده گي خبره وه . خوراشه  
پاڼي په ( ٦٨ ) څرگند .

# د سیخ له خولی خوړل

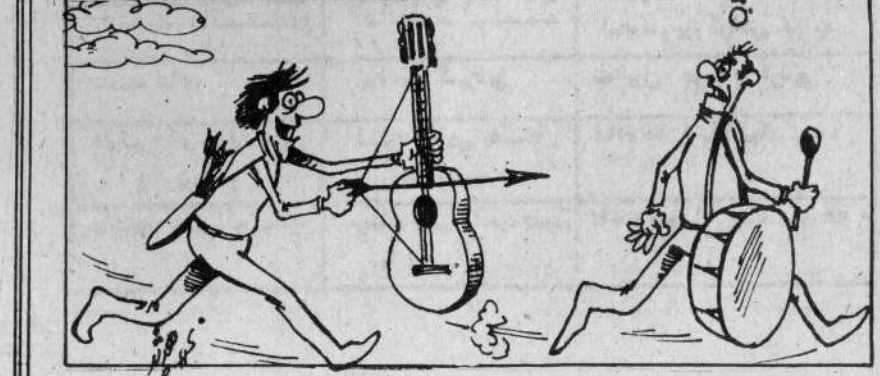
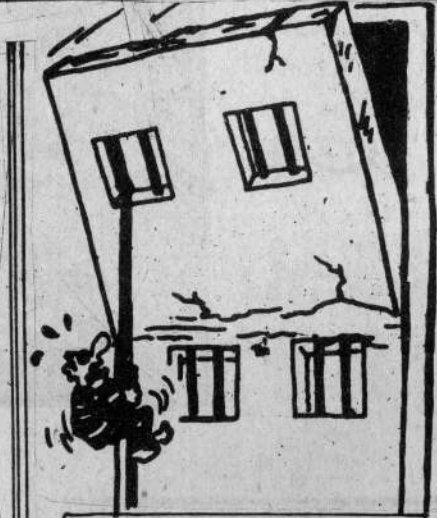
هر وخت به چې ورسره مخامخ شوم او د روزگار په باب به می ورغنی وپوښتل نو راته ویل به می چې :  
 - څه وکړو د سیخ له خولی می خوړو .  
 - که نور روزگار مو ترڅخه دي .  
 - لنډه دا چې د جاندا د به خوله کسی د زوی به لځای سیخ راشین شوی و .  
 - لکه چې د سیخ له خولی خوړل پس

د خبرو تکیه کلام گرځیدلی و . کلونه کلونه تیر شول . جاندا د تقاعد وکس خو د سیخ له خولی خوړاک به ما و نه پوهیدم .  
 یوه ورځ وروسته له تقاعد څخه کورته د پوښتی له باره ورنلی م . خو دا لعل می له رغبر څخه وروسته د - سیخ له خولی خوړاک باندی شخوند و نه راهه .  
 زما کجکاوې نوره هم زیاته شوه او - ورغنی وی پوښتل :  
 یاره جاندا ده ( تاخو به پور وخت د سیخ له خولی خوړ له . خواوس می د سیخ له خولی نه خوړی . . . که زه څپه کیزی نوزه د سیخ له خولی خوړاک به ما نارینه پوری نه پیم پوهیدلی .

\* جاندا د زمانه د پوښتی سره لږ مومکی شواو ویل ویل :  
 \* - هغه وخت چې موز د سیخ له خولی خوړ له . نوزه به کپوښی مخازه کسی مامورم . خواوس می ته هر ویلی چې تقاعد می کړی دی او به کورناست پیم .  
 \* اوبیای د خبرو په لړکی به دی -  
 \* وپوهولم چې په څه ډول می د سیخ له خولی خوړ له .  
 \* اوس نو که له تاسوسره هم د دی -  
 \* خبری د پوهید و سوداوی . لوهر لعل چې له کپوښی مخازي څخه دا ډول و -  
 \* بوجی اخلی پوړل هغه له نظره تیره کړی . که بوجی سوری وه نو بی له شکه به د جاندا د سیخ له خولی خوړل درته به ثبوت ورسیږی .

## خپرنه او پلټنه مجلس

د هیواد په ختیځو سیموکی د ساز او سرود محفل ته مجلس وایس . نوله همدی کیله سازیان اوسند رغاړی - مجلسیان بولی . خو به عینوا د اړوکی د سطرینج د لوبو اوله د وستانو سره د تیلغونی مرکو ترسره کولته اد اړی مجلس ویل کیږی .  
 اوس نو خوښه د لوستونکو د چی به هر ډول مانا ورغنی اخلی . لکه چی پورته د وه تعریفونه لاتراوسه به هیڅ مجلس کی هم ترغور او خپرنی لاندی نه دی نیول شوی .



## د ماشومانو څیړنې

- پنی کی د عقل له ارادې وروغی .  
 - لوسری د نابودی کدی ته بیای .  
 - زه یوه توتیه پسته اوس هم وکوڅونه ده . خو کوزاری له فولادی خنجر څخه هم کلک او زبور دی .  
 - لاسونه اوز ده به دی . خوښه چی ناروا کارونو ته اوز ده شی .  
 - که فوز ونه نه وای نو ښوونکو به په ښوونځیوکی د تېلو زده کوونکو پوزه تاووله .

## د ځای خپل کور

د اشپز برس او انرد بنجاره هتی ته څېرورکوي چی د فونیس اوترکاري پخولو د پگ د ۱۳۶۹ کال په تعییناتوکی له تشکیل څخه وغورچید ارتقاعد پیسی وکړ .  
 دغه متقاعد د پگ چی د اشپز خانی به تاخچه کی خاوری او د وړی وړاندکی برتی وی د خپل تقاعد په باب داسی څرگند ونی وکړی :  
 که څه هم د پخولو وس او توان می له لاسه نه دی ورکړی . خوله هغی ورغی چی د مسلخ رسمی فونیه کیلو (۷۵۰) افغانیو ته پورته شوه . زه د - خپل تقاعد په لټه کی شم .

# Runner's World

## YOGA BOOK II

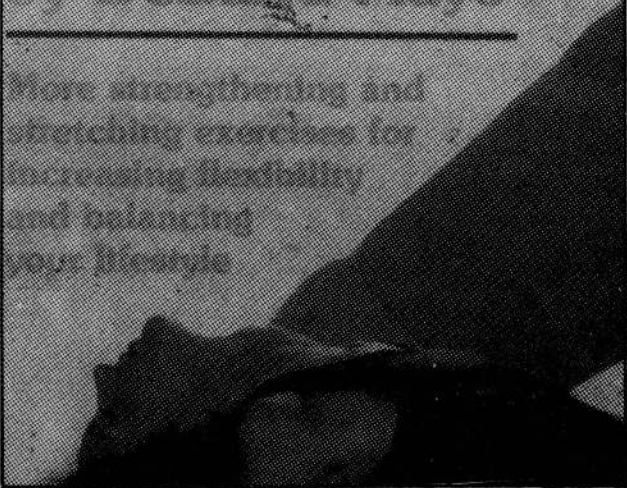
by DeBraga Mayo

More strengthening and stretching exercises for increasing flexibility and balancing your lifestyle



تجربه ستاندر

### باعضله های تان آشنا شوید



عضله ها	سرگروه	وظیفه
عضله های قطنی و عجزی	در میان عضله های زیاد قسمت زیرین پشت	بدن را از حالت انحنا پسا خمیده کن و به حالت راسته بلنه میکند و برای ست دهن درست بدن خیلی اهمیت دارد
ماهیچه های چار سر	قسمت چپس ناحیه طوی ساق	ساق را در قسمت زانو بسط میدهد
عضله های لژی و عضله راقه فائده	فاصله بین تپه های فائده	حمایت شانه ها کک در پیز گرفتن خوب
عضله های	چنانچین گردن	مسئول حرکات گردن
عضله های نوزنق (چار پهلوی)	قسمت بالای پشت و گردن	فائده ها را بالا میگذارد
ماهیچه های سه سر	چنانچ قطنی ناحیه طوی پا زد	ناحیه طوی را بسط میدهد

حله های متوازن نشاندهنده - بدن سالم و خوب است . اجرای منظم تمرینات یوگا در حفظ عضله های محکم و در خور انحنا کمک خواهد کرد و در درک این که عضله ها در کجا موقعیت دارند و چس میکنند و در اجرای هرچه بهتر هر تمرین یوگا، عطا را باری خواهد رساند . جدول ذیل عطا را با موقعیت و وظیفه عده عضلا - تس که معمولاً مورد استفاده قرار میگیرند آشنا خواهد ساخت . از این جدول منیحت بهترین سردستی و همیشه کی استفاده کنید .

عضله ها از لحاظ وظیفه پس به شکل زوج های مخالف قرار دارند . گرهه این شکل عطا عده مخلق ثربه نظر آید و ولی آن را چنگ

سهولت میتوان توضیح کرد .  
جدول بیشتر مراجعه میکنم :  
به زوج ماهیچه های دوسر  
ماهیچه های سه سر نگاه کنید  
طوریکه ببینید ماهیچه های دوسر  
در ناحیه جبهی بخش علوی بازوه آن  
ها را خم میکند . در حالیکه ماهیچه  
های سه سرکه در جناح عقبی موقعیت  
دارند بسط میدهد . به گونه مثال :  
رابطه بین ماهیچه های چار سره  
و بی های زیرزانو را در نظر بگیرید .  
همین همین پر نسبت در این جا نیز  
صدق میکند . ماهیچه های چار سر  
در قسمت جبهی ناحیه علوی ساق  
ساق را در ناحیه زانو خم میسازد .  
پر نسبت زوج های مخالف عضله  
بی برای تعین کننده یوگا کاملاً روشن  
است . پیوز های یوگا در حدود پا را .  
متر های این پر نسبت به خاطر  
افزایش هرچه بیشتر قابلیت انقباض  
یک گروه عضلی را افزایش میدهد  
در حالیکه گروه مخالف را از طریق  
انقباض دوامدار تقویت میکند . کش  
دادن ماهیچه های سه سر به نوبه  
خود ماهیچه های دوسر را قوی تر  
خواهد ساخت . کش دادن بی -  
های زیرزانو ماهیچه های چار سره  
را تقویت خواهد نمود .

# ۳

## تغذیه یوگا

### فصل ششم

## عمل توازن

یوگا به شش آموزاند تا بدن تانرا  
به عنوان یک تحفه گرانها محترم  
بشمارید و مسؤولیت مواظبت آنرا به شما  
خاطر نشان میسازد . از نقطه نظر -  
دورنمای کاملاً میخانیکی بدن انسان  
را به عنوان یک ماشین کاملاً محاسن در  
نظر بگیرید . برای این که این ماشین  
به صورت درست فعالیت نماید ، اجز -  
ای آن بایست قوی و نیرومند باشند .  
هیچ ماشینی بدون حفظ و مراقبت به  
صورت کامل و درست به فعالیت خود  
ادامه داده نمیتواند . آیا میگذارد  
موتران بدون گاز یا تیل باشد ؟ خوب  
همین همین پر نسبت در قسمت بدن نیز  
صدق میکند .  
شما بایست شش ماده غذای را که  
لازمه حیات است برای بدن تان تهیه

کنید و این ها عبارتند از :  
کاربوهاید ریت ها ، شحمیات ،  
پروتین ها ، ویتامین ها ، مواد معدنی  
و آب . گرچه طبیعت برای هر ماده -  
غذایی وظایف مشخص تعیین کرده  
است ، ولی آن ها به خاطر تضییع  
فعالیت سالم بدن ، مشترکاً عمل میکنند  
در یوگا ، بهترین راه برای به دست  
آوردن مواد لازمه غذای ، گرفتن  
استقیم آن از مواد غذایی که میخورید ،  
میباشد . رژیم غذایی کاملاً متوازن را  
بر مبنای اندازه های مجاز مواد غذا یی  
روزانه تمام این مواد تعقیب کنید .  
(عمل توازن) با القیای تغذیه خوب  
افاز مییابد .

کاربوهاید ریت ها : مقدار بیشتر  
کاربوهاید ریت ها نسبت به هر ماده  
دیگر حیاتی است از رژیم متوسط غذایی  
حجرات جلدی و جهاز غذایی فعالیت  
مینمایند .  
ولوا این که شحمیات از جمله مواد  
لازمه رژیم غذایی شمرده میشود . -  
عاقلاً نه است تا نوع شحمی را که مصرف  
میکنید زیر نظر داشته باشید . -  
شحمیات را میتوان به دو کته گوی تقسیم  
کرد : مشبوع و غیر مشبوع .  
شحمیات مشبوع به استثنای روغن  
ناریال و خرما ، از منابع حیوانی به  
دست می آید و به علت غلبه هایدرو -  
جنیشن در درجه حرارت اتاق سخت  
باقی میماند . مثالهای خوب شحمیات  
مشبوع عبارتند از : مارگرن ، مسکه  
چربی خوک و روغن های جامد دیگر .  
شحمیات غیر مشبوع عبارتند از روغن  
گل آفتاب پرست ، کجد و جوار و غیره .  
شحمیات غیر مشبوع در تغذیه  
سالم از جمله انتخاب های معیبه و  
مشخص شمرده میشود . شحمیات -  
مشبوع منحبث ذخیره در بدن متراکم  
میشود . مقدار بیش از حد شحمیات  
مشبوع میتواند موجب جاتی بیش از حد ،  
پطی شدن عمل هضم ، بند شدن -  
شریان ها و بلند رفتن سطح کولسترول  
میگردد . خلاص آن ، شواهد نشان  
میدهد که شحمیات غیر مشبوع ، ذخایر  
کولسترول را پارچه پارچه میسازد و -  
ذخایر شحمی اضافی را از بدن میبرد .  
طبق نظر متخصصین ، تخمیناً در صد  
مواد کالوری روزانه را که میگیرید ، باید  
شامل شحمیات غیر مشبوع باشد .

بقیه در شماره آینده

عضله ها	موقعیت	وظیفه
عضله های بطنی	قسمت جبهی و جناح بخش وسط	جدار بطنی راه در جریان تیرین حفاظت میکند
ماهیچه های دوسر	جناح جبهی قسمه علوی بازو	قسمت علوی بازو را خم میکند
عضله های سه سره بی	فامه ها را میبنداند	بازو ها را بلند میکند و بسط میدهد
عضله های کاشترک نی ساق	جناح عقبی قسمه سفلی ( تیره ساق پا )	کمی را بلند میکند
عضله های سر پنی	سر	فصل را با بسط میدهد
بی های زیرزانو	جناح عقبی قسمه علوی ساق	ساق را در قسمت ساق خم میسازد
عضله های لاتی زبوس و پرسی	جناح عقبی قسمه علوی بخش دست زیر بازوها	ماهیچه های دوسر را قوی چریان حرکات کشی کرده کند میکند
عضله های سه ری		بازو ها را در جریان حرکات فشاری بسط میدهد

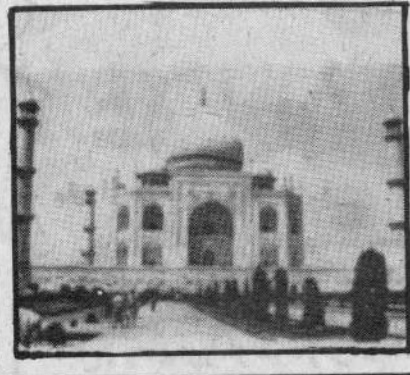
بخش اول صفحه ۲۳

سال شاه جهان در همان برج باسمن  
اسیر ماند و فقط دختر و نوا داشت  
جهان آرا به او خدمت می کرد و در  
تمام مدت اسارت شاه جهان از پیسج  
باسمن تاج محل را از فراز رود چنسا  
قضاها می کرد و چایی که محبوبش میخورد  
محل در مقبره آرامته با جواهر غسود  
خفته بود.

پس از مرگ اورنگ زیب سلسله مغول  
ها طی هفده سال از هم پاشید و  
حاکمیتی که اکثر از مردم بدست آورده بود  
در اثر ظلم جهانگیر و دلخوشی های  
شاه جهان و تمصب دینی اورنگ زیب  
از دست رفت.

به هر حال دیدا راز قلعه آگره  
عظمت دوره بی را نشان می دهد که  
علی الوفا تناقضات آن تاریخ هستند  
به بخشی از تاریخ تمدن جهانی بدل  
کرده است. خدمت شاه جهان در  
عرصه بنای مهارت و بیاهمیت او راه  
پای اکثر رساند. چه خوب گفته اند:  
"فاید آن اراده که ساختن مانند  
تاج محل را طرح کرد معظم تر و استوار  
تر از اراده بزرگترین فاتحان جهان  
بود. اگر زمانه قتل و هوش داشت -  
هرچه جز تاج محل بود بران می کرد  
و برای تبار دل آدمی این گرانمایه  
نشان شرافت انسان را بر جای می  
نهاد."

با این اندیشه حوالی عصر پس از صرف  
طعام چاهت در آگره و راه دهللی را  
در پیش گرفتیم.



# فرید و جاوید

# در مسابقات بین المللی

(برنده مدال طلا در مسابقات بین المللی  
تکواندو دهللی ۱۹۹۰)  
\* لطفاً خود را به خواننده گان مجله  
سپاون معرفی نمایید و بگویید که از چند  
سال در دهللی اقامت دارید و مصروفیت  
تان چیست؟

- اسم من ماهر رسولیت، ۱۹ سال  
دارم و به ارتباط ماموریت پدرم در سفارت  
کشور هم دهللی تقریباً از یک و نیم سال  
به این سو در دهللی میباشم و فعلاً مصروف  
گذشتن امتحانات کانکور صنف ۱۱ستم  
\* در تعلیمی درس به چی نوع ورزش -  
علاقه مندی و اشتغال دارید؟

- تقریباً هر نوع ورزش را دوست دارم در  
کابل نیز مشت زنی (بوکسنگ) و کاراته را -  
تمرین میکردم اما از آن روزی که به قهرمانی  
دوسین در مسابقات بین المللی در راسیون  
تکواندو دهللی که به تاریخ نعم و دهم  
اپریل ۱۹۹۰ برگزار شده بود در بازی های  
قبل محصلی در گلوله اندازی و انداختن  
دیسک به درجه اول نایل شدم.

\* میخواهم پیروم که حرفت در مسابقه  
قهرمانی تکواندو کی بود؟

- حرفم در آخرین دور مسابقات  
حسن المری (H. Almerly) تیمه  
سوریه بود دارنده کمربند سیاه که در  
چندین مسابقه بین المللی برنده مدالها  
و القاب بوده است و نیز در هند از شهرت  
زیادی برخوردار میباشند.  
\* در مسابقات آینده برای کشورت چس  
به دست خواهید آورد؟

- فعلاً از طرف راسیون ازین دعوت  
شده تا در مسابقات سطح پایین که به  
زودی در ایالت اترپردیش هند برگزار  
میکردند، اشتراک و نیم ولی هنوز من آمادگی  
خود را نشان نداده ام و معتقدم هرگاه در  
چنین مسابقات اشتراک و نیم از لقب و کمربند  
خود دفاع جدی نمایم.

\* نظر شما درباره تکواندو در افغانستان  
چی طور است و چی پیشنهاد های برای  
بهبود این ورزش برای هموطنان دارید؟  
- تا حدی که برداشت شخصی خودم  
ازین نوع بازی ها در کشور ماست، دپس  
برگزار کردن این بازی ها و عدم اشتراک  
در بازی های بین المللی به نفع ورزشکار

ما نیست برای این که با تخنیک های جدید  
این ورزش آشنایی بیشتر صورت گیرد -  
یالیمی چنین مسابقات در فواصل کمتر  
اشتراک بیشتر در مسابقات بین المللی و برای  
ورزشکاران جوان و کمربند های استحقاقی  
شان زود تر داده شوند تا موجب تشویق  
ورزشکاران و انکشاف و معرفی بیشتر این  
بازی ها گردد زیرا افغانها در این  
نوع بازی ها استعداد بیشتری دارند.



کاراته و تکواندو در جاپان که در کتابت شهر  
به راه انداخته میشد، اشتراک نموده  
همیشه به مقام های خوبی رسیده اند -  
چنانچه چه جاوید محتاط در مسابقات  
کاراته کتابت شهر توکیو در سال ۱۹۸۶ به  
مقام اول رسیده، مدال طلا را در پانزده  
نموده و برادرش در مسابقات کتابت شهر  
توکیو در سال ۱۹۸۵ مدال برنز را بدست  
آورده است.  
در مسابقات اخیر که در شهر دهللی  
به اشتراک ورزشکاران داخلی و خارجی مقیم  
هند در آورنده بود، جاوید محتاط با  
اشتراک خوش شایسته گی نشان داده با  
تجاوز مهارت های تخنیکی این ورزش مقام  
اول را با کسب مدال طلا حاصل کرد.

در ماه اپریل ۱۹۹۰ مسابقات سرتا -  
سری تکواندو که در دهللی نو (مرکز کشور  
هند) برگزار گردید، جاوید محتاط -  
اشتراک نموده با کسب مقام اول در بین  
ورزشکاران این رشته مدال طلا را به  
دست آورد. وی با برادر رهی (فرید محتاط)  
مدت شش سال را در مرکز کاراته جاپا  
زیر نظر استادان مشهور کاراته چسون  
(اوهارا اواسه کی) قهرمانان کاراته  
جهان این ورزش را در هند آموخته اند.  
این قهرمانان جهان هر کدام شش کمربند  
سیاه را دریافت کرده اند. جاوید محتاط  
و فرید محتاط نیز کمربند های سیاه تکواندو  
و کاراته را از نزد این قهرمانان حاصل  
کرده اند.  
هر دو برادر در بیشتر مسابقات

## جاوید: ورزشکاران افغانی باید در مسابقات سراسر جهان شرکت داشته باشند

# شپه ولی...

کړي . د معمار حل له پاره هغه د شمسی نظام فلسفي تيوري طرحه کړه . هرشل وینود له چیري به هرشمسی نظام کې د ستوري مخصوص وزنونه به په پوره چټکتیا کې شې نو د لید لود سیمې یا ساحې محدودیت به په پیر زیات وي او په دې توگه به د شمسی توریوالی ثابت شې . هغه کال چې هرشل د خپلسو خپر نو پایله به په ډاگه کړه په دې کال کې (ادگارالن بو) خپله عشقي رساله د شمسی نظام په باب بشپړه کړه چې فته تکی یې دادي : ((د اشمس نظام نورخه نه دي . یوازي او یوازي داسې د یوا لونه چې د زرگونو روښانو جسمونو د یوه یو کیدو په حال کې یوشان د معلومیزې جوړ شوي دي)) .

د اولبرس په پارادکس کې داسې رافلی دي : ((که چیرې د ستورو سلسله نه ځلاصید ونکې ده . د اسمان له لغو څخه به مونږ ته یوه ول یایوشان روښانی راورسني . دا به د هغه نوره خپس وي چې له گالاکسی (کهکشنان) څخه راغی . ځکه په دې سطح کې به داسې نقطه نه وي چې ستوري په پکې نه وي . په همدې بنسټ دا خبره د کولسو ده چې په داسې شرایطو کې د هغو ځلاگانو د توضیح کولو له پاره یوازنی

ممکن میتود چې د تلسکوپونو په واسطه به اوسنی وخت کې لیدل کيږي . دادي . چې د اسمان نه ښکاره کیدونکي یا نه لیدل کیدونکي سطح باید په پیر لیري واټن کې تصور کړو . دا هغه واټن دي چې د هغې په ایزدو کې هېڅ کومه وړانگه مونږ ته نه شي رارسیدلایي)) . د دغې خبرې څخه د اولبرس هونیای ري به په ډاگه کيږي خوه به پوره ډول به د فوڅو ټکو هم بسنه نه کړي او خپلی خبري ته داسې دوام ورکوي : ((داسې څوک به بیدانه شي چې په زغرده د دارنگه څرگند واورکړیولونکی حقایقو څخه منکر شي . زه به پوره ساده توگه څرگندم مونږ د دغه قانع کوونکي دلیل کومه نخښه دمان سره نه لروڅو په دې مو باور راښی چې ایاداسې شي امکان لري)) .

راغی چې د اولبرس له خبرې نه دوه مفاهیم ترلاسه کړو : د نورووستی چټکتیا او د ستورو عمر . دا موضوع به د نننیو پیژندونو په رڼا کې وڅیړو . لومړي یې د انرژي له پلوه مطالعه کوو . د مادي منعنی مخصوص وزن به شمسی نظام کې داسې یوشی دي چې په یوه سانتي متر مکعب کې د هایدروجن د اتم د کتلوي وزن - سره مساوي دي . د انشتاین البرت له وخت څخه راوروسته مودکتلی - انرژي د موازنی په باب پوهه ترلاسه کړیده . که فرض کړو چې د ټول شمسی نظام ماده د راد یا سیون یا نور څیرولو وړتیا لري . (ځکه چې دکتلی - انرژي د موازنی د موجودیت پر بنسټ ماده به

نور اوبړي) - په داسې حالاتو کې - محاسبو ښودلی ده چې دا نور څیرونه به چارپیره یوړنگه اویو برابروي اود تود وځي درجه به یې د کلون ۲۰ درجې یا (د سانتي گراد ۲۵۳ درجې وي) - او په سم ډول دومره اندازه تود وځه د ستورو د سطحې د تود وځي سره ورته والی نه لري . اوه عملی توگه دوسره تود وځه د (۶۰۰۰) کلون درجو په شاوخوا کې ده اویا په بل ډول د اود وځه (۱۰۰۰۰) ملیارده واري له هغې اندازه څخه ډیره ده چې امکان لري - اسمان د تل له پاره بری روښانه وچلیزي . په همدې ډول په شپه کې د اسمان د توریوالی یو دلیل څرگند شو او پري - بحث ترسره شو . خود اموصل مونږ ته څه به لاس نه را کوي اوحتی د هغو د لایلو په باب کم شواهد نه راښی ولی هغوي چې بخوا وړاندي شوي دي .

اوس که مونږ دمان د نیوتنی شمسی نظام په سیمه کې چې نه تمامیدونکي خو ساکن دي - فرض کړو - ترهغه لحاظه چې پوهیږو نوره یوه حدې سره (په خلا کې په یوه ثانیه کې دري سوه زره کیلومتره) خپري . هغه وړانگې چې باید د یوه ستوري څخه مونږ ته را ورسې . هرڅومره چې ستوري لیري وي . باید پیري کس شي - په شمسی نظام کې د مادي د مخصوص وزن په پوهیدوسره داسې عقیده څرگند ولاي شو .

به نهنه دیده و در اخر ضمن صحبت خصوصی به من گفتم که ارزو دارم تا عضلات قویتر و بزرگتر گردد . من کاملاً متعجب بودم زیرا برای نخستین بار کسی برای من تمرینات را توصیه میکرد . برای من یعنی قهرمانی مطلق پرورش اندام . من مجبوراً به سالون تمرینات هر گفتم و دوامه روزانه ساعت تمرین میکردم و پروگرام غذایی مشخص داشتم تا ۵ کیلو وزن گرفتم انگاه کارگردان به من گفتم که درست همانی شده ام که اهدداغت . بعد از کوشن هارنولد در یک فلم رهسکی را قبول کرده و نقش منفی را

ند و پس . او به هوج چويز فکر نمی کند . و در زنده گی تنها به خودش اتکال دارد و بالای خودش حساب میکند . ان چه در بین فلم برام خود - شاید است این است که من رول هر - کول را که ستون های معابد را از جا میکند زیرا این حرکت برام هم جذاب نیست کونن در فلم عاشق است ه عاشقی که در مرگ مشوقه اش میگردد . او در فلم بدین اشتباه نیست و نه سو پرمن است وقتی همچنگد پرورزش پیش قطعی نیست . دایر کتر فلم به چارد فلیشر در زمان آماده گی برای نمایش صحنه جدال من را با ده تن از جنگاوران

# آقای عضلات...

پهغه از صفحه (۲۲)

مردان مسلح مو فغانه همچنگد کونن در هر دو فلم مانند یک حیوان همچنگد ه زیرا او حرف - دفاع و رهایش را از هر در می میدا -



مردم عجیب، ایتان ها در اینجا زندگی  
میکردند تمام چیزها بکلی فرق داشته  
- بلیندا برای یک دقیقه خاموش بود  
بعد از آن گفت:  
- الزیبات، درباره ایتان ها جصدانی  
الزیبات واقعه ای را که بروی گذشته بود  
برای دوستش تعریف کرد و وقتیکه تمام شد  
بلیندا گفت:

- من ... من ایلترا نعمیده نی عنوانم  
باور کردن نیست، قبل از اینکه در بین  
باره حرف دیگری بزنم بیا یک چیزی بنویس  
شیم.  
و تکیه بلیندا بر اینست که من در اینجا  
ناگهان توقف کردم و نزدیک بود که برنگردم از  
دستش بیفتد.  
- آهان که در این اطلاع من چیست؟  
من مطمئن هستم و تکیه داخل فاصد ی  
بیکدیگر در دستش بود.  
من فکر کنم آنرا در رویت پیدا کرده ای.  
الزیبات گفتش که نیست، فریب زد:  
- او چه در این همه وقت میگوید؟  
و ترسناک هستند، من یکس از آن ها بوده  
بداخل اتاق و یکس از آن ها در راه  
بودم و بخاطر میاورم که آنرا در همین کج  
گذاشته بودم. این چه معنی می دهد؟  
آیا بایان قصه را خودتان حدس زده میتوان  
نشد؟ بلیندا به اهستگی حرف میزد:  
- این فقط معنی میدهد که برای جنس  
دقیقه گذشته و آینده باهم متلاقی شده -  
اند. اینطور واقعات بعضی اوقات  
صورت میگیرد. اما بگذار برایت چیزی را که  
درباره ایتان ها شنیده ام بگویم ...  
- قبل از اینکه من این کلبه را بخرم یک

زن بسیار بیور در قره در باره چیزهایی  
برایم گفت که در یک شب اکتوبر دقیقه  
صد سال قبل از امروز اتفاق افتاده بود.  
شش ششتر از آنروز ایتان ها از لندن  
به ایتان ها بودند. بخاطر صحنه خان  
ایتان بسیار آرام زنده می کردند  
تا اینکه یک شب واقعه وحشتناک  
اتفاق افتاد. پنج روز بعد آنها تمام  
ایتانها را کشته و جسد دیگری در  
دیده می کردند. ایتانها بعد  
از آن شب در لندن نماندند. آن واقعه  
بکلی تغییر کرد.

- او چه دید؟ فلم من را  
- خوب منم اینطوری است.  
در یک عالم اکتوبر یک سال بسیار -  
عجیب به خانه ایتان ها رسیدم. ایتانها  
کرتی سرخ روشن می شدند و لباسش  
بسیار کوتاه بود که بشکل یک مینی کت  
زانواش میرسید. موهاش کوتاه و چوبی  
شده بود. سرمه و عجیب حرف میزد و  
لغاتی را که برای ایتان ها مفهومی ندا -  
شته استعمال میکرد. او در خارج کلبه  
از یک وسیله نقلیه غیر اسباب با چراغهای  
فلمی روشن پیاده شده بود او گفت بود که  
همان بعد از جاش از لندن آمده است  
فاصله ای زیاد تر از صد میل او بود را  
از یک قطعه چوب سفید و کوچک گتوسط  
یک صندوق کوچک نقره بی آتش زده بود.  
به حلقه فرو میبرد و آنرا از ذهن ویلیس  
خود خارج میکرد ایتان ها یقین داشتند  
که این زن از طرف شیطان آمده بود.  
آتش شعله می کشید و نور سرخ رنگی  
چهره آنها را روشن مینمود. در اطاق  
سکوت حکمفرما بود. الزیبات منتظر نبود.  
او میدانست که بلیندا چه میخواهد بگوید.  
- الزیبات ... پلی. انها ترادید میروند!

(۸۰) خ نام  
**خان او**  
**که بل شوک**

اوس به رسمی دفتر کی د پانخ . قاضی  
او با خبره سری د همان او د خلکس و د  
فولولو جل ول وگوره . دغه سری چی به  
بوده رسمی اداره کی د فورومامور دی  
یو رختی بی له جا آوردن ویسی تردری  
سوه افغانیو پوری بیسی اغستل بیسه  
پلو (( رشوت )) کی نه حسابی اری  
خارنوال حق نه لری چی له دري سوه  
کو افغانیو پاندي د پلو به نسو د  
جا لاسونه ترشاوتری . نوله دفسی  
( قانونی )) لاری شخه به گئی اغستو  
سره بی د فوروی د کولو به رخت کی له  
پوتن شخه له سهاره تر مازد پگوره پوری  
به وقور وقور کی دري دري سوه افغانی  
به دی د پول واخستی چی د تولواغستل  
شویو بیسو شمیر لسوزو افغانیو ته  
ورسید . د فورومامور ی مامور چی همان  
هیبتکله ورته بدوی خور نه برنیس بیسه  
دغه د پول دلس گونوزو شخه چی دلس  
گونو ملبیونو خاوند شو . خوسه بیای  
کی . صداقت او ایانداری کی هنج چاته  
هم غاره نه ز دی . سکه چی له قانسو  
شخه وتلی از ناجایزه کاری سرته  
نه دی رسولی .

ها را با قبول خطر موفقاته اجرا  
میکند .  
فلم اخیر او " فاروگر " است که  
با گروهی از افراد هریه مبارزه یک قاضی  
ناسریمی سپر دازد و برای از بین بر -  
دن آن میکوشد . یکی از دایرکتوران  
میکهد :  
ارتولد در مسیر رسیدن به مقام  
بهترین و عالیترین " تهره " سینما  
گفته شاید او یک " بان و سوس " .  
دیگر برای سینمای امریکا باشد .  
او با " کن شریور برادر زاده -  
ریس جمهور سابق امریکا ( کندی )  
مروسی کرده و سالانه از دوها سه  
فلم افزونتر تهیه نمیکند .

که فراموش کرده است که سینما بطور  
عام یک تظاهراتست و همیشه کارها  
را بسیار جدی تلقی میکند و با -  
سیاست خود را مرتبط میداند .  
دایرکت فلم کو ماندو درباره ارتولد  
میکهد :  
بالعموم اشخاصیکه به ورزش -  
پرورش اندام روی آورده اند از چابکی  
خودیم برخوردار نیستند اما برسر  
خلاف ارتولد در فلم کو ماندو مانده  
یک پلنگه با چابکی و ترس حرکت  
را انجام میدهند و گفته میتوانم که او  
همسطح یک کمر بند سماه کونگه نو -  
است . و در ضمن او یگانه ستاره  
ایست که از خطرناک تر رسیده و صحنه

اجرا میکنند . ده سال بعد از فلم  
" طاقت و توانایی " فلم های کوبانده و  
و قرار داد " معرف شوارزنگر موفسکی  
در سطح رقیب درجه یک و با -  
دوسه صمیمی او ستلون است اوس  
گویند :  
" من و ستلون دودوست صمیمی  
استیم هر دو یک وکیل مدافع  
داریم و ظالما در یک سالون درلوس  
انجلس ترمین میکنیم ما تصمیم  
داریم تا مشترکا فلمی را تهیه نمایم  
البته که فلم ان قدر بصرف کزاف را که  
به تنهایی در فلم کماندوی من و دو -  
کسی ستلونی صرف شده است در برسر  
نخواهید داشت . میباید او احساسات

# آیا

## می توان از جنگال

# انحطاط روانی

## نجات یافت

### چگونه در اندیشه خوشی امیدها کشت می شود؟

بهر من سایل روز سره  
 بازم دودل می بودم  
 باری وارد سوپر مارکتش  
 شدم، در خریدن لوبیا و نخود  
 د چهار تردید گردیدم: به لوبیا  
 دست بدم که خنطه آنرا در  
 سبد خود اندازم، بعد بشهمان  
 شدم و خنطه نخود را گرفتم  
 و این وضع چند لحظه درام کرد  
 و من از آن به شدت رنج بردم.  
 دپوشن مرا به وضعی دچار  
 ساخت که اگر کدام دوست زوفیق  
 خود را امید بدم، گاهن در قهانه  
 اس نشانه های ناآشنایی میدیدم،

گزارنده به دردی: غلام سخی اتر

دپوشن که معمولاً آن را  
 انحطاط روانی میگویند، آن -  
 طوری که ذهنیت ها بدپوشن  
 است مفاهیم تلخ کامی، حرمان  
 نمیدی و یا، همه روزهایی  
 مترادفی اند که مفهوم دپوشن  
 (Depression) را مبرسانند.  
 دپوشن کلمه کوتاه هیست، ولی  
 وقتی انسان در جنگال آن گیر  
 می آید، در روانش نفوذ کرده  
 و بر کرکتر و سجاایش تا به تهریس  
 منفی وارد مینماید، چنان  
 می انگاری که انسانهای گرفتاره  
 دپوشن خود را گناهکار، زسر  
 فشار بزرگ دماغی و حتمی  
 (انسانهای مصلح شده) فکر  
 میکنند و در وجود آنان تمام  
 خوشیها و امیدها (کنش  
 میشوند) و متاه (کنش  
 میباشند) شگفت آوری است که  
 خود آن غایتز نید اند چرا؟ و  
 چی باید بکنند؟ ولی هستند  
 کسانی که با این بیماری به مبارزه

بر میخیزند و سرانجام از آن  
 رهایی میابند.  
 من، سخت خوش نداشتم و  
 به این بیماری، دچار گردیدم  
 و روزتا روز تکلیف من افزایش  
 مییافت. به حدی در نتیجه  
 دپوشن گیر مانده بودم که حتی  
 گاه به هورده از چشمانی اشک  
 سرازیر میکردید، باری در آشینز  
 خانه منزل دستتان را شستم  
 وقتی به آینه نگاه کردم، دیدم  
 که از چشمان اشک روان است،  
 حتی ندانستم که چی وقت دچسرا  
 گریه کرده ام، چیز دیگری که بر  
 من مستولی گردید، این بود  
 که نمیتوانستم غالباً آخرین تصمیم

و باری هم نام او از ذهن بیرون  
 میشد، حیرت زده میشدم، —  
 لکنت زبان گرفتار میشدم و یا با  
 شتاب، صحبت را بدون دلیل  
 قطع میکردم و به اصطلاح ( نزار )  
 را برقرار ترجیح میدادم. از  
 آبیازی صرف نظر میکردم و تر—  
 سیدم که بفکس های عصبی  
 (انعکاس عصبی) مرا نهرزخوا—  
 هد داد که آبیازی کردن  
 بتوانم.

زنگ تلفون خانه خود را  
 پاسخ نمیدادم از برداشتن گوب—  
 شی تلفون میترسیدم، از صدای  
 عازن موتر خود را در گوشه پی—  
 پنهان میکردم و اگر در خانه  
 میبودم خود را عقب چوکی ریا برده  
 مخفی میکردم. در آغاز (۱۱ و التر) )  
 شهرم خواست مرا نجات بدهد،  
 تلاش کرد در معنی روح نفسوز  
 کند اوبه چشمان گود، رفته ام  
 مترجمه میشد و میسر شد: برایم  
 چی کرده میتواند؟

یک بستر به بستر دیگر میافتم  
 و میلو لهدم تا آن که در یک  
 بستر نامنظم مهمان خانه ه که  
 آنشب وجود ندا شت خوابیدم و  
 برق را خاموش کردم تا خانه —  
 تاریک شود.

سه روز بعد از " خواب —  
 بیدار شدم و به هوش آمدم  
 و متوجه شدم که در شفاخانه  
 در یک اتاق تنها هستم که آن را  
 اتاق " مراقبت جدی " مینامید—  
 ند ه تنها هستم. آیا این اتاق  
 داخل شدن به دو زنج بود؟  
 سرانجام دانستم که حقیقی  
 مرگ هم مرا رد کرد و نهد پرفت.  
 وقتی به اطراف خود نظر اندا—  
 ختم دیدم در چهرکت بیماری  
 با ریسمانهای خاصی بست شده  
 ام و چندین سوزن و پیچکاری  
 در نقاط مختلف وجودم فرو  
 رفته است و کوشیدم ریسمانها  
 و تسمه ها را باز کنم و یا بکنم  
 در همین لحظه دکتور محالجم  
 نزد یک شد و با چشمانیکه مرا  
 محکوم میکرد تقاضا کرد همچین  
 کاری نباید انجام بدهم و به  
 من توضیح داد که چی گونه

شوهر و پسر و پسر دوس ام  
 از پو هنتونش به خانه تلفون  
 کرده بود و در فرجام شوهرم  
 داکتر را خواسته بود ...  
 وقتی از جریان آگاه شدم  
 حیران ماندم در غیر آن شایه  
 خود را به کام مرگ مسپردم .  
 داکتر ربه من کرده گفت :  
 من ترا کمک کرده نمیتوانم، بایه  
 نزد داکتر طب روانی بروید.  
 من در پاسخ ابراز داشتم :  
 به کمک ضرورت ندا رم ...  
 سرانجام مرا به شفاخانه طب  
 روانی بردند و در یک اتاقی

ماه ها و یا حتی برای تمام عمر  
 دوام میکند تداوی اصلی هر  
 د نوع مربوط می شود به بخش  
 تحقیقات " کیمیا مغز " تحقیقا—  
 ت کیمیاوی در مورد مغز انسان .  
 سخنان زیادی میان من و او  
 رد و بدل شد ولی داکتر  
 از من پاسخی خوب نشنید  
 حتی در باره تلاش و در باره ام  
 برای خود کسی هم مطمئن نگرد  
 دید ندا نست که من باز به  
 این عمل دست خواهم زد بانه  
 راستی این که من هم نمیدا —  
 نستم سرانجام به صحبت آغاز

## تنها دواها برای تداوی انحطاط روانی کافی نیست

## راههایی که طب پیشنهاد می کند

که تقریباً در روزه های آن —  
 بسته و محکم بودند بستری کرد—  
 ند . کلکین ها به آسانی باز  
 نمیشدند یا ابراک من همینطور  
 بود . لحظه پی بعد " داکتر  
 اف " که کارشناس روانشناسی  
 بود بر بالهنم قرار گرفت و سرو  
 رویش آراسته و بروشها پیش منظم  
 بود. در مقایسه داکتر پیشتر  
 مهر بانتر بود ه کتر سرزتش  
 گونه حرف میزد و زیاد تر یا —  
 مهربانی. از من پرسید : از  
 حساب ده چقدر بهتر شد ماید ؟  
 یک درصد ؟ بلی !  
 گفتم : نفسی یعنی کبد تر  
 شده ام .  
 در فکر فرو رفت و گفت : نوعی  
 از تکلف روحیست که آن را—  
 ((مانیاک)) مینامند لا بخترا ی  
 چند هفته دوام میکند و ولی  
 انحطاط روحی همین دیر پیر شدن

کرده ه گفت :  
 بعضی از مواد کیمیاوی در  
 مغز انسان وجود دا رند که  
 که بود آن ها وضع نورمال انسان  
 را تغییر میده ه : تفهیر سر در  
 رژیم غذایی ه در صحبت ه —  
 عادت ه کتر و در حقیقت  
 بهانه هایم به خاطر پاسخ  
 دادن به ابراز محبت های او  
 آرام آرام برایش معلوم گردید  
 و گویی توافق در زمینه به  
 وجود آمد .  
 انگار و نفس باقی در همه  
 چیز ه بر من مسلط گردید و  
 والتر تقریباً با فشار و زور سرا  
 نزد داکتر طب برد .  
 داکتر با دقت کامل و به  
 دلسوزی و علاقه مرا معاینه کرد  
 و بعد از معاینه و مشاهده  
 همه اسناد و مدارک بیماری —  
 گفتم :

" شما صحت کامل داپه  
 کوچکترین بیماری در وجود شما  
 به چشم نمیخورد " ... و به  
 شوخی افزود : " مانند اسپ  
 صحتند هستید " .  
 من هم متوجه شدم عزم و اراده  
 خود را به کمک خواستم ه داکتر  
 مرا به تاس و معاشرت با مردم  
 و بیرون برآمدن از منزل توصیه  
 کرد . من برایش گفتم :  
 فلان و بهمان کار برام ضرر  
 ممکن است ...  
 ولی او نهد پرفت و گفت : شما  
 از خود شکایت داپه انسان  
 نباید چنین با شد .

تخمیراتی در کارهایم پدید آمد  
 وقت زیاد را بجزیره بیرون را  
 مینگریدم . هر کلمه محدود  
 بود تقریباً بیشترین ساعت های  
 بودن در خانه را در نشستن —  
 سهری میکردم و ولی غذا را می  
 بختم گر چه غالباً مسوخست  
 میز نان را آماده میکردم ولی  
 صدای ظرفها زیاد بلند میشد  
 والتر می پرسید :  
 کارها را درست اجرا کرده .  
 نمیتوانی ؟ کارهای زیاد ی  
 در خانه وجود داشت کجا به  
 انجام داده میشد ه از پسر  
 " مارك " هم که در دوره —  
 ثانوی درس میخواند بایه  
 واریسی و مواظبت میکردم در  
 حالیکه کتر به این امر توفیق  
 میافتم .  
 از خود مهر سیدم اعضا ی  
 فامیل چی قدر بر این حوصله  
 کنند. حوصله آنان آخر سومی  
 آمد و به همینگونه محبت و علاقه  
 آنها به نفرت و یا حد اقل به  
 بی علاقه گی مبدل خواهد شد .  
 رزها و هفته ها به همین —  
 منوال گذشت و من صحت  
 یاب نشدم ه سرانجام در صد  
 آن شدم که از این وضع بیرون  
 گردم . در نتیجه به این موضوع  
 رسیدم که باید خودکشی کنم  
 از همه صایب رهایی یابم و همین  
 لحظاتی در رفته فامیلم به ند —  
 به شد : " خطه در صفحه ( ۱۱ ) —

# کف شناسی

۴ از صفحه (۶۵)

آثار کف پا نیز مروج شده و زهرا اشکال خطوط کف پا نیز به اندازه کف دست در انواع خود بی نظیر است. طب عدلی مرقانه از تکمیل های کفشناسی معاصر در ایجاد نزدیکیها بین کودک و پدر و مادر استفاده میکنند. طور مثال مادر و دختر میتوانند در اثر جنگه از هم جدا شوند. حتی پس از سال های زیاد و وقتی که آنها به دشواری یکدیگر خود را بشناسند و نشان داده شده میتواند که آنان مربوط به هم هستند و پس امکان شخصی ازین اقرار خود داری کند که بچه معین پسراو باشد. برای استفاده در چنین حالات دا- نشمند هنگری " Sandor-Oktis " جدول یا ارزشی را به وجود آورد است. درین جدول او ۶۵ تنی خطوط برجسته را نشان داده است او با مطالعه بسیاری حالاتی که در آن صورت در مورد اصل و نسب شک وجود داشته نمیتواند به همین نتیجه رسید که انگشت یک طفل معین اشکال مخصوص و دقیق اقاشر را به ارث میرسد. میتود " Oktis " واقعیش را در ۱۶۰۰ حالت که مورد تردید قرار گرفته بود به اثبات رسانیده است.

بقیه از صفحه (۱۱)

# صلیب . . .

وضع صحن او در اثر تلاش دوکتورها روه بهبودی است خود شن را " راحله " معرفی میکنند و میگویند: " وقتی که مرابه این شفاخانه آوردند من با انسان های برخوردارم که دور از تصور و خیال من بود. در اینجا هر کس وظیفه اش را خیلی صادقانه و با برخورد انسانی انجام میدهد. وقتی مرا به شفاخانه آوردند امیدم از زندگی قطع بود. ولی دوکتوران خیلی زود کارهای مقدماتی را انجام دادند و مرا برای عملیات آماده کردند. بعد از انجام عملیات در اتاق مراقبت جدی تحت تدابری و مراقبت جدی قرار گرفتم در آن جا همراه با دوکتوران خارجی دوکتوران و نرس های افغانی نیز بودند که هر کدام به نوبه وظایف خود را به وجه احسن انجام میدادند. که اگر علاوه از دوکتوران و نرس های خارجی از داکتر زمان و داکتر سخسی و از نرس ها شهلا جان و زهره جان پلوشه جان نام بگیرم اندکی اظهار سپاس خواهد بود. در مدت ۱۲ روزه که درین شفاخانه بستر بودم کوچکتر من معرفی از ناحیه " تهبه " ادویه و سرورم خون و غیره متقبل نگردیده ام که ایمن کلانشین کمک به مرغان جنگه زده است " بقیه در صفحه (۱۰۱)

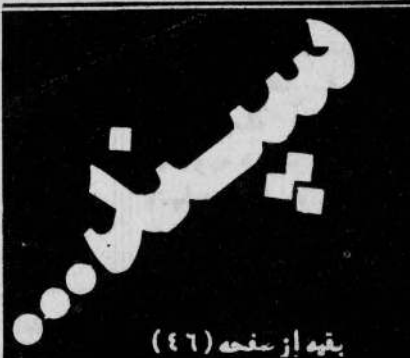
# بنابیری

د (۲۷) مخ پاتی

د خاوند کده چیرته اوکم بخای ته ولاره. خونوی گاوندی هغه لومری گارجی دی کورته بی به راتلو سره وکر " داوچی د ا د روزه " د بنکی بنابیری دخیالی او خاطره انگیزه انجور د اچوکا پ اوزما د نیمگری خود زنی مینی د ا درگاه بی له سره خلاصه کره اوداوری د اسی برا- نسته چی بیابه هینج رخت تری ل ا نوری نه وه اولکه ناکله به نوبی گاوندیگان له همدی د روزهی خخه تیریدل راتیر- یدل اوشبه ریح به هسی خلاصه باتس " خونومی که هرخوا انتظاروویست اوسه ورخو ورخو خیلو هغو وعده خایونوته ورغلم چی بخوا به می هلت له بنابیری سره لیدل کتل " خو هغه می نوره ونشو لیدلی " خو حله بی هم د ترور کورته ورغلم خو کتل می چی دهغی سره هم د بنابیری خه بته نه وه اودا نشان بنابیری د ا آسمانی بیرینسته می د تل له یاره له لاسه ووت " تری تمه شوه اوزهی دخیلی دی نه هیرید وکی اوججالسی سوزنده مینی د درد ونگویاد ونوه میشتی ویراوماته ته یوازی بریبودم "

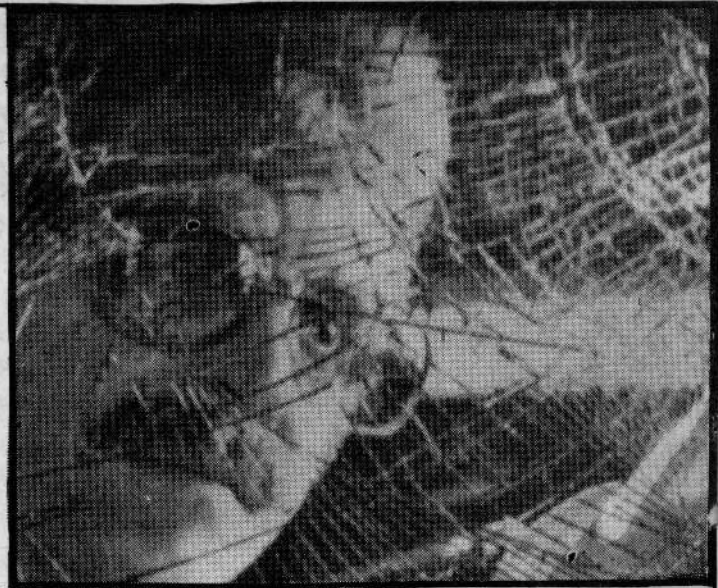
را به نشر بسیار. ریاست موسیقی باید کورس را در فر گرفتن آلات موسیقی کلاسیک ایجاد نماید تا جوانان که استعداد آموزش را در خود دارند و علاقه مند هستند تنظیم شوند تا در آینده به ناپیدایی هنرمندان کلاسیک سرد چار نشویم. تا آن جا که آگاه استیم. شاعر نیز میسرایید. لطفاً در مورد اشعارتان نیز حرفه ای بگویید. - موسیقی مرابه سرودن شعر رسانید که به خود جرات دهم ۱۰ گاه گاه شعری بسرایم. تا اکنون شمار سرودها هم به د و صد بارجه میرسد. به خاطر آموزش وزن و قافیه های شعری نزد استاد عبد الحمید اسپرزانزده ام ویرا اشعار کلاسیک به ویژه مکتب بیدل استم.

کدام مکتب موسیقی و کدام اساتید موسیقی را بیشتر دوست دارید. - چنانچه بیشتر یاد کردم در مکتب موسیقی میخوام سبک مشخص خود را داشته باشم و از اساتید موسیقی بیشتر سه تار نوازی عبد الحليم جعفر استاد هندي را دوست دارم. شما که نوازنده خوب را در یوتولوزیون استید، درباره کارهای موسیقی را در یو و تلوزیون چی گفتنی های دارید. - باتا " سفک مسولان موسیقی را در یو و تلوزیون مادرزمینه موسیقی کلاسیک تک نوازی کمتر توجه کرده اند. میخوام هم را در یو و تلوزیون به مثابه آموزشگاه موسیقی به هنردستان باشد. حد اقل ماه یک بار برنامه تک نوازی و موسیقی کلاسیک



بقیه از صفحه (۴۶)

تازمانی که طرز نواختن موسیقی کلاسیک سه تار را نیاموخته باشد، حق نواختن موسیقی لایت را ندارد و میتوان گفت که در کشور ما نواختن سه تار یک دلخوشی سطحیست تا حدی که عمیق آن



# انحطاط روانی

نست که من باز به این عمل دست خواهم زد بانه راستی این که من هم نمیدانستم سرانجام به صحت آغاز کرده ام گفت :

بعضی از مواد کیمیایی در مغز انسان وجود دارند که کمبود آن ها وضع نورمال انسان را هوب میشود یازمین هائی آن از بین میروند ویا انسان بوضع تازه عادت میگیرد ولی نوع دیگر در پیریشن که میتوان آن را - (د پیریشن کلینیکی) ویاحتسی بهاری گفت ، نوع بد آن است که نیازمند تدایو دقیق است واگر این نوع د پیریشن ، تدایو نشود ، شخص دچار به ان همیشه زجر میکند واگر مصاب خانم باشد حالش بد تر میگردد در واقعیت امر در این نوع د پیریشن فعالیت ارگانیزم انسان (آهسته وکند) میشود . تدایو اساسی چنین

د پیریشن تدایو کیمیاییست که از آن نام بردم و منظور قاعدتاً از جمله پنج تن ، چارتن مصاب بان حتماً صحتیاب میشوند . ویزت دامکتران روانی یک تکوریهم تدایو چنین د پیریشن است . گاهی در مواردی بیشتر د پیریشن با الکلولین همراه میشود که تدایو رامشکل تر میسازد . تدایو برقی به نام (ای سی تی) در صحتیاب شدن مصاب به این بیماری تاثیر زیادی دارد . عناصر کیمیایی به نام (آمین ها) به اصطلاح ارتباط میان مغز و رشته های عصبی را تقویت میکنند و سالم میسازد تیوری اساسی طبی این است که در چنین پیریشن نقدار (آمین ها) در مغز کم میشود که باید تکمیل گردد . تکمیل آن ظرفتهای خاصی را ایجاد میکند ، نه این که بیوسه به بیمار تابلیت داده شود ویا بیچگاری گردد در زمره این داروها کتوری (مونو-مین اکساید ها) و (تری ملیک اسید د پیریشن) و (دیو هائی بتی موثراند اکثر دامکتران جهان این داروها رامیشناسند ، ولیس به تاثیر آن ها کمتر توجه دارند . اگر بعد از تدایو بیمار باز به وجود آمد باز هم باید بی حوصله نشده و به تدایو ثانی پرداخت . وقتی احساس میکنید که به د پیریشن (انحطاط روانی) دچار استید نخست از همه به دامکتر خانوادگی خود مراجعه کنید وی بعد از چند پرسش و پاسخ کم از کم نوع د پیریشن شما را تشخیص میدهد دامکتر د پیریشن نوع دوم بود ، شاید به تدایو شما آغاز کند ویا شما را نزد دامکتر متخصص این رشته بفرستد .

پوهنتونش به خانه تلیفون کرد و بزرگ و در فرجام شوهرم دامکتر را خواسته بود . . . . .  
وقتی از جریان آگاه شدم ، - حیران ماندم در غیر آن شاید خود را به کام مرگ میسپردم . - دامکتر رویه من کرده ، گفت : - من ترا کمک کرده نمیتوانم باید نزد دامکتر طب روانی بروید ، من در پاسخ ابراز اشتیاقم : - به کمک ضرورت ندارم . . . . . سرانجام مرا به شفاخانه طب روانی بردند و در یک اتاقی که تقریباً دروازه های آن بسته ومحکم بودند ، بستری کردند . لکنین ها به اساسی باز نمیشدند یا ادراک من همینطور بسود . لحظهیی بعد (دامکتر ارف) که کارشناس روانشناسی بود پر - بالینم قرار گرفت . سر رویش آراسته و پوتهاش منظم بودند . در مقایسه با دامکتر بیشتر مهر با نتر بود . کمتر سرزنش گونه حرف میزد و زیاد تر با لطف و مهربانی از من پرسید : - از حساب ده جقدر بهتر شده اید ؟ یک درصد ؟ بلی ! گفتم : - منفی یعنی که بدتر شده ام در فکر نفورفت وگفت : - نوبی از تکلیف روحیست که آن را (مانیا) مینامند ، برای چند هفته درام میکند ، ولیس انحطاط روحی همین د پیریشن ماه ها ویا حتی برای تمام عمر درام میکند تدایو اصلی هر دو نوع مربوط می شود به بخش تحقیقات (کیمیای مغز) تحقیقات - کیمیای د مورد مغز انسان . سخنان زیادی میان من و او رد و بدل شد ، ولی دامکتر از منم یا سخنانی خوب نشنید حتی در باره تلاش دوباره ام برای خودد کشی هم مطمئن نگردید ، ندا -

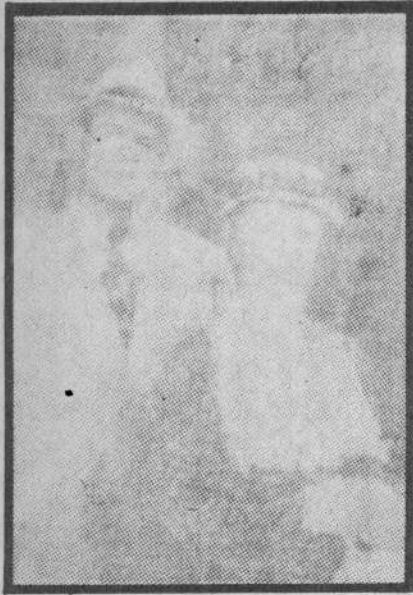
امثال ان ، چنین د پیریشن - تجربه شده که غالباً خوب میشود . یعنی که میتوان گفت خود به خود به حساب (شب تصم) فراسید : شب مرگ ، شوهرم سرسری بهار ی تماشای نلی از خانه بیرون - میبندند از آنان تقاضا کردم که حین بازگشت به خانه مرا از خواب بیدار نکنند ، لذا با آن ها - شب به خیر گفتم ، به بستر خواب رفتم . یک گیلانوسکی را که در بوتلی نگهداشته بودم ، نوشیدم و هم مقداری از بود رخواب آوری را که داشتم ، صرف کردم ، این سخن بودر به شکل نمک بود و مسکن قوی بود . برخورد فشارمی آوردم که احساس غم رانده عمیق کم ، ولی حواسم اجازه نمیداد از یک بستر به بستر دیگر میافتم ، دو میلیولیدم تا آنکه در یک بستر نامطمع همان خانه که آنشب وجود نداشت خوابیدم و برق را خاموش کردم تا خانه تاریک شود . سه روز بعد از خواب بیدار شدم و هر هوش آدم و متوجه شدم که در شفاخانه ، در یک اتاق تنها هستم که آن را اتاق (مراقبت جدی) مینامیدند ، تنها هستم آیا این اتاق داخل شدن به دوزخ بود ؟ نی . سرانجام دانستم که حتی مرگ هم مرا در کرد و نیند یوفت . وقتی به اطراف خود نظر انداختم ، دیدم در چهرکت بیماری باریمانهای خاصی بستر شده ام و چندین (سوزن بیچگاری) در نقاط مختلف وجودم فرو رفته است . کوشیدم ریسانه او ترسمه ها را با زکم ویا بکم . در همین لحظه د کوکور معالجم نزدیک نشد و یا چشمانیکه مرا محکم میکرد تقاضا کرد ، چنین کاری نباید انجام بدهم و به من توضیح داد که چی گونه شوهرم سرسری داد می آید از

در وجود به چشم نخورد و نه من بان علاقه داشتم . دامکتر (اف) اوقات ویزت را فراموش نمیکرد و یا من از هر دری صحبت میکرد او . درباره این که تعدادی از - انسانها به خاطر عقیمانی طبی - بت میبیرند ، صحبت کرد و از صحت یاب شدن من خوشی نمود بعد از چاره رفتن من به کلی انسان نورمال گردیدم به غلطی ها و اشتباهاتم در برابر اعصاب فاسیلیم متوجه گردیدم . از همه غم ها و مصایب رهایی یافتم . با شوهرم پسرم زنده گئی شیرینی را از سو آغاز کردم و درباره معجزه طبی - بت که مرا از جنگال د پیریشن نجات داده بود زیاد حرف میزدم و از دامکتر معالجم ابراز خوشی میکردم نه از صدای تلیفون و نه از صدای موتر میترسیدم و نه خود را از دوستان پنهان میکردم و سه همه کسانیکه به پیریشن دچار بودند ، توصیه میکردم که دامکتر درستی را بیدار کنند تا تدایو شوند .

سخنی چند درباره تدایو انحطاط روانی (د پیریشن) در انگلستان تقریباً وینیم ملیون تن به د پیریشن دچار استند ، بیماری که تدایو - اساسی و مسلکی را ایجاد میکند در این جا سخنانی از دامکتر (ما بکن لیدر) را تقدیم می دارم - دامکتر که در این رشته معلومات زیاد دارد - از وی میفرسم : - نشانه های د پیریشن کدام ها اند ؟ - کم علاقه گئی به بزای زنده گئی که غالباً با احساس گناه خجلت اضطراب و تشویش همراه میباشند . چنین علامد درد پیریشن دیده میشوند که عامل بیرونی دارد . مثلاً سبک وشی از وظیفه و نسا - امید ی از بیدار کردن کارد یگر ویا

تغییرمید هیو : تغییر روزم فذای در صحبت ، عادت ، کرتیو در - حقیقت در همه جهات زنده گئی او . د پیریشن راجی به وجود د می آورد و تشدید میبخشد ؟ - در زمان وحتی بعضاً در مردان طلاق از یک یگر ویا بعضاً خودشی که انسان را وظیفه منضمل میسازد و شخص نمیتواند کاری برای امرار زنده گئی حتی نسبتاً مرفه - دست آورد ، ولی غالباً عقیده بر این است که ، پیریشن باز هیچ کدام جانی آید ، یعنی کسی نمیداند از کجا آمد و چرابه وجود آمد و بنابراین هر تحقیقات وسیعی در زمینه وجود دارد و از جمله باید همان عصبی را که د پیریشن به اثر (اعضات) ویا بیماری آن بسه وجود آمده ، با دارو به (حرکت) آورد و (بیدار) ساخت . دامکتر به من گفت : بیاید با هم (سفر کیمیایی) کنیم . میخواهید تدایو مرا قبول کنید ؟

بعد از کمز زیاد پاسخ دادم : - بلی ! نسخه یی برایم نوشتن و سرهما بعد از هر چار ساعت دارو را برایم می آوردند و من آن را میخوردم . خلاف تصویر بعد از چند هفته - د پیریشن من (کم) شد و (بسه - خود) آمد . اراده ام استوار گردید و خنده بر لبهام نقش میبست . و دامکتر از خوشی (در - لباسش نمیگنجید) . وقتی برای بار اول بعد از تطبیق (کورتیس مکل در او) شوهرم سرسری را دیدم ، نشانه های بهتر شدن زیاد تر در وجودم آشکار بود . اولین بار بود که اشتها ی خوب شد و غذا خواستم . به مرفکان متوجه شدم که در خارج اتاق لانسه داشتند از فریب آفتاب خوش آمد به مطالعه آغاز کردم در جا - لیکه در گذشته چنین تغییراتی



# امیر کبری

بقیه از صفحه (۴۱)

متولد روز چهارم جنوری - نیز کسی ضد جنگ مانند فلم "جوخه" دارد - این فلم همپل "جوخه" به آثار بسیار بار جنگ با اهتمام من پر دازد و باز گشت یک سر باز طلوع راه کشور و مشکلاتی که در وفق دادن خود با شرایط زندگی تازه دارد به تصویر می کشد -

بواقع "اولیواستون" که خود در ایام جوانی در جنگ و تنگ شرکت کرده - بهترین بیان کننده ی درد های ایمن جنگ و بهترین ترسیم کننده ی خطا های شگرف دولت چنانگوار امریکا در - حسن این جنگ هفتی ساله ایمن اخسیر بوده است "نام کره" هنر پشه ۲۸ ساله امریکایی که نقش سهاز طلوع را در فلم "متولد روز چهارم جنوری" بازی می کند باز دید کار هنرسانان کاندیدای اول بردن جایزه اسکار بهترین هنر پشه مرد نقش اول بود اما وقتی نهی اصلا

احساب فلم فوق الذکر "جانی خوش سها" و "افتخار" نام دارند - دست اندر کاران به لطف درخشش در سه سال اخیر "مورگان فریمن" را امروز بهترین هنر پشه مرد سها پوسه امریکایی انگارند -

بی انصافی است اگر از بازی قابل توجه "دان ایگرهد" در نقش پسر خانم دیزی در فلم "رانندگی برای خانم دیزی" یاد نمود، او که متخصص بازی در فلم های کمد هواز محبوب ترین - شخصیت های این گونه فلمها در دهه ۱۹۸۰ بوده است - برای یکی از معدود و خدمات در این فلم در یک کاراکتر جدی ظاهر می گردد و بیشتر از آن خوب بازی می کند - بتوان انتظاری را - داشت و به هر حال فلم "رانندگی برای خانم دیزی" به جمع ۶۱ فلسفی که طی سالهای گذشته جوایز اسکار - بهترین فلمها را برده بودند می پیوندد و اعتباری همانند آنها کسب می کند - گفتنی است که "پروسس بر سفورد" - کارگردان موفق این فلم که کاندیدای دریافت اسکار بهترین کارگردان سال نیز شده بود - به نسل فلمازان برهنه استرالایی تعلق دارد - نسلی که از اواخر دهه ۱۹۲۰ خود را مطرح نمود و با استقامتی که کنایاتی های امریکایی از آن به صل آوردند راهی این کشور شد "بر - سفورد" هم مثل "پتتر پیر" سا - زنده ی فلمهای "کالی پولی" "شاهد" و "جامعه ی شاعران مرده" فلم آخری نامزد جایزه اسکار اسال بود در امریکا رحل اقامت افکنده و بیشتر کارهای هنری خود را در این سامان صورت می دهد - این دومین بار طی سه سال است که "بر سفورد" به ساختن یک فلم از روی یک نمایشنامه محروم می بردازد - در اواخر سال ۱۹۸۶ او فلم "جفا یات قلب" را بر اساس نمایشنامه یی با همین نام عرضه داشت - اما اگر آن اثر او را به اوج - ترسانند در عرض اسال تبدیل نمایشنامه یی "رانندگی برای خانم دیزی" به فلمی که وصفش را آوردیم بیشتر می موفقیت را نصیب او ساخت -



# جوایز اسکار

بقیه از صفحه (۴۰)

ای طالی به "تاندی" و فریمن " برای بازی بهایشان در دو کاراکتر اصلی - الزامی است - "تاندی" که سالهایی مدید در سینما و تئاتر بازی می کرد اما هیچگاه پاداشی ها بسته نگرفته بود - با این فلم ثابت نمود که از چه استعداد شگرفی بهره می گیرد - "مورگان فریمن" و هم مثل او یک فرد سها تجربه در عرصه ی تئاتر است - او که در آژانه یی ۵۳ سالگی ناست سها - لها است به بازی در تئاتر اشتغال - دارد اما تا قبل از سال ۱۹۸۲ هرگز در نظر سینما روها انطور که با این طرح نشده بود بازی در فلم "زرنگه خانیلی" در آن سال که او را نامزد اسکار نقش دوم نمود و در یی آن درخشش در فلم "به من تکیه کن" نام برده را به دو - سعداران سینما معرفی کرد - و سال ۱۹۸۹ "با درخشش که او در سه فلم داشت" به بهترین سال زندگی سها هنری او بدل شد - این سه فلم سها

فردی که می خنک بود به خوبی می شناسد .  
 میله والوزما شکر دی و کره اوزده می  
 کره . ماهه ران یوکی هم خوبارچی د  
 بدجو نه کر ی دی . یوزخه می زینار  
 وکیچی می یوزخو بارچی نغاره چی زینار  
 میله وال لری هم به ران یوکی نه کریم .  
 د یوگال مندورامندونه یوزده موشوم  
 چی د نه اجازه بی واخلیم . دوه پار  
 چی می نه کر ی چی د موسیقی د  
 ریاست له خوانه بی تشیقی جایزه هم  
 وگنله مگره ران یوکی به دی دوه کالوکی  
 نشره شوه اوچی یوزخه کم چی وای  
 له نشری وای تک نوازی سره خوشه  
 علاقه نه لری .  
 - خرنکه چی هنر تاسی به به میراث  
 د رسیدلی آما ستایه لارستاسی کور  
 اولاد گام ایچی ؟  
 - در ی زامی اوخلولورگالی لری . چون  
 زه د موسیقی خنکه به نره له لرم نسو  
 اولادته می وای چی هینکله د موسیقی  
 شوق ونه کر ی اود موسیقی آلتروسه  
 چی به کورکی موجود دی یوزده ی هم  
 له شوم .  
 - تاسی د خنکی هنری چیله یوه خاطره  
 که وای خوزیه شو .  
 - یوزخه به لنگره اکی می وای یوزده  
 لومار کولوسو مگر ی شولورگی وای  
 خنکه خوند به وکر ی چی یوزخه کسه  
 ولار شوانر به د ساز کولی بی واخلو او  
 راشو . به هدی وخت کی یوزخه لغام  
 خنکه چی د زینکله لری و د موشوم  
 رانی . به لارکی بازار شروع شو ، ترخو  
 چی لغام به رسید وای بازار دوسره  
 دیر شوی به کاسوکا سوزیده . هغه  
 نفر وویل زه دوه کوئی لرم نویدی بازار  
 کی میلمانه اوجلسی نه کزی سباه به  
 محفل جو کر و . سهاروخ دنه له بدتوه  
 وه اوهیخ آنگاه د میلمانه وه هداوجه  
 وه چی بی بی راکر ی اویره د سازه  
 یوزده رانلسو .  
 - ستاسی ترنولو لویه آرزوخه شی ده ؟  
 - زه د خنیل وین له ، د یوزده مجلسونه  
 چی زه به مده ان کی به خاد رانسه  
 طیلی فریم اود ی راه به کنولورگی  
 لاسه او فروله راباندی کوی د یوزخه  
 اخلیم .  
 زینار کی چی یوزده دوه شی خوبه  
 بنکی دی دغه زیا د اشناکشی دینو د  
 خدایه فرام چی آرام شی . سافرا  
 یوزده به خنیل وطن شی . چی یوزده  
 لنگره اکی ، شنه باغوله ، میراثی وخت  
 او خونی اوجلسونه اوچی اولورگی .  
 - ستاسی د هیلی د فروره کی به  
 ایمنه .

# چمن د

د (۲۷) مخ یوکی

- ستاسی د دی یوزخه سره می د یلار  
 خبره رابه یاد شوه هغه به وویل : زویه  
 هنر به زده کوه خنکه چی زویو چی بی به  
 کورکی یوازی نری شوی . د میوزی به  
 هکله می باید یوزیم چی هنی به  
 واده کی زه طیلی وهلوته مجبوریم نو  
 اوس به هغه شه وای . خبره داسی  
 ده کله چی موراده و اوله (( ورا )) سره  
 د خسر کورته وغلوی ناری راولولوخسر  
 می وویل ترخو چی به خنکه طبله وینه  
 وهی ناری له شی بیولی . او بدی توگه  
 بی به خنکی واده کی راباندی طبله  
 ویزوله .  
 - د طیلی سره جوخته ستاسی نوم د یو  
 پر سردی فرام یوه شم ستاسی بری به  
 شه کی دی ؟  
 - ماد هماغه اول نه چی د طیلی فنزوله  
 ییل کر ل کونیم چی کر ی چی سده او  
 اساسی طبله زده کریم . س یوزده بری  
 چی توه می رازده کر ی ، به بیوزورگی  
 می هم زده کر ی او استاد هانسم  
 سره می هم گار کر ی او هندی تال سره  
 هم بلد به لرم . زما طبله به علی توگه  
 زده ده . زه طبله به خنکه وهم له  
 به گوته . اود طیلی آواز باید دوسره  
 اوجت دی چی د زیر اوم فری باهند  
 بلورس متره وریزی . باید خرنکه مکر  
 چی دینتو اودری موسیقی له پاره د  
 طبله یوزولوکی تیر شته . خنکه  
 دینتو طبله محانه جلا تالونه لری لکه  
 د تکیوتال ، تیگره ، تیرای ، شا  
 د (نی تال) بلبله ، شادول اوحنسی  
 ویر . هداطت دی چی یوزده طبله  
 فر وینکی دینتو طبله به اودرسته له شی  
 فنز ولسی .  
 - تاسی د طیلی ترخنکه یوزده موسیقی  
 به کومالاتی و هیچی ؟  
 - به آرومیه ، نغاره ، بنجوا و ریاب  
 بنجو خواصلاً ماهه هیواد کی رواج کره .  
 د مخه جا بنجو سره بلد به نه درلود .  
 ما به بیوزورکی دوهلرمند ویزخه سره  
 بنجو ولیده . خوزیه می شوه هغه راتنه  
 به خوبورگی زده کره اوچی یوزده وطن  
 به رانقل دحان سره می رانیه اوچی -

جوایز این رده رسید خنکو نام دانی  
 یل دی لوکیس (هنر به ۳۲ ساله  
 بریتانیایی را اعلام کرد . دانی یل -  
 دی لوکیس این افتخار رابه دلفلمازی  
 در نقش هارو و نقاشی طلوع ایرلندی -  
 " کیستی بران " در فلم " پای چپ -  
 من " کسب کرد .  
 " دانی یل دی لوکیس " پس از فار  
 یافت جا یوزاظهار داشت :  
 " من و سایر اعضای طلوعده ی فلم  
 از یک عامل کسب نهرو کردیم و از ساد -  
 آوری تلاش هایس که کیستی بران بر او  
 تا من خوراک فکری و نوشتن و تر مسمی  
 بهترین اشعار و نقاشی هابرای جامه  
 افر انجام داد .  
 گفتنی است که " کیستی بران " به  
 دلول فلج بودن اکثر اعضای بدن تمام  
 کارها منجمله نوشتن و نقاشی را با پای  
 چپ انجام می داد و در فلم " پای چپ  
 من " به کارگر دانی " جیم میردان " -  
 ایرلندی و " دی لوکیس " کاراکتر  
 او رابه ممکن هکته انگیز احیا نموده -  
 است . دیگر کاندیدای عده ی اسکار  
 بهترین هنر به هغه نقش اول مرد " مور  
 گان فرین " بود که در فلم " رانندگی  
 برای خانم دیزی " نقش راننده ی سدا  
 هیوست خانم دیزی را به عده د ادا ما او  
 هم در مهارش نهایی آرا ، مانند " ظ  
 کریم " مغلوب " دانی یل دی لوکیس  
 شد .  
 و اما فلم " پای چپ من " فقط به -  
 همین یک جا یزه بستده نکرد چرا که  
 خانم " برنه افر پکر " هنر به هغه ایرلندی  
 که در نقش مادر " کیستی بران " دار  
 این فلم ظا هر شد اسکار بهترین هنر -  
 به هغه زن نقش دوم را به هغه اسکار -  
 بهترین هنر به سرد نقش دوم نیز به -  
 " دیل واهینگتن " رسید که در فلم  
 " افتخار " نقش یکی از سرکرده هغی  
 سها هیوست یک گروهان در کور در جنگ  
 های داخلی امریکا " بین ایالت های  
 شمالی و جنوبی این کشور در کور  
 نوزدهم " را به عده دارد . " افتخار "  
 مجبو هاسمجا یزه اسکار به خود اخصا  
 داد تا پس از " رانندگی برای خانم  
 دیزی " بر افتخار تین فلم سال باشد .

# رازیکه ...

بقیه از صفحه (۵۴)

اما جای تعجب اینست که چرا سری د پوی بالمحاجت میخواهد آفتاب را با دوانگشت پنهان کند ...

سری د پوی که تا آن لحظه از زیننه افتادن را تمرین میکرد، نزد ما آمد و خنده کان گفت: ((خوب دایر کتر صاحب! خوبم از زیننه افتادن را آموختم. حالا بگوید چه کسی را از بام ببیند ان)) وقتی در باره آشوک پرسیدیم، تهر کرد و دستد پورا ترک نمود. وین حدس زدیم که اوچی کسی را به بام بالا کرده است ...

# بقیه از صفحه (۱۰۱) ... حادثه ازدواج ...

او حلقه زده بودند و یافتیم میدانهد چس حادثه زنده کی برایش تهمت بسته بودند و ازدواج دوم که دو ستانوش برایش مبارکباد میکنند. اما او هی هی فریاد میزد که دروغ است و دروغ محض من صرف یک بار به پای سفره عقد نشسته ام صرف یک بار. و این برای من نوشتن یک حادثه از زیننه کی غظار بود.

# بقیه از صفحه (۵۴) ... دوست دار ...

برایم دلخواه است، پس از آن به موتو سایلک علاقه دارم. خودم تا حدودی موتو را اداره کرده میتوانم. \* موسیقی دلخواه: در قدیم نخست، موسیقی فلسی هندی و بعد از آن آهنگ های فرسی انگلیسی. از گذشته گان به میلودی هاو زل ها عشق میوزیم. \* سرگرمی دلخواه: تماشای فلم های هندی از طریق ویدو و بیکار نشستن در خانه. \* شام دلخواه: رفتن به یک سکوتیک، پاپک موتو ترانس طولانی و بارفتن به خانه یک دوست. \* اشیای دلخواه: نامه ها، یادداشت ها و روزنامه های تند نویسی که در طول سال در دست مینمایم. من حقیقتاً درینورد زیبا حساس استم. \* رخصتی دلخواه: وقتی در آن سفر طولانی داشته باشم و بتوانم مناظر و محل های جدید را تماشا نمایم.

# تصادم با ...

بقیه از صفحه (۵۵)

داد و به اینگونه در مرحله حساس عمر یعنی سر آغاز جوانی معتاد گردید. اثرات اعتیاد، از جوان عیاش، آتشین مزاج، مضطرب و هیجان زده ساخت. اگر یاری هم به اصرار و توصیه من اقدام به ترک آن نمود. نتیجه، معکوس داد. سر انجام سنجی مبدل شد به یک بارچه خشم و خشونت، لجباجت و روروسی. در گرما گرم چنین حالت صحن «نمیل» دت پای او را به عرصه هنرمینما کشاند. ولی نتوانست آنچه را که انتظار داشت به دست بیاورد تا درهماونفیت های فلسی سنجی اصلاً قابل توجه نبود. او نیز درین ساحه کوشش نمیکرد. و قبل ازینکه به کار بپنید پشد به یاری اندیشید او در آن محیط دوستان زیادی یافت و دوستان زیادتری را رنجاند. چون محرومیت های محبت دوران کودکی او را روحاً می آزد، او به حلقه های نامتجانس دوستانی چون ریکها و مند اکینی پیوست. د پوی نگذشت که عاقبت نیند پشانه شیفته و پاکباخته تینا منیم شد. او نمیدانست که تمام ریشه های تینا نزد راجیش کهنه است. تینا با اشاره کوچک راجیش به تمام رویاهای سنجی پشت پا زد و سرگردان ترش ساخت. سنجی به قصد انتقام کشیدن تصمیم گرفت راجیش کهنه را توسط جاقوی کوچیکش قطعه قطعه کند (ولی فراموش کرد!)

عاشق شدن های موسمی و شکست خوردن های پیایی «این بود برنامه تکرار شونده» د پوی سنجی. او با جند بار سفر کردن به خارج از هند و تحت تدابری قرار گرفتن بالاخره موفق شد در کتر خود را تا حدودی تغییر دهد. با فکر کردن در باره سنجی بیچاره، درینجا من به یاد همان ضرب المثل انگلیسی می افتم که ((اگر اسب سرنوشت لجوج نشد، مهاژنمی بزیرد)). د پوی از ازدواجش ننگ داشت که همسرش به بستر مریضی افتاد و یکبارگی نظم نسو ساخته زنده کی سنجی را به هم زد. اینک ماه ها ازین عارضه مزمن او میگذرد و سنجی دست به خاطر تدابری او صرف به یک چیز می اندیشد: ((بول)) او این روزها سخت میکوشد و به اصطلاح جان میکند. تا ناوقت ها کارهای فلسی اش را ادامه میدهد و از جانی هم امور تجارتنی سهم خودش را (در بانک اروپا) پیش میبرد. او فریاد میزند: «بول ... بول ... بول ...»

# کانون فرهنگی ...

بقیه از صفحه (۵۵)

نهادهای مرکزی و ولایتی کانون قرار گرفته و در صورت اضافه تولید محصول فروش آن به بودجه مالی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی واریز خواهد شد.

۱- ایجاد (دستگاه حکاک حکیم ناصر خسرو بلخی) که از چندی به این طرف وارد مرحله تولید گردیده، مبالغ ناشی از فروش محصولات آن در خارج به بودجه مالی کانون واریز شده است.

۱۰- تاسیس دستگاه فلزکاری به نام این کانون که با ساختن میز، چوکی، مویل، فرنیچر عصری با کیفیت بسیار عالی توفیق حاصل نموده، محصولات کونی آن به خدمت کانون درآمده و در صورت اضافه تولید محصولات به خارج صادر و قیمت فروش آن به بودجه مالی کانون واریز خواهد شد.

هرگاه علاقه بسیار جدی به شنیدن تفصیل تمامی فعالیت های کانون داشته باشید، میتوانید لیستی را در همین زمینه از محترم محمد مهدی ((نصرت هروی)) منشی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی (که همین اکنون به شهر مزار شریف رفته است) دریافت نمایید.

\* همبپوندی و علائق کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی، عمدتاً با کمانهادها، حلقات و سازمان های اجتماعی تاسیس است و بیشتر حامل چی نوع مناسبات میباشد؟

- این کانون با شخصیت ها و نهاد های متنوع علمی، ادبی و فرهنگی کشور از روابط خاص حسنه ای برخوردار است.

# بقیه از صفحه (۱۵) ... نمبر اول ...

پشای بیوه خود دزدی میکم (۰۰۰) آمرجنایی در حالیکه میخواهد تسلط روانی بالایی گل محصد ایجاد کند. امر میدهد که به لاشیش کنند خارند و بیان معتقد استند که اگر از وجود باز پرس شوند، سوزنی را پیدا کنند، رنگ تازش را ببیند خواهد کرد.

در چنین مواقع، تمام کارهای خارندوی باید به شمار د قیفه ها انجام شود، جنا پتکاران حالا در بله های آخر استند و خارندوی از بله های اول میخواهد با لا شود، در حالیکه جنا پتکار با بلند شدن از هر بله، آن را میشکند.

نتیجه ته لاشی برای پولیس رضایتبخش میشود. از جیب گل محمد بالغ بر سه صد روپتاد و سه هزار افغانی به دست می آورند.



چنانکه الان بسا برخی از اعضای محترم اکادمی علم افغانستان، استادان بو- هنتون کابل، پوهنتون علم اسلامی ونیز انجمن نویسنده گان افغانستان، انجمن فرهنگ هرات باستان، انجمن فرهنگی مولانا جلال الدین بلخی، ذوات و نهاد های فرهنگی، وزارت اطلاعات و کلتور از نزدیک تماس داشته و مشوره های ارزشمندی از ایشان دریافت و در عمل پیاده میکند.

\* در پایان چی حرف هارو یا گشتی های لازم به توضیح میدانید که زمینه آن در برستن های من طرح نشده باشد؟

- خد متگاران کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی با اذعان به این نکته که استادان حرکت بلاوقته، قافله راهیان دانش و فرهنگ و به ویژه تسریع حرکت کسی و کیفی این قافله را نمیتوان صرفاً با داشتن آرزوهای خیرخواهانه انتظار داشت، ازین رو به هدف وصول به انجام اهداف علمی و فرهنگی این کانون تاکنون به افتخار صرف مجموعاً مبلغ پنجاه ملیون افغانی از وجوه شخصی خود در خدمت امور مربوطه این کانون نایل آمده ام. نکته دیگر اینکه دانشمندان، ادبا، شعرا و فرهنگیان مسوول اداره این کانون را در صدر رهبری و صلاحیت نرمایش قرار داده و خودم به حیث خد متگاران ایفای وظیفه مینمایم. محترم الحاج سید منصور نادری سرپرست تفرقه شیعیه، اسطخیلپه و بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی ازین که با وجود مصروفیت های فراوان دعوت مجله را با ارا به پاسخ های واقعا علمی و توضیح دهنده پذیرا شدید، از شما جهانی سپاس.

- و از شما نیز ....

- ای بول چیسی؟  
- حتی باید بدانید؟  
- ای بول را از کجا به دست آوردی؟  
- به خاطر کاری از مادرم گرفتم!  
خارند وی بیشتر از مادرش جويا شده بود و مادر گل محمد گفته بود که از سه روزه این سوازی بسزنی احوالی ندارد. باز هم به صورت فوری مادرش را احضار میکنند.  
- ای بول را خودت برای گل محمد سپرده ای؟  
- نی نی آقا جان!  
خارند وی دوباره از گل محمد میپرسد:  
- راست بگو این بول ها را از کجا به دست آوردی؟  
- از فلان رفیق من اس!  
رفیقش احضار میشود و ثابت میشود که بول از او نیست ...  
حالا کلید رسیدن به انتهای نقطه، همین بول شده. لحظه به لحظه در رفتن گل محمد واقفان شدن دروغش

رنگش را تغییر میدهد. خارند وی با تحمل میخواهد در اعتراف گل محمد را کمک کند.  
(بول را از کجا به دست آوردی؟)  
- این بول معاش سربازان اس که باید برایشان میدادم!  
اداره خارند وی موضوع را رسماً و با جل از قطعه گل محمد مطالبه میکند و سناز ادعای گل محمد دروغ ثابت میشود. در موقعیتی که گل محمد خود راپافته، وقتی نگاه صمیمانه و مطمئانه آمرجنایی رامیبیند، مفکوره اش وارونه میشود. اجازه میخواهد که به چوکی شعبه بنشیند. اجازه اش میدهند و کمتر از یک دقیقه تصمیم میگیرد که چیزی بگوید.

فیض محمد - مردیکه در همسایه گویی دور مهتاب زنده گی میکند - چاشت روزی اخیر جدی، در بخشی از جاده گرفتار و توسط آمبولانسی انتقال داده میشود ...

فیض محمد اندکی مشکوک میگردد که شاید شوهرش را خارند وی دستگیر کرده باشد، لذا با اشتاب خود را طرف کتد وی آرد میسازند.

دیگر برای به دست آوردن بول بنهان شده در کتد وی منزل فیض محمد، روانسه خانه اش میشوند و یک گروه دیگر جانب منزل مهتاب میشتابند گل محمد تمام اعترافات را صادقانه گفته است.

گویی از خارند وی ها که برای عملیاتی به منزل مهتاب رفته اند. موفق میشوند آن ها مطیع الله را گفتمه از دوستان فامیل مهتاب است و برای دل داری و همدردی به منزل مهتاب آمده، دستگیر میکنند و گروه دیگر که برای کشیدن بول ها منزل فیض محمد را ته لاشی میکنند. به گونه غیر مترقبه به یک ناکامی موقتی روزه روسی شوند. چه وقتی که آن ها داخل منزل فیض محمد میشوند، پس از ارائه شناسنامه هاییشان به خانم فیض محمد میگویند که شوهرت گفته که همو چیزا که شب گرفته من و گل محمد و مطیع الله در کتد وی آرد گذاشته بودیم، تسلیم کن.

اما زن فیض محمد که با عفتتر از خودش است، خارند وی را دعوت میکند که بفرماید خودتان ته لاشی کنید من از چیزی خبر ندارم. خارند وی در کتد وی آن چیزی را که باید باشد میبند و پس آرد را (پس بول و زینوات چی شد؟  
سه مردی که قرار بود ساعت دوی پس از ظهر همین روز در منزل فیض محمد جمع شوند و هر کدام سهم خود را برداشته از هم جدا شوند، حالا در شعبه مبارزه علیه جرایم جنایی اداره خارند وی در برابر همدیگر قرار گرفته اند.

- (برادرها، نمیخواستیم که گیر بیاییم. حالی که گیر آمدیم، به کل گپ هارو

اعتراف کم و از شما هم میخواستیم. فیض محمد و مطیع الله در سکوت خود همسوارا تایید میکنند و هم نفرت آلود به سرش میکنند.  
خارند وی هر سه نقاب پوش را به منزل فیض محمد میبرد. از خانم مهتاب نیز دعوت میکند او هم حضور میسرمانه سارق خارند وی بول و زینوات سرقت شده و صاحب اصلی آن ها (مهتاب) همه در این جا ستمد. در منزل فیض محمد.

وقتی فیض محمد باوازه های به هم ریخته بی که از دهانش میریزد، با نگاه های که به سوی همسرش میگرداند و در بر سرش های غیر ارادی انگشتان و لبهاش زینش را دعوت به انشای مخفیانه دوس بول بعد از کتد میکند. زن مخفیانه را نشان میدهد. او همه بول و زینوات را پس از آگاه دستگیر شدن همسرش به چاه انداخته بود.

تمام زینوات اطفالیه شهر در کشیدن بول ها از عمق چاه که قطرش کمتر از نیم متر بود عاجز ماندند. بول هایست شده کفنی بودند و زینوات هم درد ستالی بسته شده بود، یکی از کارمندان خارند وی در مورد یک خارنوال در ولایت کابل اطلاع حاصل میکند که ناشی اکرام الدین است و آبپاز زینده است، امر خارند وی هدایه میدهد که بعد آیش کنند.

امر ولیس میترسد که بیاد اکرام الدین در این عملیات که حتی اطفالیه موفق نشد. جانشر را از دست بدهد، اما اکرام الدین بدون ترس و با عطف شخصی و تضمین جان خود اجازه داخل شدن به چاه را میخواست.

چشمها مرد لافرا اندام ویرانگوش را میبینند که بعد از اندکی ترسین به داخل چاه میروند. او در هر بار غوطه ور شدن نشن مقادیری از بول را به بالا میفرستد و صق چاه بسیار قطر کم دارد. و اتفاقاً بسیار صیق هم است. هوا بسیار سرد است، اما تا جایکه معلوم میشود عملیات خارنوال صاحب موفقاته ادامه دارد.

برنامه کشیدن بولها از چاه دو روز را در بر میگیرد و در نتیجه به غیر از یکصد و چهل پنج هزار افغانی بقیه بول ها و زینوات از چاه به دست می آید.

کمیدی ترین بخش کشف قضیه این است که گل محمد با بارانش چی بی وفای کرده، او در همان شب اول سرقت پنجم هزار افغانی را بیشتر از تقسیمات بول هاید زنده شده، به صورت پنهانی در جیب خود گذاشته و بعد از اشنا شدن موضوعها لا بارانش در مجلس بالا پیش قهراستند ...!

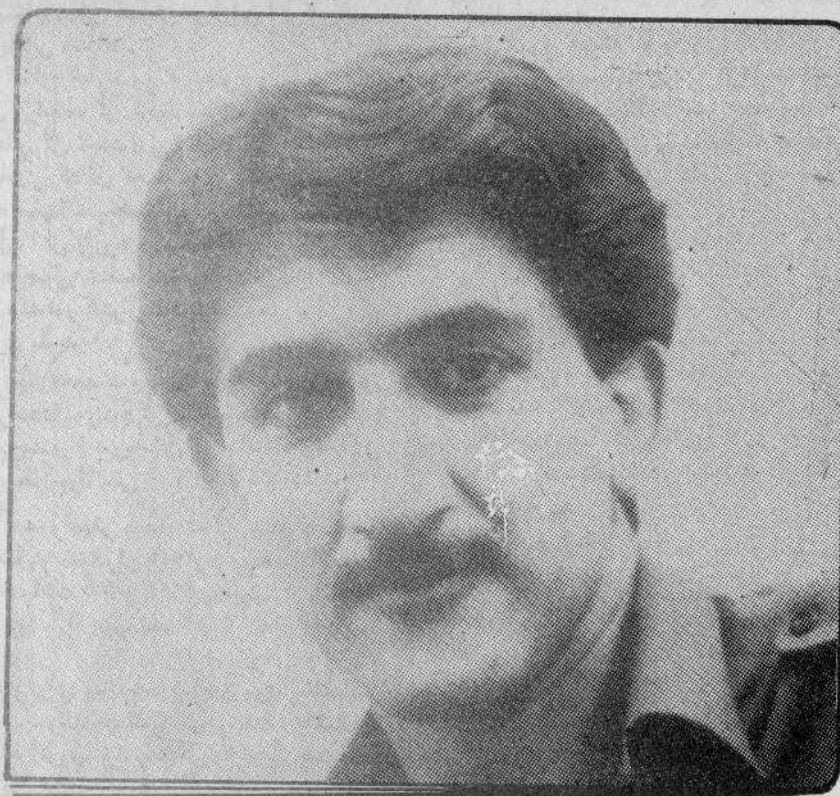
تخنیک باشد و با نگاه اقتصاد پدیده  
 بندی. زمانیکه هنوز خود تئاتر  
 های ما به کل تئاتر معتقد نباشند  
 چنانچه طور آن عده مقاماتی که اصلاً  
 ختی از تئاتر ندارند میتوانند تئاتر را  
 درک کنند و این مشکل اساسی کار است  
 که سر نوشت تئاتر ما را امروز به رکود رفته رو  
 ساخته است.

• آیا تئاتری را که شما بازی میکنید و  
 برای تماشاگرها به کلی نواست بدیده  
 نگوئید؟

— اگر ما از کارهای استاد علی رونقی و  
 یا احمد شاه علم یاد آوری بکنیم کاری که  
 من میکنم بدیده نگوئید نمیشود و لسی  
 در این ۱۲ سال اخیر میتواند پیش  
 قرار بگیرد. زیرا بدیده لسی  
 چارچوکت خاص خود را دارد و وقتی  
 میگویم یک نمایش نامه نویسی او باید یک  
 آگاهی کامل داشته باشد از جهان  
 تئاتر، دسترس به ادبیات، با تاریخ  
 تئاتر آشنایی داشته باشد و در آخرین  
 تحلیل چنان روانشناس خوبی باشد  
 چنان هنرمندانه ظریفانه و دقیقانه  
 از مردم چیزی را بدزد (رودن سوز)  
 که موضوع درد و شرط آن دور نرود از  
 مردم، بالا نرود از سطح دانش مردم،  
 و پایین نرود به سطح ابتدال یک  
 مثال دیگر زمانیکه میگویم آکتور تئاتر

به این مفهوم که او تمام اساسات فن  
 آکتوری را بشناسد در قدم اول رقص،  
 موسیقی، ادبیات همه موارد را کاملاً  
 بشناسد.

مکاتب کامل بازیگری را بشناسد، از  
 جهان پیشرفت هر روزی فن آکتوری -  
 آگاهی داشته باشد، متأسفانه ما  
 استعداد های داریم که خود پرورش  
 یافته ولی تا هنوز دست نخورده مانده  
 و بازم همان گم تپلی خود را تکرار  
 میکنیم که بحران به انداز به پیشرفته که  
 هنوز استاد های تئاتر ما متأسفانه سینو-  
 گراف و دیگران را از هم فرق نمیکند  
 وقتی مفهوم اساسی از کلاسیک و گراف -  
 موجود نیست به (استثای احمد شاه علم  
 و استاد علی رونقی) و همچنان این  
 موضوع وفق میکند در مورد دراماتورک  
 فن که کاملاً آشنا باشد با اختصار و  
 تکامل سوز و همچنان رؤیای کس  
 بتواند به مثل کاشف یک سرزمین به  
 آن عده کسانی که تازه به این سرزمین  
 قدم میگذارند این راهنمای را بکند که  
 شما کجا بروید، چه کار کنید، چه نوع  
 زندگی بکنید. وقتی این گم هادریک



# درخشش...

بقیه از صفحه (۲۲)

میکرد که جقدر انسان را به کام خود  
 کشانده است. من میتوانم این نمایش  
 را به حیث بهترین سند گام در برگشت  
 به کشور خود داشته وهم میتوانم این  
 نمایشنامه را در فستوال ها کاندید بکنم  
 و بگویم که جای ویژه خود را دارد. زیرا  
 پیام آن برای همه بشریت است. این  
 نمایش را قسمی عبار ساخته ایم که همه  
 مردم مابتناند درک اساسی خود را از  
 آن به دست بیاورند وهم برای دیگران  
 چیز فهم باشند.  
 سومین کارنامه ای (پیش پنج هم پنج  
 بود) که ما خواستیم یک ژانر خاص  
 میدی را بیاد بکنیم.  
 \* اکنون چی کار های را روید ست

دارید؟  
 — اکنون جریان کار های میتودیک  
 ما ادامه دارد. ۳۰ برنامه افزون برد و  
 نمایش قبلی در تلویزیون ثبت کردیم و  
 یک تعداد نمایش های ما اکنون در -  
 زندان آرشیف تلویزیون منتظر سر نوشت  
 اند.  
 • چرا؟  
 — وقتی که من به بحران تئاتر کشور  
 خود نگاه میکنم با وضاحت میتوانم بگویم  
 که متأسفانه شناخت کلی از تئاتر  
 نزد شماری از فرهنگیان و تئاتر شناسان  
 ما کم است. زمانیکه یک تئاتر دچار  
 بحران میشود به این معناست که کاستی  
 های در میان است. خواه از نگاه

# کتابخانه

پایه از صفحه (۷۷)

درد صورت در برابر مشکل من ناچارم  
 است چند ی پیش پسر کوچکم یک چوپونه  
 فروکش را به خانه آورد و نیدانم چرا نام  
 آن را (انفلاسیون) گذاشته. شاید  
 این اصطلاح که جدیداً در زبان ها  
 معمول شده به خاطر نبودن خوش  
 آمده باشد. حالا فعالین سازمانها  
 محلی احزاب من آیند تا مرا به جلسات  
 و گردهم آیی ها دعوت کنند و پسر کوچکم  
 نریاد میکند:

— انفلاسیون! انفلاسیون! خود را  
 کجا پنهان کرده ای و میخواهی مرا فریب  
 بدی که اینجانیستی؟

فعالین سازمانهای محلی احزاب  
 و گردهم آیی ها را میخوانند و میگویند:  
 — آیا واقعا فکر میکنی که انفلاسیون  
 وجود دارد؟

— چمن طور وجود ندارد اول کوچک  
 بود اما در یک ماه اخیر با سرعت و وسعت  
 کرده بزرگ شده است. حالا به هر  
 طرف جیب و خیز میکند. هر طرف که بنگری  
 خوب بنگاری هایش را میتواند ببینی.  
 مردی که در میز پهلوی نشسته بود  
 داخل صحبت ما شده گفت:

— راست میگوید. انفلاسیون روزها  
 روز رشد میکند. ساله (سکو) از  
 آن هم بدتر است! از بیست و پنج سال  
 به پنجاه تا صد ساله مستحق درجه اول  
 قرار دارد. استحقاق نام (سکو)  
 ندایم!

\* و در فرجام شما از کار خود راضی  
 استید یا نه؟  
 — از کار خود راضی استم به خود  
 اتکا دارم و به تخلیک کار خود در زندگی  
 مشکلی ندارم فقط به کار خود فکر میکنم  
 دوست دارم برای مردم همیشه کار کنم  
 و همیشه آن حلاجی را که من از تئاتر  
 کرده ام در پرورش ذوق بیننده و بلند  
 بردن سطح استتیک (زیبایی شناسی)   
 اجتماع یکی از وظایف صدغه خود  
 می شمارم و دست های اساسی و نیروهای  
 اساسی اگرچه هنوز نهال های نهمرس  
 استند به اصطلاح نپدیدند. اساسی  
 و محرک اساسی کارهای ما میباشند. من  
 به نیروی آنان ایمان دارم.

\* کارهای آینده تا ن چیست.

— یک بیسی حماسی به نام ((دخمه))  
 ((اسرار)) با سلام سنگی روینگار است  
 که پس از یک ماه به پایان خواهد  
 رسید. یک نمایش بزرگ دیگر هم دارم  
 به نام ((کله)) یک نمایش جدی میباشد.  
 همچنان یک بیسی کمدی برای اطفال  
 آماده ساخته ام که میخواهم بتوانم  
 خودم دست به ایجاد تئاتر کودک  
 بزنم که یک قسمت کار آن پیشرفته  
 است و همچنان یک نمایش بولیس دارم  
 که محترم رشید باپاوا احسان اتیسی  
 بازیگران اساسی آن خواهند بود.

کوشش میکنم که این بیسیها را تا به  
 قریان آماده نمایم. برنامه بخش  
 ایست به پایان رسیده و ما هیچ برنامه  
 ایست نخواهیم داشت.

\* اندکی از خود صحبت کنید؟  
 — در یک خانواده روشن فکر در کوجه  
 های کهنه باغ علی مردان به جهان  
 آمده ام از زنده گی گذشته جز یک  
 خاطره زودگذر چیزی ندارم اکسیر  
 تنها زنده گی میکنم از دوره تکلیف  
 ترخیصی به دست آورده ام با ارگانهای  
 مختلف به گونه (بالقطع) همکاری  
 دارم و با همین تروپ خود کار میکنم.  
 مجرد استم بی خانه.

\* پس دو برابرم و دو کبود اساسی  
 در زنده گی دارم؟

— بل مجرد بودن بی سرینا  
 بودن خود مشکلیست قابل دقت.

\* ما امیدواران استیم تا ارگانهای  
 در محیط بدلسوزی از هنر شما مرز قبت  
 نموده در ریح برابر ما که شمارا که  
 نمایند زیرا که هر یک یه شته نیاز به  
 بدلسوزی و مراقبت جدی دارد در دفتر  
 آن میبرد و ازین میبرد.

تئاتر وجود داشت میگویم این یک تئاتر  
 مکل است این ها اند اجزای اساسی  
 تئاتر که باید این ها را بیاموزم و بعد  
 بیایم بروی تئاتر.

\* در گروه شما کی هاموفق تر  
 استند؟

— چلد شاگرد مستعد داشتم که  
 متاسفانه فرار کردند همچنان شاگرد  
 نوق العاده مستعد دیگر (زیب  
 پاداش) بود که فعلا برای تحصیل  
 به اتحاد شوروی رفته است همینطور  
 وحید گویار، امان عثمانی، حبیب  
 مخمور، وحید منان و دیگران موفقند.  
 درین اواخر یک کورس فن اکثوری از سوی  
 اتحادیه به انجمن های هنرمندان و  
 سا زمان دو موزکاتیک جوانان ایجاد شد.  
 (۵۰۰) نفر امتحان دادند و ما ۲۰۰  
 نفر را به این کورس جذب کردیم مدت  
 سه ماه ادامه داشت. بنا بر عواملی که  
 خودم هم نمیدانم سقوط کرد کورس.  
 هایی که توانسته بود نتیجه خوبی  
 بدهد، استعداد های خوبی وجود  
 داشت، امیدواری یک تئاتر خوب  
 میرفت. من توانستم یک گروه را از  
 آنجا جذب کنم.

\* شما در کجاست و تمرین میکنید؟  
 — ما بدون هیچ نوع محلی برای  
 مشق و تمرین میباشیم ما کارهای خود را  
 درین گوشه و آن گوشه تمرین میکنیم.  
 \* چرا دخترها در گروه شما کم  
 است؟

— متاسفانه هم در سینما و هم  
 در تئاتر این برابر وجود دارد. متاسفانه  
 سفاهه در ۱۲ سال اخیر ذوق تئاتری  
 وجود ندارد.

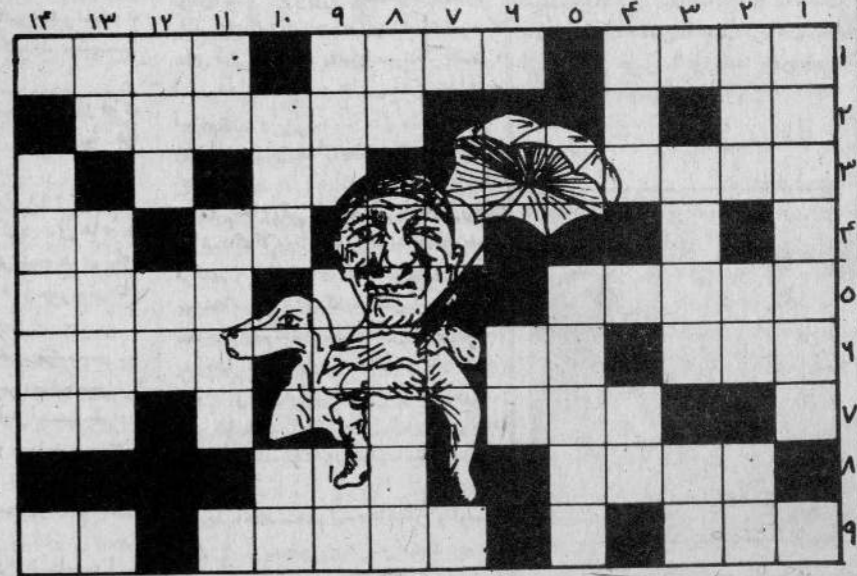
و هم تبلیغات اساسی در خود تئاتر  
 موجود نبود. تا برای مردم عرضه نشود  
 تا مردم را جلب بکند حتی تئاتر نتوانسته  
 نظر هنرمندان را جذب بکند اگر این  
 حرف نمیبود علت این همه فرارها و لاسر  
 دی ها علت دور رفتن از خود بخش  
 های فرهنگی به روشنی اشکار میشد.  
 حتی هنرمندان عرصه کار به هنر خود  
 علاقه نمیگیرند. تئاتر از مردم دور شده.  
 تئاتر کلیشه شده و شکل کاملا خاص  
 بحرانی خود را میباید چیزی در وطن  
 خود ندارد. بی روح و خشک است.  
 زنده گی در آن دیده نمیشود حتی  
 سوز که از میان مردم برداشته میشود  
 برای مردم قلابی معلوم میشود. تئاتر  
 کادر اساسی ندارد. اشکال خاص  
 قرار دادی بر تئاتر وضع شده. توجه  
 عمیق به وضع تئاتر موجود نیست.



# سازمان

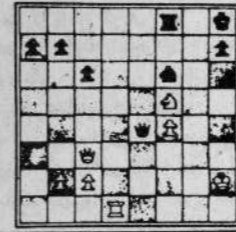
## جدول معلومات عمومی

- افقی :
- ۱- پسر مریم - فرشتن - این حرف بخشی از شعراست ( فقط صداست که میماند ۰۰۰ )
  - ۲- بحر - نایفه موسیقی آلمان
  - ۳- واحد پول چکواکها - معکوس آن از به املا ی غلط
  - ۴- بدون ( همی ) - دریا ( همی )
  - ۵- نام کتاب مانی - معکوس آن آواز غیبی است
  - ۶- نگاه - مانند - دوست خیا - تشکار اتلسو
  - ۷- نی - رطوبت
  - ۸- پیمان نظامی کشورهای سرمایه داری
  - ۹- مریان - جایزه سینما - انگور
- عمود :
- ۱- مجسمه حضرت داؤد و حضرت موسی از شکار های اوست
  - ۲- شب - بستر خون - کهنه نیست
  - ۳- کلمه - مخترع ماشین بخار بدو
  - ۴- زیبایی - کولسی
  - ۵- نمایشنامه مشهور روس
  - ۶- رنگ نرم
  - ۷- خورشیدبانان بی سر - ناامیدی
  - ۸- فال بی پایان - از پهلوانان معروف یونان
  - ۹- معکوس آن نفس است بانگ بی آواز
  - ۱۰- چی ( انگلیسی - معکوس آن نگر بستن است
  - ۱۱- آنست که نه خود خواندی و نه غیر ۰۰۰۰

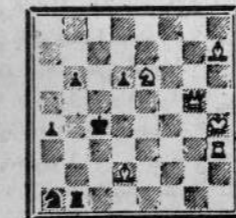


## شطرنج

بعد شروع و در ۳ حرکت سیاه را مات می کند



بعد شروع و در ۲ حرکت مات می کند



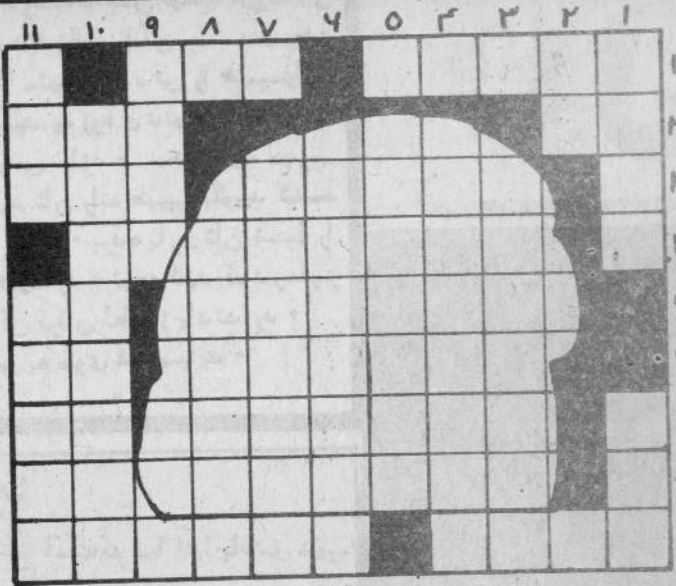
## صبر جدول شماره نه هفت

۱	ت	ف	ک
۲	س	ر	ک
۳	ب	خ	ی
۴	ی	ل	ل
۵	ح	ب	ب
۶	ل	ی	ی
۷	ک	ا	ر
۸	و	ل	ا
۹	ج	ل	ا
۱۰	ی	م	ی
۱۱	س	ا	ب

## جدول

بر اساس شاکه نسخ صنوف

۱۰-۷



افقی

- ۱- شاگرد مکتب را گویند - شوخی میکند
- ۲- نوشیده میشود - دریاغ ۰۰۰۰۰۰ حیوانات را به نمایش قرار میدهند
- ۳- چشم های بعضی از متعلمین از ترس امتحان ۰۰۰۰۰۰ وایق میشود
- ۴- آنرا توسط بینی حس میکنیم
- ۵- با آن خود را می شویم
- ۶- بار می بزد
- ۸- توسط آن راه میرویم
- ۹- آرد + آب = ۰۰۰۰۰ - کسی که خوب را می شکند

عمود

- ۱- زن پدر - مرکز آن شهر زار شریف است
- ۲- حرارت بلند وجود در وقت مرضی
- ۳- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
- ۴- درد دل هر عاشق است - میارد
- ۷- ضد بیداری
- ۸- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
- ۱۱- درد دل هر عاشق است - میارد

## صلیب سرخ

آینده خود بتوانند هموطنان را کمک کنند

کمیته بین المللی صلیب سرخ همیشه در جستجوی آنست تا از آلام جنگ بکاهد و برای صلح کار کند

چنانچه کارش درین زمینه سبب شد که در جهان شناخته شود

اولین جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۰۱ به هانری دو تانت - داده شد

سه بار دیگر هم این جایزه به کمیته بین المللی صلیب سرخ تعلق گرفت

در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۴۴ و ۱۹۶۳ مشترکاً با اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ این جایزه را دریا - فت کرد

در سال ۱۹۷۸ این کمیته یکی از برندگان جایزه حقوق بشر - سا زمان ملل بود

و در فرجام کمیته بین المللی صلیب سرخ اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ و هلال احمر و جمعیت های ملی صلیب سرخ و سر پیگیری استند که صلیب سرخ بین المللی را تشکیل میدهند

ما از بخش های مختلف شفاخانه دیدن کردیم

شفاخانه صلیب سرخ بین المللی نه تنها به صحت مرضی طور جدی و - پیگیر موظف است بل به یک انستیتوت برای آموزش بهترین کتوران و نرس ها و دیگر موفظین شفاخانه نیز مهمل گردیده است

و نیز مرکز آموزش لسان برای پرسونل شفاخانه ایجاد گردیده است

درین کورس انگلیسی برای نرس های تازه کار افغانی وجود دارد

این کورس افزون بر آموزش زبان تجدید آموزش - مسلکی نرس ها را نیز به دوش دارد

از طریق این کورس کوشش میشود معلومات کافی به دسترس آنان گذاشته شود

در مرکز ارتوپدی که در ساحه پلچر - غنی موقعیت دارد نیز همینگونه فعال - لیت جریان دارد

در آنجا خود افغانها تحت پرورش قرار میگیرند تا در



# فال عشق

## متولدین ماه حمل :

همه چیز برای دوست داشتن نیست در روزد مکی  
برخی مواردی است که باید با آن جسدی بود:  
شما شاعر رویا ها استید و زنده تی را همواره  
مثل شعری می بویید به زودی دنیای تنهای شما  
را صدای کسی پر می سازد • سعی کنید مهر-  
بانتر باشید • درد تان رابه طبییی بگویید که  
قادر به علاج آن باشد • برده باری تان شما را  
عزیز و گرامی نگهمدارد • توجه کنید که در سکوت  
و تنهایی زنده گی کردن لطف زیاد ندارد •  
منتظر باشید کسی به سوی شما میاید •

## متولدین ماه ثور:

زندگی واقعت تلخ است که شما آنرا با عشق شیر-  
ین ساخته اید •  
مهربانی شما اطرافیان شما را مجذوب میسازد  
توجه کنید که شما در حضور خود موهبت بلندی  
دارید • آنرا بهتر و عمیق تر بیایید •

## متولدین ماه جوزا :

شکست همیشه پیروزی است که ثمره آنرا سالها  
بعد دورک می کنید • حسرت روز ها و خاطره های  
رفته را نخورید • بگذارید زنده گی در هر روز  
طلوع تازه داشته باشد • شما روز های بارانی را  
دوست دارید • اما روز های عاشقانه همیشه بعد  
از باران آغاز میشود •

## متولدین ماه میزان :

وقتی از دیروزی سخن میزنید که برایتان  
در دنیا است بهتر است از یاد آن بگذرید و  
در مورد خوشی های آینده فکر کنید زنده گی  
یکبار میاید و لطف نخواهد داشت اگر  
آنرا به بهبودی گی بگذرانید مصیبت همیشه  
نمی ماند •

## متولدین ماه سنبله :

حرف شنیدن بهتر است اما حرف  
های که موجب ایجاد نا-  
راحتی در شما و رابطه با نزدیکان شما  
میگردد کار ثواب نخواهد بود • هر آغاز  
خوب را انجام خوب بدید • خاموشی  
برای شما زیبایی خاصی دارد •

## متولدین ماه عقرب :

خبر خوش نمیتواند کیفیت خوشی واقعی  
را داشته باشد • خوشبختی تانرا کم  
سازید • و نسبت به زنده گی و عشق خود  
جدی باشید • رویاهای شیرین طرف  
را هم در نظر بگیرید •

## متولدین ماه حوت :

شما میتوانید غم تانرا با کسی  
تقسیم کنید • هنوز در دنیا ی  
ما کسان زیادی هستند که -  
میتوانند در غم شما شریک شوند  
از بد بختی اندوه فقط اراده و  
تصمیم قاطع شما را نجات داده  
میتواند •

## متولدین ماه دلو :

این هم یک تعبیر دیگری از  
زنده گی است که دل شما  
میخواهد همیشه غمناک و سو-  
گوار زنده گی کنید اما در زنده گی  
کی چیز های زیبا و شاد زیاد  
است که شما به راحتی میتوانید  
آنها را داشته باشید نگذارید  
همیشه مغلوب باشید تجربه -  
کنید شما میتوانید پیروز شوید

## متولدین ماه جدی :

تجربه یگانه موردی خواهد  
بود کند و عشق واقعی و نخستین  
راه ندارد • اما میتواند با -  
صداقت خویش عشق تانرا پاکیزه  
نگهدارد • بحث در باره و فسا  
مفید نیست • بهتر است که در  
عهد خود ثابت قدم باشید •

## متولدین ماه قوس :

عصبانیت شما موجب میگردد  
تا هیچکس نسبت به شما مهر-  
بان نباشد • در ماه جاری کسی  
با شما ملاقات خواهد داشت  
دقت کنید که زیر بار حرف ها  
و نظریات منفی کسی شانه خم  
نمایید • شما با اندیشه های  
خود زنده گی کنید •



# کتاب فروشی

## فردوس اکبر

تازه ترین کتب علم، ادب، مذہب و انواع کارت، و تبریک  
انواع قرطاسید و شراحت، موم، عساده شما مانند سبادون، جوانان آمیز  
انبار هفته و سایر نشریه ها بدتر ستر قرار میدهند

آدرس: شهر سمنگان نزدیک مختابرا

## خوراکیه فروشی جسی

مواد خوراکی مورد نیاز شما را عرضه میدارد؛  
برنج اعلا و مواد آنتزاقی به نرخ مناسب و بفرش میرسد  
آدرس: مکروریان سوم مقابل ریاست اطفاییه.



با شرایط مناسب اگر دمی پذیرد . جوانان علاقمند  
که خواستش شمول باین کلیپ داشته باشند در تماس شوند  
آدرس: سالنک و آ مقابل سینما ملی .  
وقت: از ۷ صبح - ۹ صبح  
از ۴ عصر - ۵ عصر  
از ۵ صبح - ۷ صبح

## فروشگاه مواد تخصصی گردیزی

اقسام سیخ گول، انگارن، آهن چادر  
آهن پنی، اقسام پر فویل باب  
وسیح ولدنک را طور عمده  
پیر چون به ضرورت مندان محترم به قیمت مناسب عرضه میدارد.

آدرس: سالنک و آ مقابل سینما ملی . فروشگاه حاجی محمد گردیزی نمبر تلفون ۳۰۶۸۹

ACKU  
 مسلسل  
 DS  
 350  
 220

# فروشگاه بزرگ افغان

صنایع ملی را تقویت نمایید

بزرگترین مارکیت فروش  
 بویهای ساخت وطن



شما می توانید از اموال که خدا  
 آورده شده دیدن نمایید  
 استواران فروشنده همیشه در خدمت شماست  
 فدای خوبی خوب، قیمت مناسب  
 در تمام مراکز فروش

بویهای تازه رسیده  
 خرید نمایید  
 همه فواید از دست  
 ندهید



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**